

کتاب ممنوعه

چرا اجنه و شیاطین نامرئی هستند؟

به همراه متن کامل کتاب «لَعْنَتِ حِجَابِ»



نویسنده: استیوارت

We're mad as hell and we're not gonna take this anymore!



موضوع بسی فراتر از یک تگه پارچه است. یک بار برای همیشه، **ریشه‌کن کنید!**

ای دختران و زنان فرهیخته وطن! همه راه‌ها را به روی شما بسته‌اند و فقط راه نکاح دائم را باز گذاشته‌اند تا هر چه بیشتر به جمعیت فاسد خود بیافزایند! بهترین اعتراض خاموش، سرپیچی از نکاح دائم است. بدانید نکاح دائم و اجباری، و تولید و تحویل بچه به «خاندان عصمت و طهارت»، دشمنی با خدا و جنایت علیه بشریت می‌باشد. حق استفاده رایگان از وسایل پیشگیری از حاملگی و امتناع از نکاح دائم، از اساسی‌ترین حقوق یک زن آزاد می‌باشد.



There are thousands hacking at the branches of evil, to one who is striking at the root.

Henry David Thoreau (1817-1862)

در مقابل هزاران نفر که به شاخه‌های شرّ ضربه می‌زنند، فقط یک نفر هست که به ریشه تَبَر می‌زند.

هنری دیوید ثورو

فهرست مُندرجات

- 1- مُعرّفی مَطْلَب صفحه 5
- 2- پیشگفتار نُخست صفحه 6
- 3- پیشگفتار دوّم صفحه 7
- 4- بخش اوّل - درک مفهوم بُعد در هندسه صفحه 8
- 5- بخش دوّم - ارتباط جهان سوّم و جهان چهارم صفحه 35
- 6- بخش سوّم - تمایز نهادن بین شیطان و انسان صفحه 46
- 7- متن کامل کتاب لَعْنَتِ حِجَاب صفحه 50

چنانچه پس از مطالعه کتاب آن را مفید یافتید، حتماً کتاب را روی کاغذ پرینت کنید و صحافی کرده، برای مُراجعه بعدی نگاه دارید. زیرا ممکن است روزی از روزها، برق در سیم ها نباشد که بتوانید کامپیوتر را روشن کنید تا فایل کتاب را ذخیره نمائید. خطوط تلفن کار نخواهد کرد، اینترنتی در کار نخواهد بود، و آب لوله کشی و گاز لوله کشی نیز قطع خواهد شد.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ - لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می نمود **شیطان در تلاوتش مطالبی را القاء می کرد** پس خدا آنچه را شیطان القاء می کرد محو می گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت و خدا دانای حکیم است - تا آنچه را که شیطان القاء می کند برای کسانی که در دلهایشان مَرَض هست و (نیز) برای سَنَگَدِلَان امتحان و آزمایشی قرار دهد و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور (از حقیقت) به سر می برند

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اوست که کتاب را بر تو فرستاد که بخشی از آن، آیات مُحَكَّم است، آنها اصل و اساس کتاب‌اند و بخشی دیگر آیات مُتَشَابِه است ولی کسانی که در قلب هایشان انحراف است برای فتنه‌انگیزی و طلب تفسیر (نادرست و گمراه کردن مردم) از آیات متشابهش پیروی می کنند در صورتی که تأویل آنها را جز خدا و رسوخ کنندگان در علم نمی دانند (یعنی آنها که) می گویند ما به آن ایمان آوردیم همه از سوی پروردگار ماست و (این نکته را) جز صاحبان خرد مُتَذَكَّر نمی شوند

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفِرُّ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

فرستاده به آنچه از جانب خدایش بر او نازل شد ایمان آورد و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند) میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم و گفتند شنیدیم و اطاعت می کنیم، ای خدای ما، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

دوست داشتن شهوات (و خواستنی های گوناگون) از جمله زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار(ها) برای مردم تزئین داده و آراسته شده، (لیکن) این ها مایه تمتع زندگی دنیاست، ولی فرجام نیکو نزد خداست

قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَزِيَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

(شیطان پس از مردودی در امتحان سجده به آدم) گفت خدایا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من آنچه در زمین هست برایشان تزئین می کنم و می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت

وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

بدون پیش‌داوری!

اول بخوانید بعد تصمیم بگیرید، این یک بررسی علمی و فنی است نه موهومات!

درود فراوان به خوانندگان پارسی زبان این کتاب و به ویژه هم‌وطنان گرامی ایرانی. خواهشمند است توجه فرمایید هیچ واژه‌ای و مطلبی در این کتاب اضافی و بی‌مورد نیست و این نوشتار، داستان‌سرای و اتلاف وقت شما نمی‌باشد، بلکه مطالب بسیار حیاتی و مهمی را شرح می‌دهد که هر فرد روی سیاره زمین و به ویژه ایرانیان تحت ستم جمهوری اسلامی، باید از آنها مطلع باشند. بنابراین خردمندانه است که تمام کتاب و از جمله مقدمات را کلمه به کلمه مطالعه فرمایید. پس از مطالعه این کتاب، دنیای جدیدی فراروی شما پدیدار می‌شود و به راز و رمز هستی بیشتر پی می‌برید. این مطالب را مافیای مذهبی باستانی که بر سیاره زمین حاکم است از دیرباز از همگان پنهان داشته و به هیچ وجه نمی‌خواهد شما از این اسرار مطلع شوید. همچنین کلیه مذهبیون بلندپایه، تشکیلات کلیسا و همچنین انجمن مخفی فراماسونری جهانی که رئیس کل همه این‌ها می‌باشد به هیچ روی نمی‌گذارند شما این مطالب محرمانه را بدانید و بدین ترتیب است که توانسته‌اند حاکمیت خود را بر شما و سیاره زمین تا امروز حفظ کنند.

فراموش نکنید که **بهترین چیز برای شیطان و اجنه این است که شما به وجود آنان باور نداشته باشید!** تا آنها به راحتی بتوانند هر شیطنت و فتنه‌ای روی زمین انجام دهند. **نیز بهترین چیز برای آخوندها این است که شما این اطلاعات را نداشته باشید** و نتوانید درست و غلط را از هم تشخیص بدهید و در نتیجه، هر چه می‌گویند را باور کنید.

پیشگفتارِ نُخست

در این کتاب شما با علّت نامرئی بودن شیاطین و آجنه و البته خود شخص شیطان آشنا می شوید.

در تفسیر روح البیان و مجمع البحرین آمده که جمع جنّ می شود جنّی زیرا آجنه جمع جنّین است نه جنّ و ویکیپدیا بر آن است که «الجنّ، اسم جمع: جان و مفردها: جنّی». در فارسی جمع آن را اجانین هم گفته اند که خود جنّ به معنی پوشیده و نهان یعنی «نامرئی» می باشد و واژه جنّین (یعنی پنهان در شکم مادر) هم از اینجا می آید).

کاملاً قابل درک است که وقتی چیزی دیده نشود و حضور آن محسوس نباشد طبعاً در وجود آن شکّ هست و بسیاری افراد اصولاً وجود جنّ و پری و شیاطین را انکار می کنند و آن را افسانه و خیال می پندارند که همان طور که گفتیم مطلبی قابل درک است و نباید به این افراد ایراد گرفت. در حقیقت، کار درست را این اشخاص می کنند که بدون دلیل و مدرک چیزی را نمی پذیرند و این خود، نشانه خردِ والا و فهم صحیح آنهاست.

ما در اینجا به کمک «ریاضیات ساده و علم هندسه» به شما نشان می دهیم که چطور ممکن است موجوداتی وجود داشته باشند ولی مرئی نباشند و حضورشان احساس نشود. بر پایه همین استدلال، می توان وجود خدا را هم اثبات کرد که ما در اینجا کاری به آن نداریم و فقط به بررسی علمی وجود شیاطین اکتفا می کنیم.

نکته مهمّ در مطالعه این کتاب آن است که باید «حوصله» داشته باشید و گرنه نا برده رنج، گنج میسر نمی شود. البته رنج و عذاب زیادی نخواهید کشید فقط این که باید صبر و تحمّل داشته باشید، چون مطالب از پایه بیان می شود و برای کسانی که هیچ چیزی از ریاضیات و هندسه نمی دانند طراحى شده است. طبعاً اگر شما پایه ریاضی خوب و کمی اطلاعات در مورد برق و الکترومغناطیس داشته باشید درک مطالب برای شما آسان است.

این متن یک نوشتار مستقل و کامل می باشد ولی علّت تحریر آن به کتاب «لعنت حجاب» از همین نویسنده باز می گردد. کتاب اخیر با استقبال مواجه شد ولی برای خوانندگان آن یک ابهام پیش آمد. بدین ترتیب که می گفتند با وجودی که مطالب کتاب مُستدلّ و منطقی است و پایه علمی دارد، پس چرا در جای جای آن به شیاطین و آجنه اشاره شده و چطور در بطن یک متن علمی و منطقی چنین اشاراتی به چشم می خورد که البته اصل کتاب را زیر سؤال می برد و یکنواختی علمی و منطقی آن را خدشه دار می کند.

پس برآن شدیم که هم در حمایت کامل از مطالب کتاب لعنت حجاب و هم برای روشنگری و تنویر افکار عموم، این متن را هم به رشته تحریر در آوریم تا علاوه بر تحکیم مبانی علمی مندرجات آن کتاب، گوشه دیگری از اسرار حاکمیت مافیایی شیاطین و تشکیلات مذهبی آنها بر گره ارض را آشکار کرده و در معرض افکار عمومی قرار دهیم. بدین سبب و برای کسانی که از اصل قضیه یعنی خود کتاب لعنت حجاب اطلاعی ندارند و نخستین بار است که با این مطلب برخورد می کنند، کُلّ متن آن را هم در انتهای این کتاب قرار دادیم تا یک مجموعه کامل تقدیم حضور خوانندگان محترم شده باشد. بنابراین، با حوصله و دقت کامل مطالعه بفرمایید تا هم وجود این موجودات و هم علّت دقیق نامرئی بودن آنها برای شما روشنگری شود. آرزومان این است که کوشش ما مفید فایده بوده و ثمربخش باشد. به جز اصول نظری ابعاد هندسی و داستان هایی که تا کنون درباره دنیای دوبعدی نقل شده اند، تمام مطالب این کتاب از جمله نظریه بردار چهارم موج الکترومغناطیسی اوریجینال بوده و اصالت دارد و تا آنجا که می دانیم جای دیگری در دنیا منتشر نشده است. اکثر تصاویر گرافیکی نیز اثر خود نویسنده است.

پیشگفتارِ دوم

سخنی با خواننده

شما که خواننده این سطور هستید و حتماً شیفتهٔ خرد و دانش می باشید و نیز قطعاً بی عاطفه و بی احساس نیستید، هرگز نباید به این بیاندیشید که دیگران چه می گویند یا چه می کنند. اگر شما در جستجوی حقیقت هستید و در این راه خویشتن را تنها می یابید و دیگران را همه سرگرم بازیچه های کودکانه می بینید نباید ذره ای تردید به خود راه دهید. دیگران را رها کنید و راه خود را بروید. حقیقت را بجوید تا بر شما آشکار گردد. بجوید تا بیابید. درب بزنید تا درب به روی شما باز شود. زیرا هر که بر درب بکوبد پاسخی دریافت خواهد کرد و هر که بجوید خواهد یافت.

دیگران را در بازی ها و گذران روزمره رها کنید تا روزی که حق محقق شود و باطل ابطال گردد، آنگاه شما برنده اید و آنان بازنده. هم اکنون شما میان میلیونها نفر زندگی می کنید که مبنا و اساس زندگی روزمره و پندار و کردارشان، مقرراتی است که روزی فردی که می گوید شبحی را درغاری مشاهده کرده برایشان مقرر کرده است و گویی که هر شبحی، از سوی خداوند می آید و ظاهراً خبری از آجنه و شیاطین در این میان نیست! (کتاب لعنت حجاب را ببینید.) بیائید هم اکنون با واقعیت رودررو شوید. درخت را از میوه اش می شناسند: درخت خوب میوه خوشمزه می دهد و درخت بد میوه تلخ.

به افراد دوروبرتان بنگرید، همگی انگار در خوابی طویل و سنگین به درازای قرنها و هزاره ها به سر می برند. بگذارید در ورطهٔ باطل جولان دهند و در دنیایی از خیالات و اشباح و در رؤیای بهشتی که راه آن با بدن های بی جان شکنجه شدگان مفروش و با اشک چشم و مژهٔ ستم دیدگان آب و جارو شده و از بوی خون آکنده است به سر برند. شما حق را جسته اید و آنان باطل را و لاجرم شما روسپیدید و آنان روسیاه (وجامه سیاه). هرگز خود را پیکه و تنها و بی کس ندانید و از خیل عظیم این موجودات فجیع الخلقه ترس به دل راه ندهید. آنان به سپاه قدرتمند و جمعیت میلیونی خود و نیروهایی که آنان را سرکار آوردند متکی هستند و بدین سراب دلخوشند، ولی به زودی خواهند دانست که چه کسی سپاهش ضعیف تر و تعدادش قلیل تر می باشد. خود را تنها تصور مکنید، از همه چیز بگذرید ولی حق را رها نکنید و مانند آنان در گرداب باطل غرقه نشوید که گفته اند:

آن روز که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده زهروی که عمل بر مجاز کرد

بخش اول - درک مفهوم بُعد در هندسه

اکنون می‌خواهیم از پایه شروع کنیم و بدین منظور از مفهوم بُعد Dimension در هندسه آغاز می‌کنیم. این یک مفهوم بسیار اساسی و حیاتی در درک جهان اطراف می‌باشد. بدین معنی که اگر فردی از ابعاد هندسی بی‌اطلاع باشد هیچ چیز درستی را هم درباره جهان نخواهد دانست و در یک حالت گیج و گول به سر می‌برد. رابطه بُعد با بقیه جهان مثل رابطه ظرف و مَظروف است.

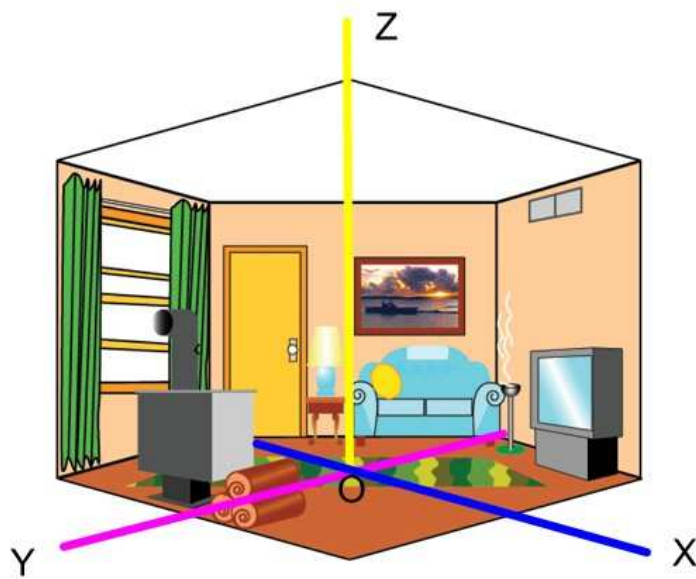
فرض کنیم شما یک آدم شلخته و بی‌بندوبار هستید و اتاق شما همیشه به هم ریخته است. کنترل از راه دور تلویزیون، وسطِ اتاق ولو شده، لباسها در اطراف پراکنده، کفش‌ها درون فریزر، کیف پول زیر کاناپه افتاده، کتابی در گوشه دستشویی و غذای مانده دیشب هم در قفسه حمام قرار دارد. تصوّر کنید روزی دوستی به دیدار شما می‌آید و از وضعیت اتاق و شلختگی شما عاصی شده و شما را به شدت سرزنش می‌کند. به نظر وی، ظاهراً شما هیچ درکی از ابعاد هندسی اتاق و این که هر چیز باید سر جای خودش باشد ندارید. بنابراین به شما توصیه می‌کند کمی هندسه یاد بگیرید تا بتوانید اتاق خود را مرتّب نگاه دارید.

بالاخره یک روز شما از این وضع خسته شده و تصمیم می‌گیرید که یک بار و برای همیشه سروسامانی به اتاق خود بدهید. برای این کار ابتدا باید درک خوبی از فضای هندسی اتاق خود داشته باشید و بعد تصمیم بگیرید چه چیز را در کجا قرار دهید تا هم اتاق نظیف و مرتّب باشد و هم شما به راحتی به وسایل خود دسترسی پیدا کنید.

خوب حالا که تصمیم گرفتید کمی ریاضیات و هندسه بکار برید تا زندگی بهتری داشته باشید بدانید که برای استقرار صحیح وسایل در اتاق، باید برای هر چیز سه عدد را مشخص کنید. چرا؟ چون شما در یک فضای سه بُعدی به سر می‌برید یعنی در سه جهت می‌توانید حرکت کنید و هر چیز دیگر هم در سه جهت می‌تواند حرکت کند. فقط سه جهت وجود دارد: جلو و عقب، راست و چپ، و بالا و پائین.

شما برای آن که بتوانید اتاقتان را مرتّب کنید باید برای هر چیز یک جای خاصّ در نظر بگیرید. مثلاً کنترل باید روی تلویزیون، لباس در کمد، کفش در جاکفشی، کیف پول در کشوی میز، کتاب در قفسه و غذای دیشب باید در یخچال قرار گیرد.

بنابراین، شما باید اول فضای اتاق خود را درست درک کنید و سپس هر چیز را در جای خود قرار دهید. اکنون ببینیم برای اینکه کنترل را روی تلویزیون بگذارید چه کار باید بکنید؟ بدیهی است که نخست باید محل تلویزیون را مشخص کنید: تلویزیون کنار دیوار جنوبی اتاق قرار دارد. اگر مرکز اتاق را به عنوان مرجع فرض کنیم و آن را نقطه صفر (O) بدانیم، می‌توانیم سه محور مستقیم از این مرجع رسم کنیم که هر یک به قطعات 1 سانتیمتری تقسیم شده است.



شکل 1- اتاق و محورهای مختصات سه گانه مرکز آن.

منظور از رسم این محورهای سه گانه این است که چون شما و اتاق در یک فضای سه بُعدی قرار دارید پس با رسم سه محور یا سه خط مرجع مختصات می توانید وضعیت هندسی اتاق را مشخص کنید (بعداً در مورد فضاهای یک، دو و سه بُعدی بیشتر توضیح می دهیم پس نگران نباشید). این محورها به شما کمک می کند که جای هر چیز را در اتاق با 3 عدد مشخص کنید. فقط 3 عدد به کار می رود نه بیشتر و نه کمتر، چون فضای اتاق سه بُعد دارد.

حالا می خواهیم محل گذاشتن کنترل از راه دور بر روی تلویزیون موجود در اتاق را مشخص کنیم. شما کنترل را از وسط اتاق برمی دارید و برای آن که آنها را درست در جای خود روی تلویزیون قرار دهید در سه محور حرکت می کنید. اگر فرض کنیم کنترل را در دست دارید و در مرکز اتاق (نقطه صفر) قرار داشته باشید، باید مانند تصویر زیر در طول محور X 100 سانتیمتر پیموده و سپس در طول محور Y 150 سانتیمتر راه بروید. در این حالت کنار تلویزیون هستید. ولی برای قرار دادن کنترل روی آن به یک عدد سوم هم نیاز است و آن، مقدار مسافتی است که باید در طول محور Z (یعنی محور بالا و پایین یا عمود) طی کنید تا جای کنترل دقیقاً مشخص شود. در این حالت شما کنترل را به ارتفاع 120 سانتیمتری کف اتاق به بالا آورده و حالا در محل خود روی تلویزیون قرار می دهید.



شکل 2- دستگاه کنترل از راه دور تلویزیون در کف اتاق در نقطه O قرار دارد. دستگاه باید 100 سانتیمتر به موازات محور X ، سپس 90 درجه دور زده و 150 سانتیمتر به موازات محور Y ، سپس 90 درجه دور زده و در آخر 120 سانتیمتر به موازات محور Z جابجا شود تا روی تلویزیون برود. اکنون جای دستگاه نسبت به نقطه مبدأ با 3 عدد مشخص می شود: $(120Z-150Y-100X)$ ، پیکان مشکی مبدأ را نشان می دهد.

پس اکنون می دانیم که برای تعیین محل کنترل روی تلویزیون حتماً به سه عدد نیاز داریم. یک عدد طول در مسیر افقی X ها، یک عدد طول در مسیر افقی عمود بر آن روی محور Y ها، و یک عدد طول در مسیر عمودی یعنی محور Z ها. یعنی جای هر چیز در فضای سه بُعدی با سه عدد مشخص می شود نه کمتر و نه بیشتر. اگر شما یکی از این اعداد را نداشته باشید دیگر نمی توانید کفش را در جاکفشی قرار دهید و حتماً باید هر سه رقم را بدانید. علت این است که فضایی که شما در آن به سر می برید دارای سه جهت است و فقط در این سه جهت می توانید حرکت کنید. همین نکته را به زبان ریاضی چنین می گویند:

فضای سه بُعدی دارای سه درجه آزادی است. جای هر چیز در فضای سه بُعدی با سه عدد مشخص می شود.

پس حالا با دانستن سه عدد می توانید لباس، کفش، کیف پول، کتاب و غیره را یکی یکی در محل خود قرار دهید. جای هر یک از این چیزها با سه رقم مشخص می شود و هرگز این سه رقم مساوی همدیگر نیست. یعنی نمی شود مثلاً کتاب شما در مختصات $(X=50, Y=40, Z=100)$ قرار داشته باشد و کیف پول شما هم در همین مختصات باشد. چون یک کتاب و یک کیف پول نمی توانند همزمان یک مکان را اشغال کنند. اکنون هر گاه به کفش یا کتاب و غیره نیاز داشته باشید می توانید بدون گشتن اتاق و فقط با دانستن سه عدد برای هر یک، مستقیماً به طرف آنها بروید و آنها را بردارید. پس تا اینجا کمی با مفهوم ابعاد هندسی آشنا شدیم.

چند بُعد هندسی داریم؟

حالا که به طور کلی با مفهوم ابعاد و لزوم آنها در زندگی آشنا شدید می خواهیم به خود ابعاد هندسی توجه کنیم و آنها را بیشتر بررسی نمائیم. اصولاً مفهوم بُعد، یک مُدِل ریاضی از جهان است که در مورد جایگاه چیزها در دنیا صحبت می کند. نیز همان طور که در بالا بیان شد، ابعاد به امکان حرکت چیزها در جهان اشاره می کنند و به ما می گویند هر چیز در چه جهتی امتداد دارد یا در چه جهاتی می تواند حرکت کند و به عبارتی «درجات آزادی» آن چیست. اکنون از صفر شروع می کنیم و درباره ابعاد بیشتر دقت می کنیم.

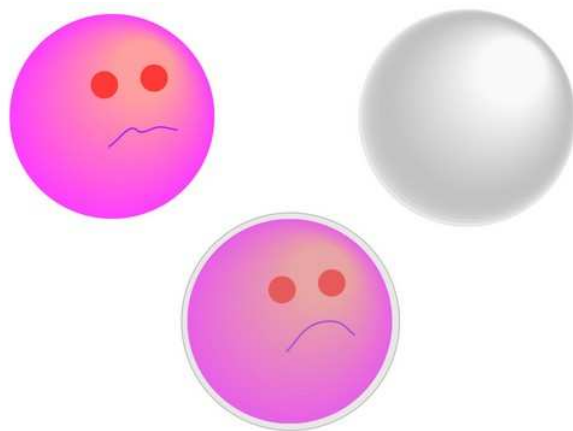
بُعد صفر

یک نقطه را در نظر بگیرید، مثل این:

فرض کنید این نقطه آنقدر کوچک باشد که به هیچ ترتیب نشود طول و عرض و ارتفاعی برای آن قائل شد و واقعاً در حدّ صفر باشد. خوب، حالا ببینیم فضایی که این نقطه در بر می گیرد چند بُعد دارد؟ همان طور که در شکل 1 دیدید، اگر برای نقطه یک محور مُختصّات رسم کنیم مشاهده می کنید که نقطه مورد نظر در مکان صفر یعنی در محل تلاقی محور مُختصّات قرار دارد پس دارای هیچ امکانی در راستای X یا Y یا Z نیست و فاقد طول، عرض و ارتفاع می باشد. به عبارت دیگر، این نقطه هیچ بُعدی ندارد و بُعد آن صفر است:

نقطه = بُعد صفر = درجه آزادی صفر

به دیگر سخن، این نقطه دارای درجه آزادی صفر می باشد یعنی هیچ درجه آزادی ندارد و با هیچ عدد و رقمی به جز صفر مُشخّص نمی شود. حالا یک موجود بسیار ریز شبیه یک میکروب کوچولو را تصور کنید که نامش «هیچک» است. او در جهانی که توسط این نقطه احاطه شده زندگی می کند. هیچک هیچ راهی برای حرکت به جلو یا عقب، چپ یا راست و بالا یا پایین نخواهد داشت و برای همیشه در وسط نقطه صفر گرفتار شده و هیچ حرکتی نمی تواند بکند! برای تجسّم بهتر، هیچک را یک گره فرض کنید که در داخل یک گره دیگر که درست اندازه خودش است قرار دارد. گره بیرونی یا همان نقطه بدون بُعد، «جهان» این میکرب است و او هیچ اطلاعی از خارج این جهان ندارد. برای او مُختصّاتی وجود ندارد و همه چیز در حدّ صفر مُطلق است.

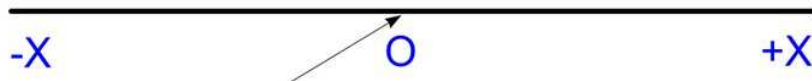


شکل 3- در سمت راست، نقطه بدون بُعد، در سمت چپ، هیچک و در پائین، هیچک در «جهان» خودش یعنی درون نقطه بدون بُعد قرار دارد.

دقت کنید که تجسم کره فقط برای سهولت درک مطلب است و در حقیقت کره ای وجود ندارد. مثلاً هیچک حتی نمی‌تواند حول مرکز خودش درون این جهان دور بزند یا هیچ حرکت دیگری بکند چون در واقع هیچ بُعدی ندارد و هیچ نیست. در عین حال، او کوچکترین اطلاعی درباره دنیای خارج از جهانی که در آن زندگی می‌کند ندارد و اصولاً نمی‌تواند جهان دیگری را به جز این فضای محصور نقطه ای تصور کند.

بُعد یک

حالا می‌خواهیم ببینیم آیا راهی دارد که این میکروب بیچاره یعنی هیچک را از تنگنای این نقطه که دارای صفر بُعد می‌باشد نجات دهیم و به وی امکان حرکت بدهیم؟
تنها راهی که بتوان برای هیچک کاری کرد این است که جهان وی دارای یک بُعد بیشتر بشود یعنی یک درجه آزادی داشته باشد که بتواند در آن جهت حرکتی بکند و کمی قدم بزند و گرنه اگر همین طور ادامه یابد پاهایش مثل چوب خشک می‌شود و دیگر هرگز نمی‌تواند راه برود. برای این که یک بُعد به جهان صفر بُعدی هیچک اضافه شود باید یک محور عمود بر نقطه صفر پدیدار شود. یعنی نقطه باید در امتداد عمود بر خودش دراز شود و طول پیدا بکند.



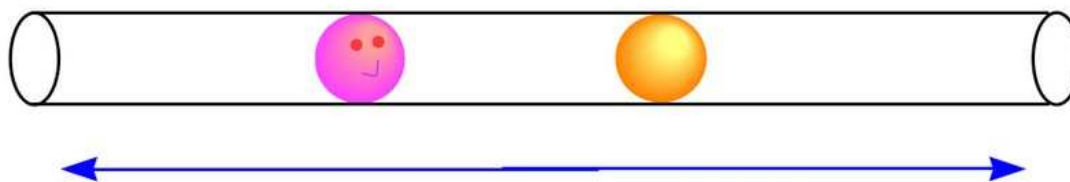
شکل 4- خط عمود بر نقطه صفر. پیکان جای نقطه را در وسط نشان می‌دهد.

اکنون یک پاره خط داریم که از نقطه صفر O به سمت راست $(+X)$ و به چپ $(-X)$ کشیده شده است. می‌توانید بگوئید این پاره خط چند بُعد دارد؟ البته درست است: پاره خط دارای بُعد یک است و یک بُعد دارد. یعنی نقطه صفر، صفر بُعد داشت و این خط یک بُعد دارد. بدین معنی که در یک امتداد کشیده شده و دیگر مثل نقطه از همه طرف محصور نیست.

در عین حال عرض این پاره خطّ همانا معادل نقطهٔ صفر می باشد یعنی عرض ندارد و فقط طول دارد. جای همه چیز در این جهان با یک عدد مُشخّص می شود که نشانهٔ فاصلهٔ آن چیز از نقطهٔ مبدأ است.

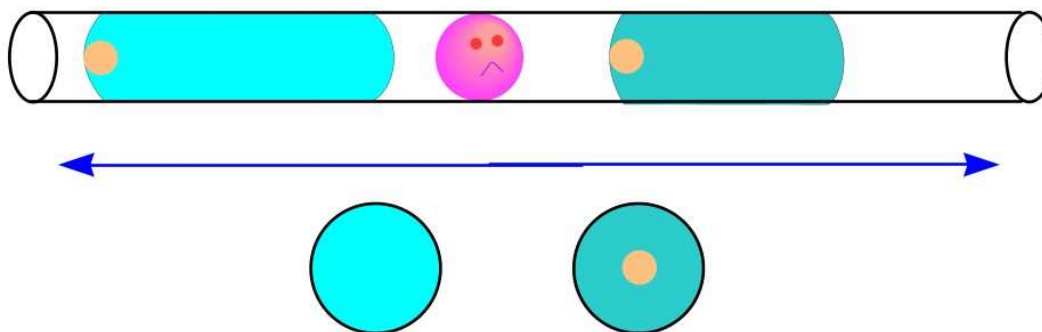
فضای یک بُعدی دارای یک درجهٔ آزادی است. جای هر چیز در فضای یک بُعدی با یک عدد مُشخّص می شود.

حالا هیچک از جهان صفر بُعدی وارد یک جهان یک بُعدی شده که برای وی مثل این است که از جهنّم وارد بهشت شده باشد. هیچک تا کنون هیچ اطلاعی از مفهوم «حرکت کردن» نداشت چون جایی برای حرکت نداشت، ولی حالا با خوشحالی متوجه می شود که می تواند در این جهان یک بُعدی به جلو و عقب حرکت کند و بنابراین «یک درجهٔ آزادی» دارد. اگر میکرب به حرکت در جهت سمت راست نقطهٔ صفر ادامه دهد (یعنی محور $+X$) می تواند به یک ذره ماده غذایی که سر راهش هست (ودارای بُعد صفر می باشد) برخورد کند و آن غذا را بلعد و جان بگیرد و به حرکت ادامه دهد. به همین نحو اگر به سمت عقب حرکت کند (یعنی محور $-X$) باز هم شاید یک ذره غذا پیدا کند و بخورد. دنیایی که هیچک در آن قرار دارد فقط یک راستا دارد و او می تواند در آن، فقط به جلو یا عقب حرکت کند. برای تجسّم بهتر، هیچک را به شکل یک گُرّه در درون یک استوانه یا لوله ترسیم می کنیم.



شکل 5- جهان یک بُعدی هیچک درون یک خطّ (لوله) و ذرهٔ غذایی صفر بُعدی.

نُکتهٔ بسیار مهمّ این است که هیچک حین حرکت درون خطّ یک بُعدی، ناگهان به موجوداتی برخورد می کند که تا کنون هرگز ندیده بود و تصوّر وجودشان را هم نمی کرد. این موجودات، یک بُعدی هستند، درون جهان یک بُعدی خود حرکت می کنند، شبیه کرم به نظر می رسند و نام آنها «کرمک» است:



شکل 6- ملاقات هیچک با کرمک ها در لوله (خطّ تک بُعدی). دایره های پایین، نمائی است که هیچک از کرمک ها می بیند (دایرهٔ مشکی، مقطع لوله است).

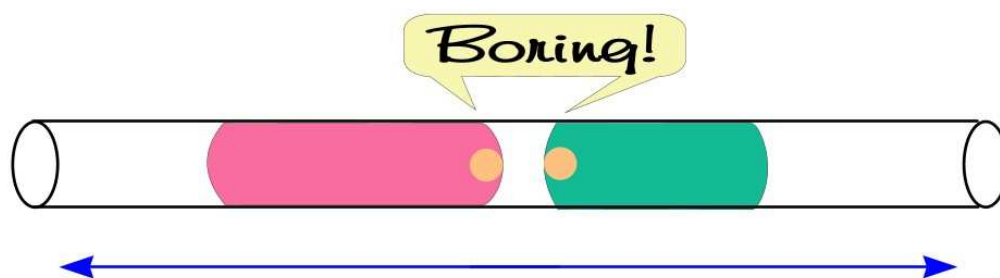
تا وقتی که هیچک در فضای بدون بُعد خود یعنی نقطهٔ صفر قرار داشت نمی توانست هیچ اطلاعی درباره این موجودات یک بُعدی داشته باشد. آیا می توانید بگویید چرا؟

«جهان هیچک» محصور به یک فضای صفر بُعدی بود و طبیعتاً موجودات یک بُعدی در آن جهان جا نمی گرفتند. به همین دلیل هیچک تا موقعی که وارد جهان یک بُعدی نشده بود هیچ اطلاعی از این موجودات کرم مانند نداشت و حتی تصوّر آن را هم نمی توانست بکند چون اصلاً درکی از بُعد بالاتر از جهان خودش که بُعد یک باشد نداشت و از دیدار آنها شگفت زده شد. این موجودات کرمینه شکل، همانند جهانی که در آن زندگی می کنند، دارای یک بُعد هستند. یعنی فقط طول دارند و عرض و ارتفاع ندارند. یک نکتهٔ جالب در مورد این کرمها این است که آنها فقط می توانند یا به جلو و یا عقب عقب حرکت کنند! آنها نمی توانند در درون جهان خود «دور بزنند» و بنابراین، همیشه یا از سمت جلو و یا عقب عقب حرکت می کنند. نکته دیگر این که وقتی هیچک با این موجودات برخورد کرد ابتدا متوجه نشد که آنها یک بُعدی هستند چون از نقطه نظر وی، آنها هم مثل خودش یک کره به نظر می رسیدند. ولی بعد که فهمید آنها در یک انتهای خودشان یک چشم دارند و در انتهای دیگر ندارند، کم کم متوجه شد که آنها به شکل یک تکه خط هستند و در فضای جهان یک بُعدی خود محصور می باشند. متأسفانه، کرمک ها که در راستای جهان خطی خود به صورت مُستقیم الخط حرکت می کردند و در جستجوی خوراکی بودند، هیچک بیچاره را به جای ذرات غذای صفر بُعدی گرفته و ناگهان وی را بلعیدند و سرنوشت هیچک در جهان تک بُعدی اینچنین به فرجام رسید.

بُعدِ دو

کرمک ها همچنان در فضای تک بُعدی خود سرگرم عقب و جلو رفتن بودند ولی چه سود که هر کرمک همیشه بین دو کرمک دیگر قرار داشت و بسته به بخت و شانس، یا روبروی همدیگر بودند و یا پشت به پشت و یا پشت یکی همواره جلوی صورت آن دیگری بود. گاهی هم ذرات غذای صفر بُعدی که خودبخود درون خط پدیدار می شد را می دیدند و آن را می بلعیدند.

کرمک ها به تدریج از این زندگی یکنواخت و این که همیشه باید مثل زوج و زوجه در زندان نکاح دائم، بِالاجبار کنار همدیگر باشند خسته شدند. چه می شد کرد، جهان آنها یک بُعدی بود و برای همیشه یک کرمک در میان دو کرمک دیگر اسیر بود و اگر دو کرمک رودرروی یکدیگر قرار می گرفتند باید همیشه تا آخر عُمر دائماً به همدیگر نگاه می کردند و هیچ راه دیگری متصوّر نبود. آنها با خود می گفتند: ایکاش معجزه ای بشود و ما از این زندگی ملال آور و تکرار مکررات خلاص شویم.

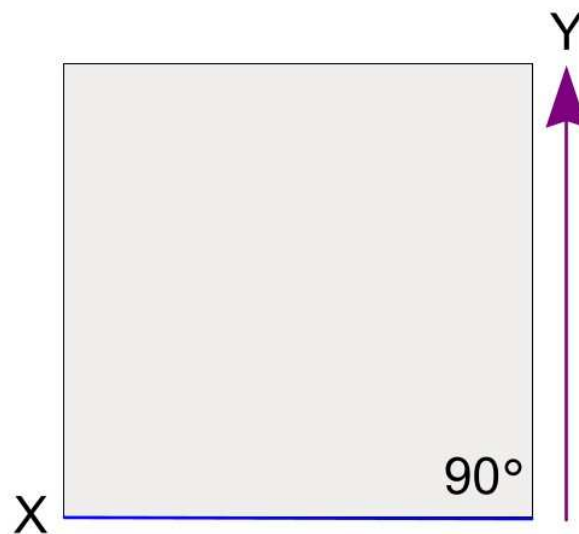


شکل 7- کرمک ها از این که مانند زوج و زوجه تمام عمر به هم خیره شوند حوصله شان سر رفت.

تا اینکه روزی به دلیلی که هنوز معلوم نشده است، یک نفر پیدا شد که دلش به حال آنها سوخت و با خود اندیشید: تنها راهی که بتوان کرمک‌ها را از این وضع نجات داد این است که بُعد دیگری به جهان آنها افزوده شود تا آنها بتوانند آزادانه در آن حرکت کنند و همگی یکدیگر را ببینند و از یکنواختی بیرون بیایند.

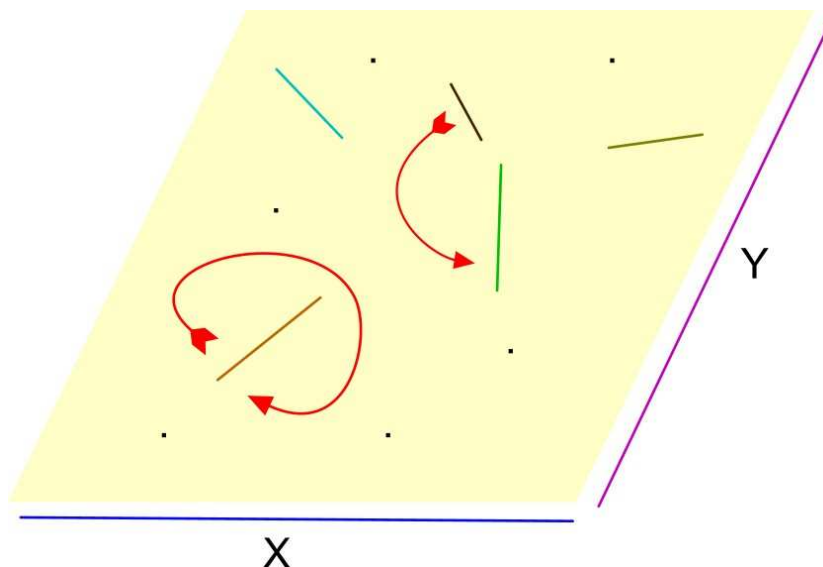
همان گونه که تاکنون متوجه شده اید برای این کار باید خطی که «جهان» کرمک‌ها را تشکیل می‌دهد در امتداد عمود بر خودش امتداد پیدا کند تا علاوه بر طول، عرض هم داشته باشد (این که چرا امتداد باید عمود باشد در حدّ این مطلب نیست و فعلاً همین طوری از ما قبول کنید). بنابراین، یک شب که کرمک‌ها در خواب بودند، وی خطّ را گرفته و آن را عمود بر خودش امتداد داد تا یک «سطح دو بُعدی» به دست آید. این سطح، دو بُعد دارد یعنی هم طول دارد و هم عرض.

فضای دو بُعدی دارای دو درجه آزادی است. جای هر چیز در فضای دو بُعدی با دو عدد مشخص می‌شود.



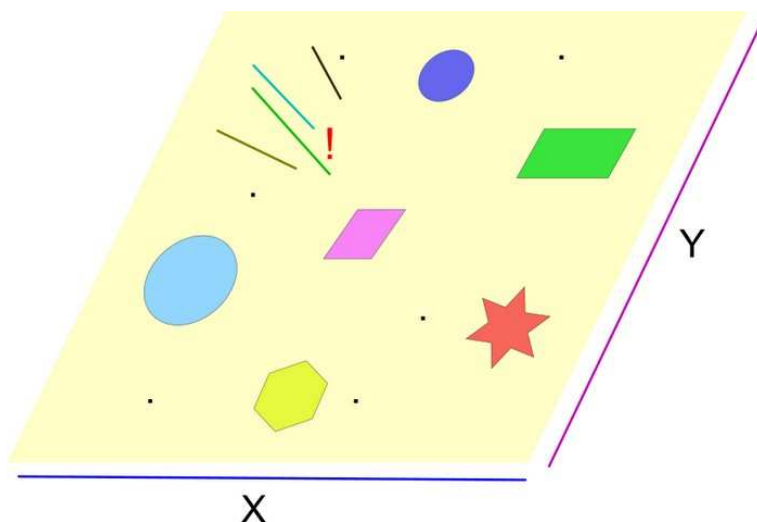
شکل 8- از امتداد دادن خطّ یک بُعدی عمود بر خودش، یک سطح دو بُعدی بدست می‌آید.

فردای آن شب، وقتی کرمک‌ها از خواب بیدار شدند با کمال شگفتی خود را در دنیای جدیدی دیدند که برای آنها باورکردنی نبود. حالا می‌توانستند به راحتی نه تنها به جلو و عقب، بلکه به چپ و راست حرکت کنند. بنابراین، شروع کردند به دید و بازدید هم دیگر. آنها می‌توانستند در این جهان دو بُعدی دور مرکز خودشان بچرخند یا اینکه دور بزنند و به اطراف حرکت کنند. می‌توانستند به جای این که منتظر ظاهر شدن گلوله‌های غذای تک بُعدی شوند، خودشان در محیط جستجو کنند و این ذرات غذا را پیدا کرده و بلعند. در ضمن، برای نخستین بار توانستند قَدّ و هیكل همدیگر را ببینند و از این موضوع به شدت هیجان زده شدند. چون در گذشته وقتی درون خطّ زندگی می‌کردند تنها چیزی که روبروی خود می‌دیدند یک نقطه بود ولی حالا می‌توانستند طول همدیگر را ببینند و درک کنند. به تدریج از آن حالت تک افتاده یا تزویج شده خارج شدند و روابط اجتماعی پیدا کردند و به رفت و آمد با یکدیگر مشغول شدند.



شکل 9- کرمک ها در سطح دو بُعدی آزادانه به اطراف حرکت می کنند و ذرات غذا را می بلعند. یکی از آنها می تواند دور دیگری چرخیده و تمام هیكل وی را ورنانداز کند (پیکان بالا) یا خودشان به دور خود بچرخند و جهت حرکتشان را تغییر دهند (پیکان پائین).

اما همه چیز به خوبی پیش نرفت و روزی به ناگاه با موجوداتی روبرو شدند که تا آن موقع هرگز ندیده بودند و اصلاً تصور چنین چیزی را نمی کردند. این موجودات «تخته» نام داشتند چون کاملاً تخت و صاف بودند. این موجودات دو بُعدی در جهان دو بُعدی خود زندگی می کردند و می توانستند به جلو، عقب، چپ و راست حرکت کنند و اگر بخواهند دور خود بچرخند و از همه عجیب تر این که به شکل یک خط تک بُعدی نبودند بلکه «سطح» داشتند. در عین حال آنها مثل کرمک ها فقط به شکل پاره خط نبودند و شکل های مختلفی مانند مستطیل، ستاره، دایره و غیره داشتند.



شکل 10- برخورد کرمک ها با تخته ها.

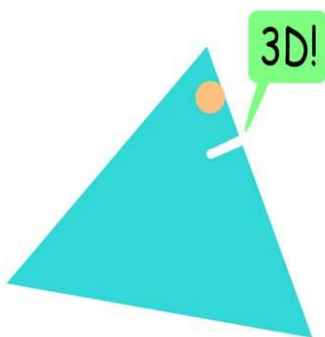
کرمک‌ها ابتدا در برخورد با تخته‌ها متوجه این امر نشدند چون از نقطه نظر آنها، تخته‌ها هم ظاهراً به شکل یک خطّ به نظر می‌رسیدند ولی بعد دیدند که وقتی دور تخته‌ها می‌گردند در هیچ مکانی تخته‌ها (مثل خود کرمک‌ها) تبدیل به یک نقطه بدون بُعد نمی‌شوند بلکه همیشه یک خطّ به نظر می‌رسند و بنابراین، دارای سطح می‌باشند. **قبول این واقعیت برای کرمک‌ها بسیار سخت بود چون در دنیای خودشان هرگز چیزی به نام «سطح» نمی‌شناختند** و باید خیلی به ذهن خود فشار می‌آوردند تا وجود موجوداتی را که سطح دارند یعنی فضای دو بُعدی را تصوّر کنند. آنها هرگز در دنیای خطّی خود سطحی ندیده بودند و اگر به آنها می‌گفتید موجوداتی به نام تخته وجود دارند که دو بُعد دارند شما را مسخره می‌کردند و دیوانه و مجنون می‌انگاشتند. اکنون علت این امر را می‌دانید. بدیهی است که تخته‌ها نمی‌توانستند درون یک خطّ تک بُعدی جا بگیرند و بنابراین، به هیچ وجه قابل دیدن در فضای یک بُعدی که کرمک‌ها در آن می‌زیستند نبودند.

متأسفانه خوشحالی و شگفتی کرمک‌ها چندان به درازا نکشید، زیرا تخته‌ها که آنها را غذای خود می‌دانستند، همگی را بلعیدند و سرنوشت کرمک‌ها بدین ترتیب به فرجام رسید. تخته‌ها انواع ذرات غذا به شکل نقطه‌های بدون بُعد و خطّ‌های یک بُعدی را می‌خوردند تا به زندگی ادامه دهند.

بُعد سه

تخته‌ها در جهان مُربّع شکل دو بُعدی خود که «تختستان» نام داشت به سر می‌بردند و مشکل خاصی نداشتند تا اینکه روزی یکی از آنها که به شکل مُثلث بود و «ادوین Edwin» نام داشت فرضیه عجیبی را مطرح کرد که تا آن زمان هیچ تخته‌ای چنین چیزی نشنیده بود. وی می‌گفت بر اساس متون بسیار قدیمی باستانی که اجداد تخته‌ها در غاری در سرزمین اَنطاکیه دفن کرده بودند و به تازگی کشف شده بود، و نیز بررسی‌های ریاضی و هندسی، به این نتیجه رسیده که: **موجوداتی وجود دارند که دیده نمی‌شوند و نامرئی هستند.**

طبعاً سایر تخته‌ها وی را دست انداخته و تمسخر می‌کردند و او را دیوانه و مجنون می‌انگاشتند. آنها در تمام طول تاریخ خود فقط تخته‌ها، کرمک‌ها و هیچک‌ها را دیده بودند و وجود چیز دیگری برای آنان غیرقابل تصوّر بود. اما ادوین به این سادگی از میدان بدر نمی‌رفت و می‌گفت این فرضیه می‌تواند وجود موجودات عجیب و غریبی را که گهگاه در سرزمین تخته‌ها دیده شده بودند توضیح دهد.

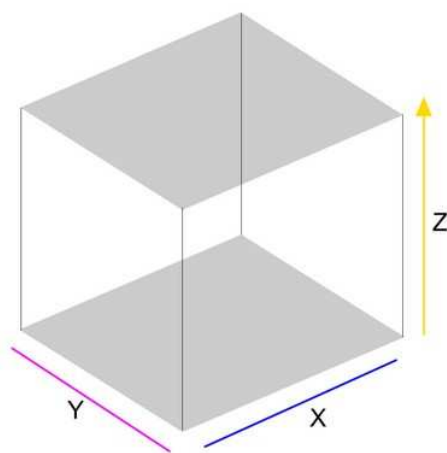


شکل 11- ادوین و نظریه وجود جهان سه بُعدی.

مثلاً بارها چیزهای غیر قابل توصیفی توسط برخی از تخته‌ها در جاهای مختلف دیده شده بود که هیچ راهی برای توجیه آن نداشتند. یک تخته چهار ضلعی تعریف می‌کرد در وسط بیابان ناگهان یک دایره کوچک جلوی وی در هوا ظاهر شده، سپس دایره بزرگ شد و وسعت یافت و سپس دوباره کوچک شد و به شکل یک نقطه در آمد و از نظر ناپدید شد. یک تخته مستطیل شکل هم تعریف می‌کرد وقتی کنار دریاچه به ماهیگیری مشغول بود به ناگاه مثلاً در هوا جلوی او ظاهر شد و بعد شکل‌های عجیبی پیدا کرد و سپس باز تبدیل به مثلث شد و ناپدید گردید. تخته‌ها این پدیده را UFO یعنی «اشیاء پرنده ناشناخته» نام نهاده بودند.

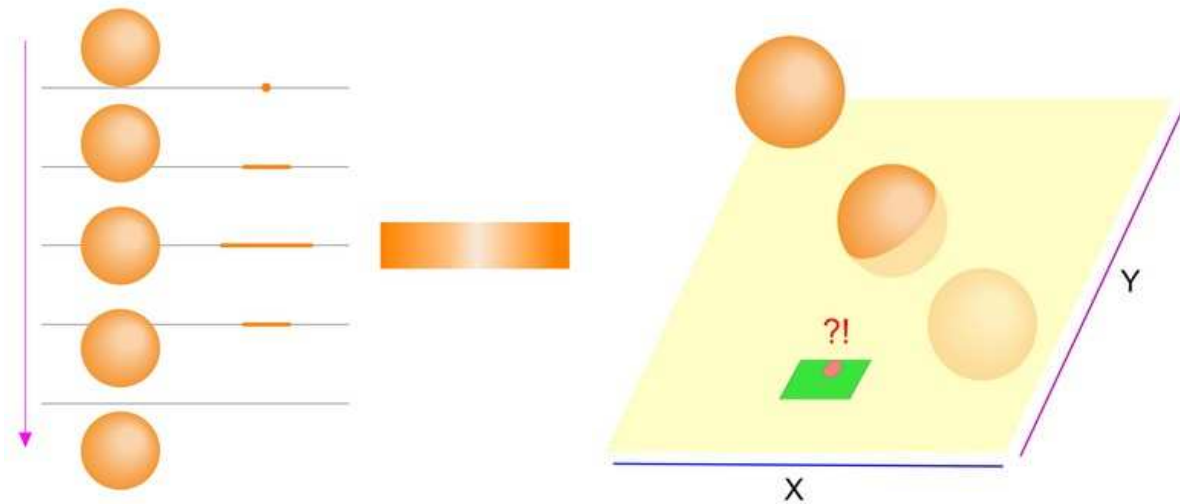
ادوین با کمک متون باستانی و علم هندسه توضیح می‌داد که تنها راه درک این پدیده آن است که فرض کنیم بُعد دیگری فراسوی جهان دو بُعدی تخته‌ها وجود دارد و این موجودات از آن بُعد می‌آیند. ولی تخته‌ها زیربار نمی‌رفتند و بکلی چنین چیزی را انکار می‌کردند. از نظر آنها، تنها موجودات هوشمند جهان، همانا تخته‌ها بودند و چیز دیگری قابل تصور نبود.

ادوین می‌گفت اگر یک محور عمود بر جهان تخته‌ها رسم شود و دنیای مرتعی آنان در این امتداد کشیده شود یک بُعد سوم به دست می‌آید که در آن جهان سه بُعدی، موجودات سه بُعدی زندگی می‌کنند و علت پدیده‌های غیر قابل توضیح برای تخته‌ها همین است.



شکل 12- جهان سه بُعدی که حجم دارد.

وقتی این موجودات سه بُعدی، مثل مگس، گره، منشور، استوانه و غیره از میان جهان تخته‌ها عبور می‌کردند پدیده‌های عجیبی دیده می‌شد. مثلاً وقتی یک گره از جهان دو بُعدی آنها عبور می‌کرد ابتدا بدون مقدمه یک نقطه در هوا دیده می‌شد که بزرگ شده و به شکل دایره در می‌آمد و بعد کوچک شده و ناپدید می‌شد!

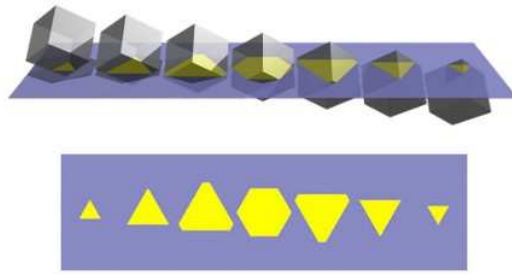


شکل 13- تخته سبز رنگ در سمت راست، شگفت زده پدیده ای را مشاهده می کند. یک گره سه بُعدی از فضای سه بُعدی به سمت تختستان آمده، با سطح فضای دو بُعدی آن با مقطع یک دایره برخورد می کند و از آن عبور می نماید. در سمت چپ، چیزی را که تخته از چشم خود می بیند مشاهده می کنید. از بالا، ابتدا یک نقطه ظاهر می شود، سپس نقطه به صورت خطی در آمده و بزرگتر شده و سرانجام کوچک شده و ناپدید می شود. در وسط، یک نمای بزرگ خط نمایش داده شده است. تخته از این که وسط خط روشن تر از دو سوی آن به نظر می رسد متوجه می شود که با یک دایره روبروست. مقطع یک گره سه بُعدی با سطح دو بُعدی یک دایره می باشد.

بدین ترتیب ادوین که خودش یک تخته بود، بدون این که از جهان دو بُعدی تخته ها خارج شده باشد، فقط با کمک متون باستانی و ریاضیات و هندسه توانست نشان دهد که دنیای دیگری هم هست و در آنجا هر چیز دارای سه بُعد یعنی طول، عرض و یک مفهوم جدید ناشناخته به نام «ارتفاع» می باشد. این دنیای سه بُعدی دارای «سه درجه آزادی» بود.

فضای سه بُعدی دارای سه درجه آزادی است. جای هر چیز در فضای سه بُعدی با سه عدد مشخص می شود.

همان گونه که می دانید، این جهان سه بُعدی، همین دنیای خودمان است که به نظر ما طبیعی ترین چیز می آید و امری فراسوی آن برای ما قابل تصور نیست!

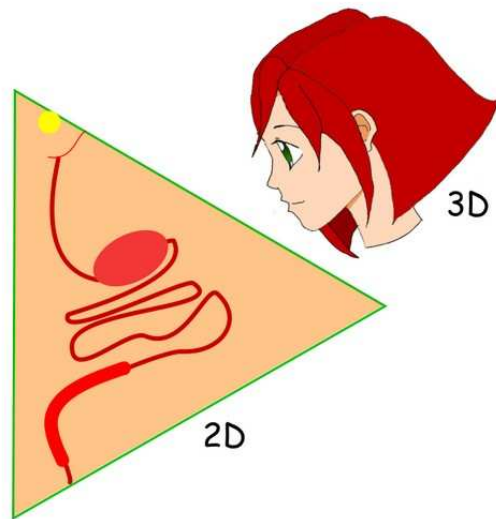


شکل 14- عبور یک مکعب سه بُعدی از میان تختستان. در پائین، آن چیزی را که تخته ها مشاهده می کنند می بینید، یعنی مثلثی که بزرگ شده، تبدیل به شش گوش می شود و دوباره به مثلث تبدیل و ناپدید می شود. می بینید که در حقیقت هیچ مثلثی در کار نیست و شکل مکعب اصلاً تغییری نکرده است. در تختستان به یوفوهائی که چنین تغییر شکل (ظاهری) می دهند می گویند: Shape shifters یا Transformers.



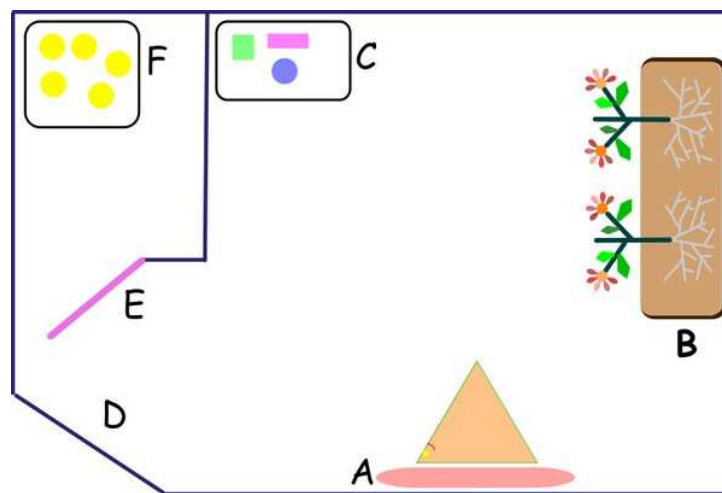
نگرش از جهان سه بُعدی ما به جهان تخته ها

حالا فرض کنیم شما که در دنیای سه بُعدی خودمان قرار دارید روزی با جهان تخته ها روبرو شوید. ببینیم چه چیزهایی مشاهده می کنید. شاید اولین چیز جالبی که ببینید این است که شما می توانید در یک لحظه نه تنها «پوست» تخته ها بلکه تمام اندامهای درونی آنها و دل و روده شان را مشاهده کنید! یعنی همزمان هم جسم تخته ها را از بیرون و هم تمام اندامهای درونی آنها را می بینید. خلاصه اینکه هیچ چیزی در جهان تخته ها از نظر شما پنهان نیست.



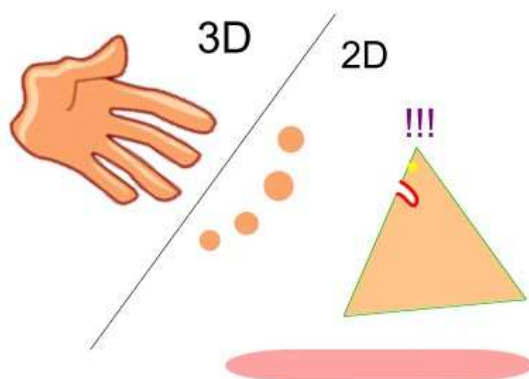
شکل 15 - دیدن درون تخته. شما می توانید به راحتی هر چیز درون جسم تخته را از فضای سه بُعدی مشاهده کنید. در اینجا فقط لوله گوارشی تخته از دهان تا مری و معده، روده کوچک و روده بزرگ را مشاهده می کنید. مثلث سبز رنگ پوست تخته است که سبز می باشد. بقیه تخته ها این تخته را فقط به شکل یک خط سبز می بینند یعنی فقط پوست آن را می بینند، همان گونه که شما وقتی به یک نفر نگاه می کنید پوست بدن او را می بینید. برای شلوغ نشدن تصویر، بقیه اندامها ترسیم نشده است.

فرض کنید یک خانم تخته در خانه خودش راحت روی تختخواب دراز کشیده است. شما در یک آن می توانید تخته و تمام چیزهای دیگری که در خانه وی هست و درون آنها را ببینید.



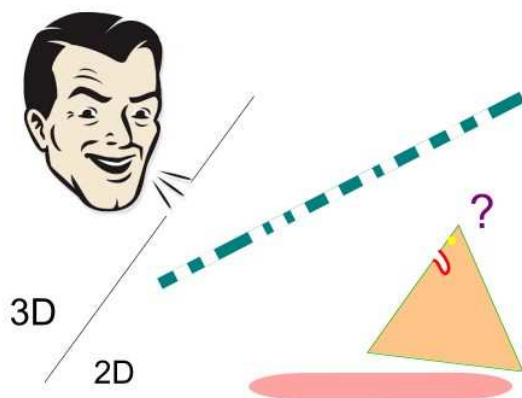
شکل 16- خانم تخته روی تختخواب A دراز کشیده، در گلدان B دو شاخه گل هست که شما درون گلدان و خاک آن و ریشه های گیاهان را می بینید. یخچال C در بالا قرار دارد که چیزهای درون آن دیده می شود. درب خانه D است که بسته ولی درب اتاق دیگر یعنی E باز است. یک گاوصندوق F در گوشه اتاق هست.

حالا می خواهید با تخته خانم کمی شوخی کنید و سر به سر وی بگذارید. بنابراین، انگشتان خودتان را جلوی چشم تخته گذاشته و از جهان دو بُعدی وی عبور می دهید. تخته خانم که با چیز غیر قابل درکی روبرو شده ناگهان از جا پریده و وحشت زده به انگشت های شما نگاه می کند. در دنیای وی چنین به نظر می رسد که ناگهان 4 نقطه پوست مانند جلوی وی در وسط اتاق در هوا ظاهر شده و سپس بزرگ شده به شکل یک دایره در می آیند و سپس با بیرون کشیدن انگشت ها، دایره ها کوچک شده و ناپدید می شوند (مثل شکل 13).



شکل 17- مقطع برخورد انگشتان سه بُعدی شما با فضای دو بُعدی فقط چهار دایره است که در هوا جلوی تخته خانم آویزان هستند.

شما قبل از این که تخته خانم از ترس قالب تهی کند تصمیم می گیرید با وی حرف بزنید و او را دلداری دهید. بنابراین دهانتان را جلو برده، به وی می گوئید: «نترس! من خدای قادر مُتعال هستم که دارم با تو سخن می گویم! فعلاً برای خالی نبودن عریضه، این را بگیر و بخوان!» و یک پاره خطّ که روی آن با «علائم مورس» پیامی نوشته شده جلوی وی می اندازید (فعلاً فرض کنید که تخته صدای شما را از بُعد سوّم می شنود. بعداً در مورد ارتباط بین بُعد ها بیشتر خواهیم دانست).



شکل 18- شما از فضای سوّم با تخته حرف می زنید. یک پاره خطّ که با کُد رنگی و علائم مورس روی آن پیامی نوشته شده در فضای دو بُعدی جلوی تخته خانم قرار می دهید تا بخواند.

تخته خانم که بیشتر دچار وحشت گشته سر جایش خُشک شده و نَفَسش بند می آید. آیا می توانید بگوئید تخته صدای شما را از کدام جهت می شنود؟ فراموش نکنید که در تختستان بالا و پائینی وجود ندارد و تخته چیزی به نام «بالا» نمی شناسد. تخته در این حالت صدای شما را از «درون» خودش می شنود یعنی از داخل کله اش. به عبارت دیگر چنین احساس می کند که یک «ندای درونی» دارد با وی حرف می زند. یک ندای درونی به وی می گوید که خدا با وی حرف می زند.

تخته خانم به پاره خطّی که علائم مورس دارد و ناگهان جلوی وی ظاهر گردیده خیره شده و با دلّهره جواب می دهد:

«چه بخوانم؟ من که سواد ندارم!»

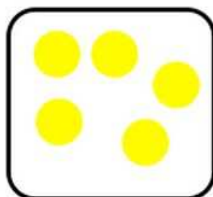
شما جواب می دهید: «استشکالی ندارد عُلیامُخَدِرِه. ببینم اسم تو چیست؟»

تخته خانم جواب می دهد: «اسم من؟ اسم من تَخْتُ المُلُوک است.»

شما می گوئید: «ببین تخت الملوک، من می خواهم تو را به رسالت نزد قوم تختستان بفرستم که به آنها هشدار بدهی اَجَلشان رسیده و اگر همین الان ایمان نیاورند کارشان تمام است. نمی بینند که دریاچه ها و رودخانه هایشان همگی خُشکیده، ثمرات و میوه ها کم شده، قحطی و خُشکسالی و گِرانی همه جا را گرفته، مریضی و خشونت گسترده شده، ظُلم و جور مالا مال و قِسط و عدل ناپدید شده است.»

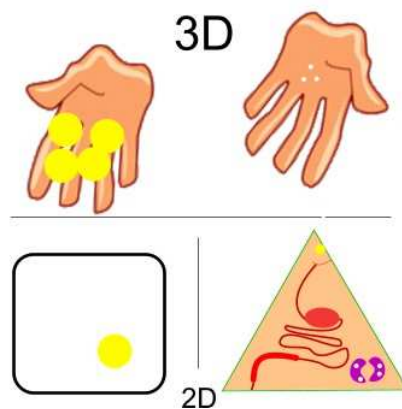
این تخته خانم درست است که سواد ندارد ولی البتّه بسیار باهوش است و به این سادگی گول نمی خورد. بنابراین، جواب می دهد: «اگر راست می گویی یک معجزه ای به من نشان بده که بفهمم تو خدا هستی!»

شما هم در پاسخ می گوئید: «اگر به تو بگویم در گاوصندوق چند سکه طلا قایم کرده ای حرف مرا باور می کنی؟» همان طور که گفتیم شما به راحتی همه چیز را در تختستان مشاهده می کنید و می دانید چند سکه طلا در گاوصندوق هست، پس ادامه می دهید: «در گاوصندوق تو 5 سکه طلا هست.»



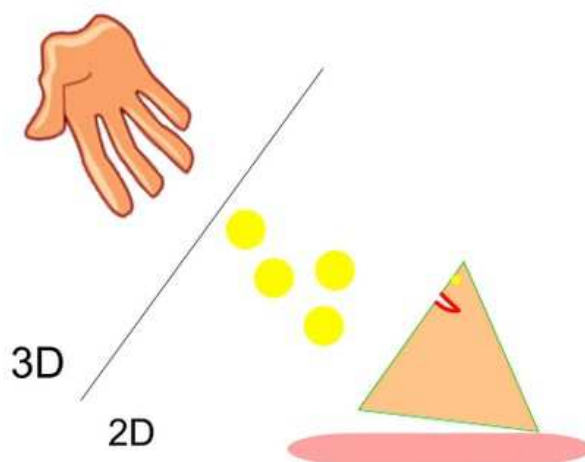
شکل 19- گاو صندوق و سکه های طلا.

تخت الملوک از این که تعداد سکه ها را درست گفتید به شدّت شگفت زده می شود. ولی شما ادامه می دهید: «حالا اگر به سراغ گاو صندوق بروی می بینی فقط 1 سکه در آن بیشتر نیست!» سپس شما دست خود را درون گاوصندوق برده و 4 سکه از آن بر می دارید. تخته ها برای آن که چیزی از گاوصندوق بردارند باید رمز آن را تنظیم کنند و «درب» آن را باز کنند. ولی شما بدون اینکه درب گاوصندوق را باز کنید می توانید هر چیز از آن برداشته و یا در آن بگذارید. شما حتّی می توانید روی دل و روده یا قلب تخته ها یک عمل جراحی انجام بدهید بدون اینکه پوست آنها با چاقو شکافته شود. مثلاً می توانید چند سنگ کُلیه که تخت الملوک را آزار می دهد به راحتی از درون قُلوه هایش خارج کنید.



شکل 20- شما می توانید به راحتی سکه های طلا را از گاو صندوق بردارید. به همین نحو می توانید سنگ کلیه را از قلوبه های تخته خانم خارج کنید (کلیه ها به رنگ بنفش و سنگ ها به رنگ سفید هستند).

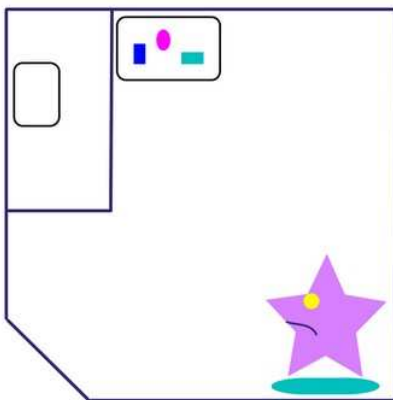
تخت الملوک بیچاره، سراسیمه به اتاق دیگر می دود، درب گاوصندوق را باز می کند و می بیند فقط یک سکه در آن هست. تخت الملوک با عجله به اتاق نشیمن باز می گردد و به شما التماس می کند: «با پولهای من چکار کردی؟ تو را به مُقَدَّسات قَسَم، پول مرا پس بده!» و شما به وی اطمینان می دهید: «نگران نباش. سکه ها همین جاست.» و سکه ها را جلوی وی می اندازید و تخت الملوک ناگهان می بیند 4 سکه طلا مقابل وی ظاهر شد.



شکل 21- سکه های تخته خانم را پس می دهید.

اکنون به تخت الملوک می گوئید: «این که چیزی نیست. اگر بخواهی معجزه بهتر از این هم دارم که نشانت بدهم. مثلاً بگو ببینم از دوستان قدیمی خودت کسی را سراغ داری که مدت ها از وی بی خبر باشی؟» تخت الملوک که به وجد آمده با خوشحالی پاسخ می دهد: «حقیقت اینکه سالها پیش یک پسری را می شناختم که خیلی باحال بود ولی مُتأسفانه حکومت تختستان نمی گذاشت با وی حرف بزنم و پیش او باشم و ما دورادور با هم سر و سری داشتیم و قبل از اینکه از شهید وصالش برخوردار شوم والدین شکنجه خوی من، مرا در 12 سالگی جبراً به عقد آخوند پیری درآوردند که چند زن دیگر هم داشت. از آن موقع دیگر آن پسر را ندیدم.»

شما که عمیقاً از این قصه غصه دار شده اید جواب می دهید: «خوب بگو ببینم نامش چیست و چه شکلی است؟»
 تخت الملوک پاسخ می دهد: «او تختُ السُّلطان نام داشت و به شکل یک ستاره پنج پر بنفش بود.»
 شما که در یک آن می توانید تمام مملکت تختستان را در یک نگاه ببینید، نظری می اندازید و تخت السلطان را به راحتی پیدا می کنید که در گوشه ای کز کرده و به تنهایی زندگی می کند.

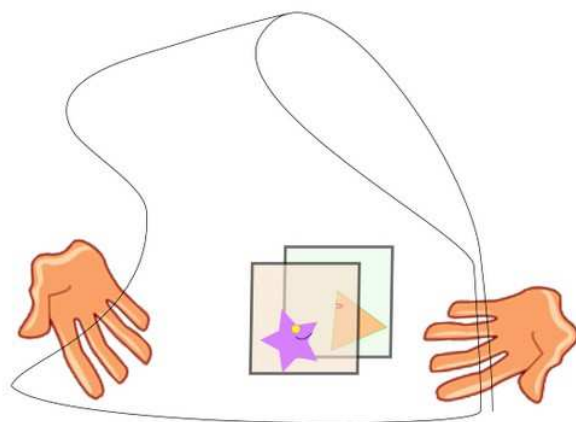


شکل 22- تخت السلطان در خانه خودش در آن سوی شهر.

بنابراین، به تخت الملوک می گوئید: «اگر هم اکنون تو را نزد وی ببرم حرف مرا باور می کنی که من خدای قادر توانا هستم و دیگر بحثی در میان نیست؟»

تخت الملوک که بسیار هیجان زده شده می گوید: «اگر شده یک بار قبل از مرگ او را ببینم، هر چی بگی باور می کنم.»
 و شما پاسخ می دهید: «این که چیزی نیست، اگر بخواهی، تا پلک به هم زده ای، تخت بلقیس ملکه سبا را هم برایت حاضر می کنم!»

سپس شما این کار را انجام می دهید: جهان تختستان را در دست گرفته و آن را در فضای سه بُعدی «خَم» می کنید به شکلی که اتاق نشیمن تخت السلطان و تخت الملوک روی هم قرار بگیرد. در این حالت ساکنان تختستان هیچ چیزی متوجه نمی شوند زیرا خم شدن فضای دو بُعدی خود را درک نمی کنند (مگر این که دانشمندی مشغول رصد ستاره ای باشد که در مجاورت خورشید تختستان دیده می شد و ناگهان ببیند محل ستاره نسبت به خورشید تغییر کرده که این قضیه فعلاً به داستان ما مربوط نیست).



شکل 23- با خم کردن فضای دو بُعدی و روی هم قرار دادن خانه های تخت الملوک و تخت السلطان، این امکان فراهم می شود که این دو در کنار هم قرار گیرند.

حالا تخت الملوک درست کنار تخت السلطان قرار دارد. به تخت الملوک می گوئید قدمی بردارد و جلو برود و سپس خم شدگی را آزاد می کنید و تختستان مثل روز اول تخت و صاف می شود. اکنون که دو دلداده قدیم را به هم رساندید از کار خود احساس رضایت می کنید.

پس به روش علمی ثابت کردیم و می بینید که هرگردی گردو نیست و هر زردی طلا نمی باشد و شما هم می توانید به راحتی خودتان را به جای خدا یا حدّافل جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و غیره جا بزنید (چون مُرده را نمی توانید زنده کنید). حتی می توانید مانند شَبَحی ظاهر شوید که البته می ماند برای بعد و از اینجا باید به سراغ بُعد بعدی یعنی بُعد چهارم برویم.

بُعد چهارم

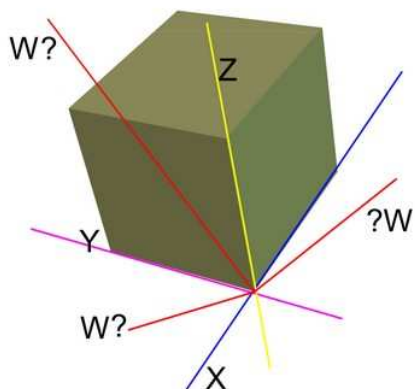
اکنون به نقطه عطف این داستان رسیدیم و در این جاست که کار دشوار می شود. می بینید که ما نیز همان مشکل ادوین را داریم و باید به هر شکل شده به موجودات سه بُعدی، یعنی خوانندگان این کتاب که در فضای سه بُعدی آشنای خودمان به سر می برند، ثابت کنیم که بُعد دیگری هم وجود دارد و در آن جهان، موجودات هوشمندی زندگی می کنند. بدیهی است که این امر خطیر، علاوه بر استدلال ریاضی و هندسی، به همراهی و همدلی خواننده نیاز دارد و این که صداقت ما را پذیرفته باشد و بخواهد با ذهنی باز به مسئله نگاه کند.

در واقع مهمّ ترین مشکل ما همان است که در مورد موجودات قبلی بیان شد. یعنی همان گونه که هیچکس نمی توانست بُعد اول را قبول و تجسّم نماید، و کرمک ها نمی توانستند بُعد دوّم را درک کنند، و تخته ها قادر نبودند بُعد سوّم را بپذیرند؛ انسانهای این دنیا هم نمی توانند بُعد چهارمی را تجسّم کرده و اگر لَجّ کنند، هیچکس نخواهد توانست به آنان بقبولاند که چنین چیزی هم ممکن است.

البته منظور از هیچکس این است که کسی نمی تواند به عوام الناس چنین بفهماند وگرنه سالهاست که ریاضی دانان با ابعاد بالاتر از بُعد سوّم کار می کنند و نیز رِصد جابجایی ستارگان مجاور خورشید، وجود خَمَش در بُعد

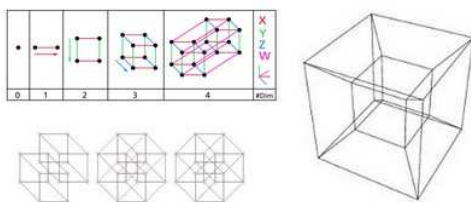
سوّم خودمان را تأیید می کند (که به معنی خم شدن آن در یک فضای چهار بُعدی می باشد). همچنین وجود Black holes و غیره بر این معنا دلالت دارد. نیز دانشمندان در لابراتوار شتابدهنده سِرِن سوئیس در جستجوی مبانی تجربی Super string ها با ابعاد بالاتر سروکار دارند و این یک حقیقت پذیرفته شده در جوامع علمی است.

به هر حال موضوع قابل درک است. وقتی نتوان چیزی را مجسم کرد چگونه باید آن چیز را پذیرفت؟ از اینجا به بعد فقط همراهی شما یعنی خواننده این سطور می تواند به ما کمک کند تا بقیه داستان را شرح بدهیم. درست است، می گوئید چطور می توان یک محور عمود بر سه محور جهان سه بُعدی که در آن به سر می بریم ترسیم کرد. واقعیت هم این است که هرگز نمی شود چنین چیزی را روی کاغذ ترسیم نمود.



شکل 24- چگونه باید محور W را عمود بر محور های سه گانه فضای سوّم رسم کرد؟

به هر صورت باید کمی به مغز خود فشار بیاورید و این محور را عمود بر سه محور دیگر تجسم کنید. نگران نباشید، بزرگترین ریاضیدانان جهان هم در این امر مشکل دارند. حالا می خواهیم روالی را که از هیچک شروع کردیم ادامه دهیم. یادتان هست که نقطه را عمود بر خودش کشیدیم و به خط تبدیل شد. خط را عمودی امتداد دادیم و به سطح تبدیل شد. سطح را بر خودش عمود کشیدیم و به حجم تبدیل شد. اکنون حجم را عمود بر خودش (در راستای W) امتداد می دهیم تا به فضای چهار بُعدی وارد شود.

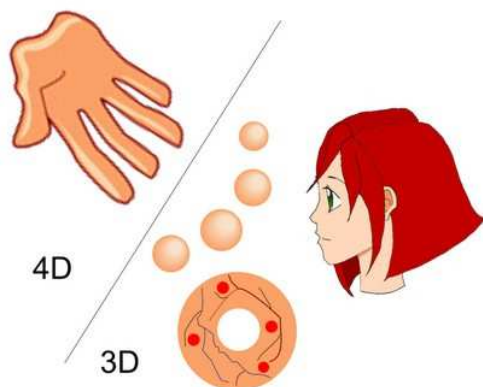


شکل 25- در سمت راست یک مکعب چهار بُعدی را می بینید. این مکعب از هشت مکعب سه بُعدی تشکیل شده است که زوایای همگی (در فضای چهارم) 90 درجه و تمام اضلاع آن یک اندازه است ولی ما در اینجا فقط به این شکل می توانیم آن را نمایش دهیم.

در شکل بالا می بینید که ما همان روال سابق را دنبال کرده و با امتداد دادن هر شکل در جهت عمود بر خودش، شکل دیگری با یک بُعد بیشتر به دست می آوریم. در آخر می بینید که مکعب سه بُعدی عمود بر خودش در جهت W که عمود بر فضای سه بُعدی است به یک مکعب چهار بعدی در فضای چهار بُعدی تبدیل می شود. این حرف W را خودمان به حروف X, Y, Z یعنی طول و عرض و ارتفاع افزوده ایم تا جهت بُعد چهارم را نمایش دهیم. توجه کنید در این مکعب چهار بُعدی که آن را Tesseract می نامند تمام اضلاع در واقع یک اندازه دارند و زوایا همگی 90 درجه ای هستند ولی چون نمی شود آن را در فضای سه بُعدی درست نمایش داد باید به این چه که می بینید اکتفا کنید. این را یک Projection چهار بعدی در فضای سه بُعدی می نامند. در این مکعب شما در واقع هشت مکعب می بینید یعنی یک مکعب بزرگ بیرونی، یک مکعب کوچک درونی و شش مکعب که در بین آنها قرار دارد. علت این که مکعب وسطی کوچک به نظر می رسد این است که در واقع در محور W از بقیه به شما «دورتر» است و مکعب بزرگ اصلی از همه به شما «نزدیکتر» است.

فضای چهار بُعدی دارای چهار درجه آزادی است. جای هر چیز در فضای چهار بُعدی با چهار عدد مشخص می شود.

حالا کمی از هندسه فاصله گرفته و به ماهیت جهان چهار بُعدی می پردازیم. فرض کنید به جای تخت الملوک، شما در اتاق خود در همین فضای سه بُعدی خودمان نشستید. همان گونه که در شکل 13 و 17 مشاهده کردید اگر به جای یک کره سه بُعدی، یک آدمی را فرض کنیم که در بُعد چهارم باشد و انگشتان دست خودش را ناگهان وارد اتاق شما کند (یعنی دست وی با فضای سه بُعدی در اتاق شما تلاقی نماید) چه خواهید دید؟ اگر شکل 13 را به خاطر داشته باشید و شگفتی تخته را در بر خورد با یک دایره که به ناگاه ظاهر و ناپدید شد در نظر آورید مسئله حل می شود. در برابر شما چهار گره گوشتی که با پوست پوشیده شده آویزان در هوا ظاهر می شود.

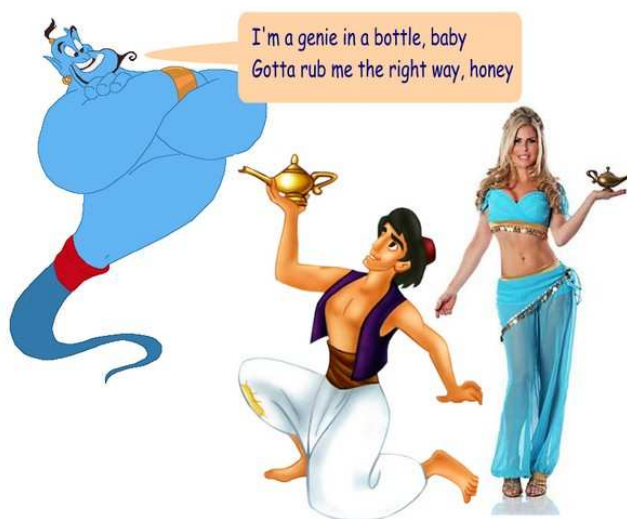


شکل 26- یک موجود «سه بُعدی» از فضای چهارم انگشتان خود را وارد فضای سوم یعنی همین فضای سه بُعدی خودمان می کند. نتیجه این است که شما چهار گره پوست و گوشت می بینید که در هوا وسط اتاق معلق است. این گره ها از سمت بالا، قطع شده به نظر می رسند، و مقطع آنها در شکل پائین نشان داده شده است. دایره سفید، استخوان انگشت می باشد که توسط رگ و پی احاطه شده و دوایر سرخ مقاطع رگهای خونی هستند.

این چهار گُره که از یک سمت قطع شده و گوشت و رگ و پی و استخوان در آن مقاطع به چشم می خورد «تنها چیزی است که می بینید» و هیچ خبر ندارید این از کجا ظاهر شد و اگر موجود سه بُعدی واقع در فضای چهار بُعدی دست خود را بیرون بکشد این گُره ها کوچک شده و سپس ناپدید می گردند.

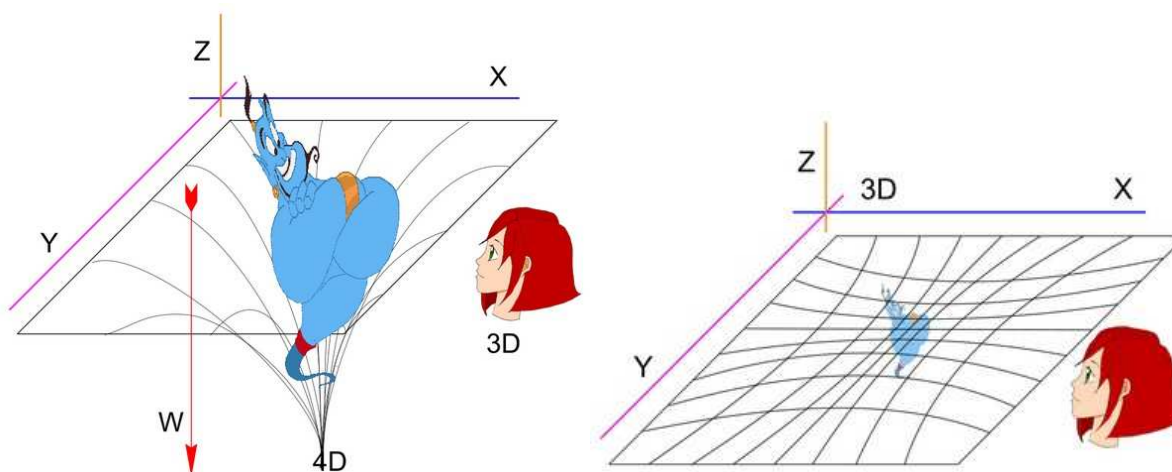
می بینید که این موجود خیلی کارها می تواند بکند. مثلاً اگر با شما حرف بزند شما صدای وی را از هیچیک از جهات سه گانه یعنی پشت سر، جلوی رو، چپ، راست، بالا یا پائین نخواهید شنید بلکه احساس می کنید «یک ندای درونی» از داخل کله شما دارد با شما سخن می گوید و الی آخر. این موجود می تواند به شما بقبولاند که خدا یا یک فرشته است و انواع معجزات را برای شما بیاورد. می توانید چنانچه سنگ مثانه دارید و هنگام ادرار احساس درد و سوزش می کنید از وی بخواهید دست را داخل کند و سنگ مثانه را به راحتی از درون مثانه شما خارج کند بدون این که جراحی انجام شود و پوست شما شکافته گردد. می توانید از او درخواست کنید از گاو صندوق بانک مرکزی واقع در خیابان فردوسی تهران چند شمش طلا برای شما بیاورد یا از وجود راهروی زیرزمینی که بانک مرکزی را به سفارت انگلیس در آنطرف خیابان (سمت شمال) وصل می کند اطلاعاتی کسب کنید. می توانید هر دشمنی را که دارید بیچاره و نابود کنید. می توانید از او بخواهید نگاه کند ببیند فلان رقیب تجاری شما وقتی مطالب محرمانه معاملات خود را ایمیل می کند یا وارد حساب بانکی خود در «بانک تجارت» می شود چه رمزی را وارد می کند و آن را به شما بگوید و از آن پس شما به راحتی وارد ایمیل یا حساب وی شده و تمام معاملات و تراکنش های وی را مشاهده کنید. همچنین می تواند رمز های مخابراتی ارتش دشمن را مشاهده و به شما بگوید تا مخابرات دشمن در میدان جنگ را رمزگشایی کنید و بشنوید. اما درست نمی توانید بفهمید آیا این یک «جن» است که دارد به شما کمک می کند یا یک «فرشته».

حالا که با اساس قضیه آشنا شدید به برخی نکات جالب بُعد چهارم می پردازیم که به درک بهتر مطلب کمک می کند. شاید داستان علاءالدین و «چراغ جادو» را شنیده باشید که با مالش دست روی آن، جَنّی از داخل چراغ بیرون می آمد و همه رقم کمک و معجزه برای علاءالدین انجام می داد و می توانست ثروت و قدرت هنگفتی برای وی فراهم کند. (تصادفی نیست که اگر جانی علامت «چراغ جادو» را دیدید و نام «علاءالدین» را شنیدید، در آنجا ثروت و قدرت عظیمی انباشته شده، از جمله کفّ پاساژ علاءالدین نبش تقاطع خیابان حافظ و خیابان شاه، مرکز تلفن همراه فروشها).



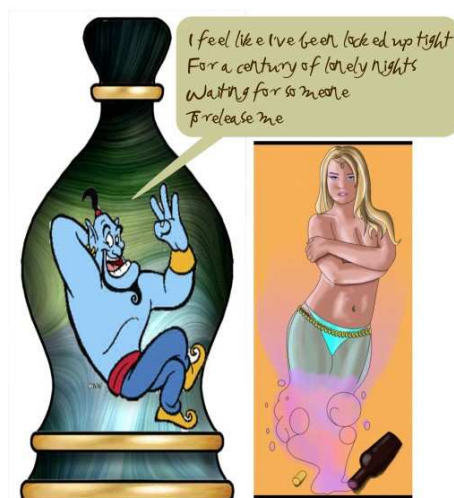
شکل 27- علاءالدین و «چراغ جادویی» که در حقیقت حاوی یک «پورتال» چهار بُعدی می باشد. بله، این چراغ می تواند خانمی را که سمت راست می بینید نزد شما حاضر کند (یعنی بیاورد داخل پاساژ).

چراغ جادو در واقع یک ظرف سه بُعدی است که در میان آن یک پورتال Portal چهار بُعدی باز می شود. جنّ مورد بحث، خودش یک موجود سه بُعدی است (نه چهار بُعدی) و وقتی از دهانه چراغ خارج می شود یا به آن وارد می شود در حقیقت از یک Portal بین بُعدی عبور می کند و به فضای چهارم می رود. منظور از پورتال یک دهانه رابط بین دو فضا می باشد که به شکل مکانیکی به وجود می آید. علت این که جنّ در فضای سه بُعدی ما خیلی تنومند و غول آساست ولی می تواند وارد چراغ به آن کوچکی شود این است که وی حین ورود به فضای چهارم ظاهراً کوچک می شود و ناپدید می گردد. این را به کمک شکل زیر بهتر متوجه می شوید. هر چیز که به سمت محور W در فضای چهارم حرکت کند از شما «دور» می شود و طبعاً کوچک شده و سپس ناپدید می شود.



شکل 28- سمت چپ، آن چیزی را که واقعاً روی می دهد نشان می دهد. در وسط پورتال (داخل چراغ) فضای سه بُعدی به سمت فضای چهارم «خم» شده است. هیکل جنّ در حقیقت کوچک نمی شود بلکه دارد در محور فضای چهارم یعنی W از شما «دور» می شود. شما در فضای سوم نمی توانید خم شدن فضای خود را ببینید بنابراین به نظر می رسد فضای سه بُعدی «مُتراکم و جمع شده» است (سمت راست) و در نتیجه جنّ کوچک به نظر می رسد. در انتهای پورتال (جائی که خطوط منحنی سمت چپ به هم می رسند) یک دهانه دیگر در فضای چهارم باز شده که جنّ از طریق آن وارد بُعد چهارم می شود.

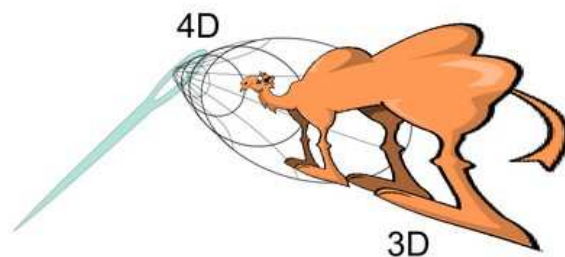
همین قضیه در مورد ماهیگیری که «بطری جادو» را به جای ماهی از دریا صید کرد صدق می کند. ماهیگیر بدون توجه به عواقب امر، مهر «جادویی» بطری را می شکند و درب آن را باز می کند (درب جعبه پاندورا را می گشاید) و جنّ که صدها سال بود در بطری زندانی شده بود، با بازکردن آن بیرون می جهد و چون در محبس قسّم خورده بود هر که او را آزاد کند بگشدد، قصد جان ماهیگیر را می نماید.



شکل 29- جنّ درون بطری. این بطری نیز چیزی به جز یک ظرف حاوی پورتال چهار بُعدی نیست.

ماهگیر به وی کلک می زند و می گوید که باور نمی کند جنّ به آن بزرگی از بطری به این کوچکی خارج شود و جنّ برای آن که به وی ثابت کند چنین چیزی ممکن است وارد بطری شده و ماهگیر زرنگ درب بطری را می بندد و جنّ آبله مجدداً در آن زندانی می شود.

همین امر در مورد عبور دادن شتر از سوراخ سوزن هم صادق است و به همین نحو می توان شتری را از سوراخ سوزن گذراند و قضیه « حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ » را فیصله داد.



شکل 30 - عبور دادن شتر از چشمه سوزن. در اینجا پورتال چهار بُعدی در وسط سوراخ سوزن پدید آمده و شتر از آن رد می شود و در سوی دیگر دوباره بزرگ شده و بیرون می آید.

در حقیقت، همان گونه که در داستان ماهگیر خواندید، و تجارِب شخصی نویسنده هم این نکته را تأیید می کند، آنچه موجودات بسیار احمقی هستند. آنچه و شیاطین در واقع بیشتر یک حالت مکانیکی و ماشینی دارند تا اینکه دارای درک و فهم و احساس مانند ما باشند. این که در قدیم می گفتند فلان چیز به عقل جنّ هم نمی رسد یا در زبان های لاتینی را به عنوان نوعی امتیاز و هوش فراوان می دانند و واژه Genius یعنی نابغه از همین جا می آید، به دلیل یک مغلطه و اشتباه می باشد که اکنون توضیح می دهیم. عوام الناس که با جنیان و امکانات فراوان آنها که به سبب قرار داشتن در فضای چهارم حاصل شده روبرو می شدند، این را به حساب باهوش بودن و لذا برتر بودنشان نسبت به آدمیزاد تلقی

می‌کردند، در حالی که هوشمند بودن با «اطلاعات داشتن» فرق می‌کند. توجه کنید وقتی موجودی در فضای چهارم به سر می‌برد در واقع اطلاعات زیادی دربارهٔ ما دارد که خودمان نمی‌دانیم. مثلاً می‌تواند بگوید فلانکس یک تومور مغزی دارد و جای آن را هم نشان بدهد ولی اطلاعات داشتن که به صرف نگاه کردن و دیدن از فضای چهارم حاصل می‌شود با هوشمند بودن و درک و فهم زیاد داشتن تفاوت دارد و موضوع روشن است و نیازی به اطالۀ کلام نیست.

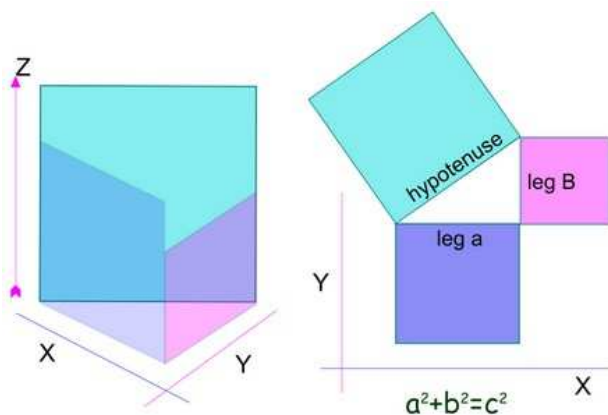
در اینجا می‌خواهیم یک قانون مهم را که در مکتب و دارالفنون درس نمی‌دهند برای شما بیان کنیم. نکته این است که:

چیزهایی که در فضای سوّم ما ظاهراً رابطه‌ای با هم ندارند، در فضای چهارم خیلی خوب با هم رابطه پیدا می‌کنند.

مثلاً پنج انگشتِ شکل 26 را در نظر بگیرید. بین این پنج انگشت در فضای سوّم خودمان هیچ رابطه‌ای دیده نمی‌شود و مُستقلاً در هوا مُعلّقند (و هیچ اندازه‌گیری در فضای سه بُعدی نمی‌تواند رابطه‌ای بین آنها نشان دهد) ولی می‌دانیم که هر پنج انگشت به یک دست تعلق دارد. بسیاری از پدیده‌هایی که در فضای ما فاقد ارتباط هستند در فضای چهارم با یکدیگر ربط پیدا کرده و با معنی می‌شوند و این از دنیای کوانتوم تا کهکشانها صدق می‌کند. یک مثال می‌آوریم که تا کنون در هیچ جا بیان نشده و این نخستین بار است که شما چنین مطلبی می‌خوانید.

قضیهٔ فیثاغورس

می‌دانید که هزاران سال است این قضیه را یاد شاگردان مدارس می‌دهند. اثبات این قضیه توسط فیثاغورس حدود 2500 سال پیش انجام شد. موضوع این است که در یک مُثلث قائم‌الزاویه، مجذور دو ضلع قائم مساوی مجذور وتر می‌باشد و با رابطه‌ای که در شکل زیر می‌بینید بیان می‌شود.



شکل 31- قضیهٔ فیثاغورس.

نکتهٔ مهم اینجاست که در فضای دو بُعدی (سمت راست شکل بالا) هیچ رابطه‌ای بین سه ضلع مُثلث نیست. در حقیقت به جای اینکه اضلاع را مثل سمت راست روی سطح دو بُعدی امتداد دهیم و مُربعات حاصل را به دست آوریم، بهتر این

بود که مُرتبَعات را عمود بر مثلث، یعنی مثل سمت چپ در راستای قائم امتداد دهیم. حالا فرق این دو تا چیست؟ فرقی نیست؟ این است که:

چیزهایی که در فضای دو بُعدی رابطه ای با هم ندارند،
در فضای سه بُعدی خیلی خوب با هم رابطه پیدا می کنند.

رابطه تساوی مجذورات به این معنی است که اضلاع مثلث در فضای مُسطح دو بُعدی هیچ رابطه ای با هم ندارند ولی امتداد آنها در فضای سه بُعدی رابطه ریاضی محکمی با هم دارد. این نکته را ما برای نخستین بار در اینجا ارائه کردیم و در جای دیگری تا کنون بیان نشده است.

یک مطلب نهایی را هم می گوئیم و این بخش را خاتمه می دهیم. توجه کنید در فضای چهار بُعدی می توان موجوداتی با هر بُعد پایین تری داشت. همان طور که در شکل 10 دیدید نقطه های بدون بُعد و کرمک های تک بُعدی می توانند در تختستان دو بُعدی به سر برند. بنابراین در رابطه با فضای چهارم باید دقت کرد که: 1- موجود سه بُعدی می تواند در فضای چهارم به سر برد، و 2- موجود چهار بُعدی هم در فضای چهارم به سر می برد. این دو موجود را نباید با هم اشتباه کرد.

هر موجود سه بُعدی که در فضای چهارم رفت و آمد کند شکل خود را حفظ می کند فقط اینکه می تواند ناگهان در جهان ما ظاهر شده و یا ناپدید شود. یک نمونه این موجودات، اشیاء پرنده ناشناخته یا UFO است که در همه جای سیاره زمین دیده می شوند. یک نمونه دیگر، سرنشینان این یوفوهاست که آنها هم به همین ترتیب به فضای چهارم رفت و آمد دارند.



اما بُعد، موجودات اصلی چهار بُعدی که در فضای چهارم به سر می برند خیلی با ما فرق دارند و اگر به فضای ما وارد شوند انواع اشکال غریبه به خود می گیرند و شکل ثابت و یکسانی ندارند و نمایش آن در اینجا برای ما کمی دشوار است. مثلاً یک موجود چهار بُعدی در فضای ما در یک لحظه شاید به شکل زیر و لحظه دیگر به شکل متفاوتی جلوه کند که چون مسئله از اینجا به بعد بسیار پیچیده می شود، دیگر ادامه نمی دهیم و علاقمندان باید خود این داستان را دنبال کنند.



شکل 32- تابلوی «عبور از باکره به عروس» اثر مارسل دُشان در 1912. این نمونه ای از مقاطع یک موجود چهار بُعدی در تماس با جهان سه بُعدی ماست. این شکل در هر لحظه به اشکال دیگری تبدیل می شود که قابل نمایش کامل در فضای ما نیست.

البته به علت این که سیاره زمین از صُبح ازل در دست این موجودات (جنّ و پری و بیگانگان فضائی) بوده، اطلاعات چندانی درباره این مسائل در منابع موجود و آشکار روی سیاره یافت نمی شود (هرچند برخی از این نوشتجات را در کتابخانه زیرزمینی واتیکان زیر خروارها سنگ مرمر مخفی کرده اند). به ویژه که تشکیلات مذهبی جاهل پرور و مافیای باستانی حاکم بر سیاره (به کتاب لعنت حجاب رجوع فرمایید) هرگونه اطلاعاتی را در این باره کاملاً نابود کرده و از دیرباز، کتابخانه های مهم جهان را به آتش کشیده و سوزانده است.

به هر حال، اُمید است خوانندگان گرامی از مطالب این بخش بهره برده و موجبات ارتقاء آگاهی این عزیزان بدین وسیله فراهم شده باشد و از دُعای خیر در حق این فقیر دریغ نفرمایند. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

در ضمن از کلیه سازندگان ایرانی فیلم و سریال درخواست می شود اگر خدایی دارند و چیزی به نام آزادی و کرامت انسانی به گوششان خورده، این داستان هیچک و کرمک و تخته ها را به فیلم تبدیل نموده و برای جوانان این مرزوبوم نمایش دهند تا اولاً بدانند قضیهٔ آجنه و شیاطین از چه قرار است و ثانیاً متوجه شوند چطور آخوندها این مسائل را قرن ها و بلکه هزاره ها از آنان مخفی کرده اند تا چشم و گوش آنها را بسته نگهداشته و آنان را مانند خودشان به قعر دوزخ بکشانند.

بخش دوم - ارتباط بین جهان سوم و جهان چهارم

اکنون که با مبانی ابعاد هندسی جهان و واقعیت ساختار کائنات بیشتر آشنا شدید، شاید با تعجب از خود پرسید: «پس چرا این مطالب را به ما نیاموختند و جایی سخنی از این حقایق شنیده نمی شود؟» علت این است که تشکیلات مذهبی شیطانی که بر این سیاره حاکم است برای ابقای قدرت خود به هر جنایتی دست می زند که البته پنهان کردن این اطلاعات حیاتی، از اساسی ترین اقداماتی است که تا کنون انجام داده است.

شیطان همواره درست در جایی است که شما تصور نمی کنید. یعنی جایی پنهان می شود که می داند شما به آن گوشه نخواهید نگریست و خیالتان از آن بابت راحت است. به همین سبب است که تمام آنچه در طول تاریخ سیاره به نام دین و مذهب به شما معرفی شده در حقیقت دقیقاً یک تشکیلات شیطانی می باشد که تحت نام خدا و پیغمبر عمل می کند زیرا مطمئن است شما با شنیدن نام خدا و پیغمبر و تصور این که آخوند و کشیش و غیره «نمایندگان خدا» هستند، دیگر بیش از آن تجسس و کنکاش نمی کنید و هر چه بگویند را می پذیرید.

در اینجا یک بار دیگر مطالبی را که در اواخر بخش قبل بیان شد مرور می کنیم تا درباره رابطه بین ابعاد فضایی بیشتر صحبت کنیم. شاید چیزی به نام هیچک، کرمک، تخته و نیز فضای صفر، یک و دُوبعدی وجود نداشته باشد و ما این مثالها را برای تفهیم مطلب آوردیم تا خوانندگان گرامی به تدریج با حقایق کائنات آشنا شوند. اما همان گونه که می دانید بُعد سوم یعنی همین جهان سه بُعدی خودمان وجود دارد و با توضیحاتی که داده شد متوجه شده اید که ابعاد دیگر و جهان های دیگری هم هست که ما از آنها بی خبریم. چرا؟ چون ارتباط بین این جهان ها یک امر ساده و روزمره ای نیست که هر کس با آن برخورد کند.

سفر کریستوفر کولومبوس (دست نشانده فراماسونری در دربار اسپانیا) به دنیای جدید (آمریکا) را به خاطر آورد. در آن زمان، از نظر مردمان اروپا که تابع مخرافات کلیسایی بودند زمین مسطح بود و حدّ و حدود مشخصی داشت ولی کولومبوس و در پی وی فردیناند ماژلان نشان دادند سیاره زمین دارای مرزی نیست و شکل کروی دارد. هیچکس تا آن زمان از وجود قاره آمریکا خبر نداشت (منظور ما از هیچکس، اروپائیان و بقیه مردم جهان طی قرون وسطی است و گرنه در دوران باستان رفت و آمد بین قاره ها رایج بوده است). بنابراین، سفر کولومبوس یک واقعه عظیم به شمار می رفت و این سفرها موجب ایجاد «رابطه» ای بین قاره ها شد که تا آن زمان وجود نداشت. وسیله ایجاد این رابطه «کشتی» بود و اروپائیان سوار بر کشتی به قاره آمریکا دست می یافتند. امروز هم وضع ما با فضای چهارم این گونه است. این فضا برای مردمان مدرن ناشناخته است و راه رسیدن بدان نامعلوم. در این بخش می خواهیم به طور خلاصه برخی روابط حیاتی بین فضای سوم و فضای چهارم را بررسی کنیم.

همان طور که در بخش اول توضیح دادیم، یک راه برای ایجاد رابطه بین فضای سوم و چهارم، ایجاد یک «پورتال» یا به پارسی «درگاه» است. این پورتال به شکل مکانیکی ایجاد می شود و از طریق آن عبور بین فضاها ممکن می گردد. از طریق پورتال، یک موجود می تواند به فضای چهارم برود و از نظرها پنهان شود و به همین روش نیز به فضای سوم باز گردد و پدیدار شود. نمونه های این گونه رفت و آمد بین فضاها را با مثال هایی نشان دادیم: در آمدن جنّ سه بُعدی از چراغ یا بطری «جادویی» که همانا پورتال چهار بعدی است و نیز رفت و آمد بیگانگان فضایی و وسائل نقلیه (سه بُعدی) آنها

را مثال زدیم. گفتیم که یک موجود سه بُعدی - از جمله خود شما - می تواند از طریق پورتال به فضای چهارم رفته و بازگردد و در این ایاب و ذهاب شکل خود را حفظ می کند.

هر چند، هر چتی سه بُعدی نیست، و ساکنان حقیقی فضای چهارم خودشان چهار بُعدی هستند و مانند ما دارای جسم با شکل مُعینی هستند و همان گونه که ما در فضای خود زندگی می کنیم آنها هم در فضای خود به سر می برند. این موجودات نمی توانند در فضای سه بُعدی ما «جا بگیرند» و اگر توضیحاتی را که در مورد جا نگرفتن کرمک ها در فضای صفر بُعدی و غیره ارائه دادیم به خاطر داشته باشید، درک مطلب آسان می شود. ساکنان فضای چهارم، چنانچه از طریق پورتالی وارد فضای ما شوند شکل معینی نخواهند داشت و همواره فقط مقطع هایی از جسم آنها در برابر ما پدیدار می شود که مشابه توصیفات است که در شکل 32 ارائه شد. نحوه ایجاد پورتال به دانش وسیع مکانیک و فیزیک فضا نیاز دارد و چون این نوشتار یک کتاب درسی نیست و منظور از تحریر این سطور چیز دیگری است، بنابراین، بیش از این به موضوع پورتال ها نمی پردازیم.

اما بعد، آنچه مقصود ماست مسائل و مصائب عدیده ای است که جهان ما امروز با آن درگیر است و می خواهیم از تحریر این مطالب، نتایج عملی حاصل شود و خواننده با حداقل صرف وقت، حداکثر بهره را بگیرد. بنابراین، به وجود یک راه دیگر برای ارتباط بین فضاها می پردازیم که منظور ما را در اینجا برآورده می سازد. یک راه دیگر برای ایجاد ارتباط بین فضای چهارم و سوم هست که برای ما اهمیت ویژه دارد چون محسوس و مرئی نیست. توجه دارید که شیاطین و آنچه همواره در روز روشن جلوی همگان ظاهر نمی شوند و فقط گاهی در شرایط خاصی به منظور خاصی در محضر افراد خاصی پدیدار می گردند، از جمله مثل قضیه علاءالدین یا دکتر فاستوس.



شکل 1- دکتر فاستوس (سمت چپ) با مِفِستوفِلس نماینده شیطان دیدار می کند. این نمایشنامه اثر کریستوفر مارلو است که در 1604 منتشر شد.

ملاقات علنی و حضوری شیاطین فقط با افرادی صورت می گیرد که از شکل و قیافه وحشتناک آنها و شری که به همراه می آورند مشکلی احساس نمی کنند و منافع چنین ملاقاتی را به مضرّات آن ترجیح می دهند. این ملاقات ها همیشه یک هدف را دنبال می کند. شیاطین در صدد انجام یک معامله هستند: شیطان؛ قدرت، ثروت، شهرت، مقام عالی و زنان متعدّد را در اختیار طرف دیگر معامله قرار می دهد و طرف دیگر، «روح» خود را به شیطان می فروشد. این قرارداد، گاه با نوشتن یک ورقه و امضاء کردن آن با خون (یعنی طرف انسان، با کارد رگ مچ دست خود را می بُرد و قطرات خون را پای قرارداد می چکاند) و گاه به صورت لفظی و شفاهی مُنعقد می گردد. منظور از فروختن روح

این است که طرف انسانی هر چه را شیاطین از وی بخواهند با اطاعت محض و بدون کوچکترین پرسشی برایشان انجام دهد. طیف این خواسته ها از کارهای شریانه معمولی تا شرکت در مراسم قربانی کردن بچه و درآوردن قلب وی و نوشیدن خون بچه و غیره ادامه دارد. تا اینجا کافی است بدانید که شیاطین همواره فقط همین هدف را دنبال می کنند و قصد و غرض آنان بدست آوردن روح طرف می باشد و در مقابل، هر چیز که طرف انسانی تقاضا کند در اختیار وی می نهند و آرزوهایش را برآورده می سازند. از جمله در انجیل متی 4:8 آمده که: «سپس شیطان او (عیسی) را به قلّه کوه بسیار بلندی بُرد و تمام ممالک جهان و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد و گفت: اگر زانو بزنی و مرا سجده کنی (یعنی روح را به من بفروشی و در اختیار من باشی) همه اینها را به تو می بخشم.» که به صراحت اشاره دارد که شیطان تمام سلطنت دنیا و شهرت و ثروت و قدرت آن را در اختیار دارد و به هر که بخواهد می بخشد.

بخشی از مُصاحبه باب دیلان (Bob Dylan/Robert Allen Zimmerman متولد 1941) از مشهورترین چهره های موسیقی راک آمریکا در دهه 1960 و از مطرح ترین هنرمندان دهه های بعد. این مُصاحبه در برنامه تلویزیونی شبکه CBS به نام 60 Minutes در تاریخ 26 ژوئن 2005 به میزبانی Ed Bradley انجام گرفته است.

- چرا هنوز کار می کنی؟ چرا هنوز مطرح هستی؟

- این به قضیه سرنوشت بر می گردد. من مدت ها پیش با آن معامله ای کردم و سر قول خودم هستم.

- معامله چه بود؟

- این که به اینجا که هستم برسم.

- می شود بپرسم با چه کسی معامله کردی؟

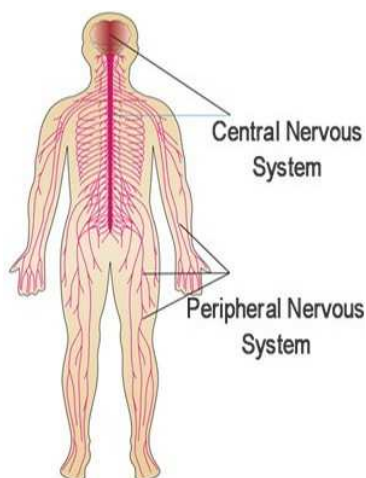
- با فرمانده کل.

- {فرمانده کل} این دنیا؟

- (می خندد) این دنیا و دنیایی که نمی توانیم ببینیم.

همان گونه که گفتیم، شیاطین همیشه با شکل و هیبت اصلی خود مقابل همگان ظاهر نمی شوند چون اگر طرف مقابل به طور علنی و آشکار آنها را ببیند، ممکن است از انجام معامله خودداری کند و بلکه پا به فرار بگذارد و دیگر فرصتی برای شیاطین و آنچه باقی نمی ماند که مفاد و شرایط قرارداد را توضیح دهند و آن را به امضاء برسانند. شیطان و آیدای وی به خوبی از این مشکل آگاهند و بنابراین چنانچه توضیح دادیم فقط در شرایط خاصی در مقابل افراد خاصی که مشکلی ندارند علناً ظاهر می شوند.

در اینجا می رسم به روش خاصی که شیاطین برای ارتباط از فضای چهارم با فضای سوم خودمان به کار می برند. این کار بدون استفاده از پورتال های فضایی و با «القای الکترومغناطیسی» به شرحی که در ادامه بیان می کنیم صورت می گیرد. می دانید که شبکه اعصاب انسان و سایر جانداران در حقیقت یک شبکه برق میباشد و سیگنال های برقی در آن پیام های حسی را به مغز یا نخاع و غیره انتقال داده و این سیگنال ها پس از پردازش، به مقصد ارسال می شوند تا فعالیت لازم صورت گیرد. مثلاً احساس گرسنگی از شکم به مغز منتقل شده و مغز دستورات لازم برای موتور کورتکس Motor cortex را صادر می کند و موتور کورتکس عضلات مناسب را برای حرکت جاندار به سوی غذا فعال می سازد تا غذا به اورگانیزم برسد و به حیات خود ادامه دهد. غرض این که شبکه اعصاب آدمی چیزی جز یک شبکه برق نیست و تمام امور آن با برق سروکار دارد و مانند هر شبکه برقی دیگر در معرض القای الکترومغناطیسی از محیط اطراف می باشد.



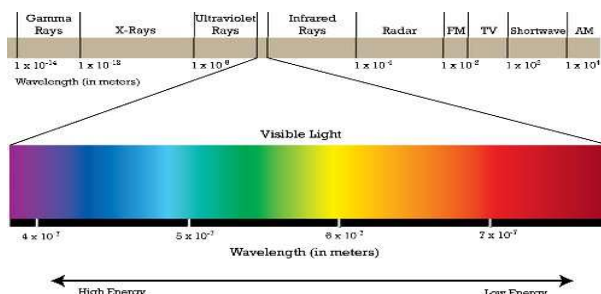
شکل 2- نمای ساده شبکه اعصاب که در حقیقت شبیه سیم کشی درون یک ماشین می باشد.

شیاطین از دیرباز به این مطلب واقف بوده اند و می دانند آنچه احساس و تفکر و حرکت را در انسان (و دیگر جانداران دارای شبکه اعصاب) ممکن می کند، همین مغز و سلسله اعصاب می باشد. آنها برای این که هم از مزیت نامرئی بودن خود (یعنی استقرار در فضای چهارم) استفاده کنند و شمایل دهشت انگیز خود را از نظر خلق مخفی دارند و نیز در عین حال تماس و رابطه خود را با جهان ما حفظ کنند، به جای استفاده از پورتال های فضایی، از یک خصوصیت ویژه موج الکترومغناطیسی بهره جسته اند که در ادامه بدان می پردازیم.



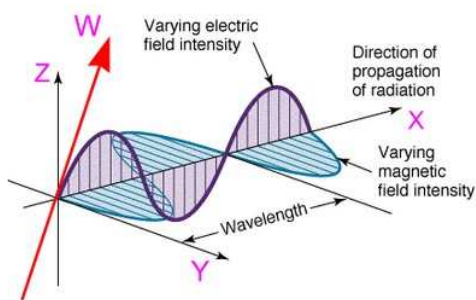
شکل 3- تابلوی «اعمال دجال» اثر لوکا سینیورتی در 1501. شیطان از پشت دجال را در بردارد و در گوش وی زمزمه می کند. به دست چپ دقت کنید: مشخص نیست این دست، دست دجال است یا دست شیطان. در حقیقت شیطان و دجال هر دو یک مکان را در فضای سه بعدی اشغال کرده اند و فاصله ای بین آنها نیست ولی نقاش برای نمایش این امر ناچار از جدا کردن آنها از یکدیگر است. فراموش نکنید مردمی که گرد آمده اند شیطان را نمی بینند و از نظر آنها نامرئی است.

اکنون نکته ای را می خواهیم درباره «امواج الکترومغناطیسی» بیان کنیم که در جای دیگری بدان اشاره نشده است. این امواج همه جا هستند و آشنا ترین شکل آنها نور مرئی می باشد که به کمک آن چیزها را می بینیم، مثل نور خورشید. نور فقط جزء کوچکی از طیف کامل این امواج است و بقیه این امواج در بخش غیر مرئی طیف قرار دارند و از نظر ما دیده نمی شوند و به رادیو، تلویزیون و غیره مربوط هستند.



شکل-4 طیف امواج الکترومغناطیسی که نور مرئی فقط جزئی از آن می باشد.

در اینجا با طیف این امواج کاری نداریم بلکه با یک خصوصیت آن سروکار داریم که تا کنون بررسی دقیقی نشده است. می دانید که موج الکترومغناطیسی حامل یکی از نیروهای چهارگانه اصلی طبیعت می باشد. این موج (در فضای سه بُعدی ما) یک ماهیت سه بُعدی دارد و دارای سه مؤلفه عمود بر هم است. موضوع مهم این است که این موج یک مؤلفه چهارم هم دارد که در فضای سه بُعدی ما دیده نمی شود و قابل سنجش نیست. همان گونه که به تفصیل در بخش اول شرح دادیم، آنچه در فضای چهارم باشد در فضای سوم محسوس نیست. در شکل زیر، مؤلفه های سه گانه سه بُعدی این موج را همراه با محور W که به فضای چهارم مربوط می شود ترسیم کرده ایم.



شکل 5- موج الکترومغناطیسی در سه محور عمود برهم پدید می آید. یک مؤلفه برقی، یک مؤلفه مغناطیسی، و یک مؤلفه جهت حرکت. مؤلفه چهارم W که برقیه عمود است و در اینجا نمی توان آن را درست ترسیم کرد، بخشی از این موج است که در فضای چهارم قرار دارد.

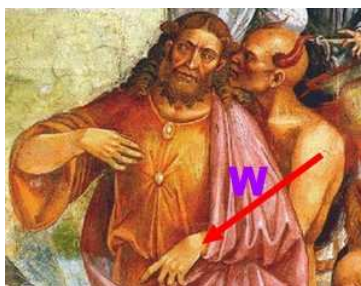
این مؤلفه چهارم که می بینید، ارتباط شیاطین را با جهان ما برقرار می کند. یعنی شیاطین که به سبب مزیت استقرار در فضای چهارم دیده نمی شوند (ولی می توانند خود را روی شبکه اعصاب آدمی قرار دهند) به سبب القای برق که از طریق مؤلفه چهارم موج الکترومغناطیسی روی شبکه اعصاب وارد می کنند می توانند شبکه عصبی را تحت کنترل خود قرار

دهند و دست و پای فرد را به اختیار خود حرکت داده و از دهان وی حرف بزنند. درست همانطور که یک فرد عادی که کنترل اعصاب خود را دارد می تواند دست و پای خود را به حرکت در آورد و حرف بزند.



شکل 6- شیاطین و آنچه بدون آن که دیده شوند یا به فضای ما وارد شوند می توانند با القای الکترومغناطیسی شبکه اعصاب فرد را تحت کنترل قرارداده و هر حرکتی را انجام دهند یا از دهان وی حرف بزنند.

بدین ترتیب ملاحظه می فرمایید که شیاطین به راحتی می توانند هر فرد یا جاندار را کنترل کنند. اینکه عامه ناس تصور می کنند رویارو شدن با شیطان و آنچه امری استثنایی است اصلاً صحت ندارد. مثلاً در ایام قدیم می گفتند شب تنها به حمام نروید یا شب به بیابان و نقاط سوت و کور نروید چون آنچه ظاهر می شوند، گویی که حضور آنچه موضوعی استثنایی می باشد و وابسته به مکان و محل خاصی است. همان گونه که شرح دادیم، بسیاری از افرادی که هر روزه در کوچه و خیابان، یا در خانه و محل کار می بینید یا روی صفحه تلویزیون مشاهده می کنید، کاملاً در اختیار آنچه هستند و آنچه از زبان آنها می شنوید کلام و سخن شیاطین است.



شکل 7- ارتباط بین شبکه عصبی چهار بُعدی شیطان و شبکه اعصاب سه بُعدی دجال از طریق القای الکترومغناطیسی توسط مؤلفه چهارم موج الکترومغناطیسی در محور W برقرار می شود. در این حالت - مشروط بر اینکه دجال کاملاً اختیار خود را نداشته باشد - شیطان می تواند به جای او حرکت کند و سخن بگوید. (دجال در این تصویر مشابه دجال واقعی نیست چون دجال واقعی فقط یک چشم دارد).

برای این که به صحت مطالب ارائه شده یقین حاصل کنید دو راه وجود دارد. یکی اینکه توصیفات ما را در مورد ابعاد هندسی مطالعه کنید و تعمیم آن به موج الکترومغناطیسی را درک کنید که این می شود یقین علمی و فنی که برخی افراد به این نوع استدلال علاقمندند. دیگر این که باید به احساس درونی خود اعتماد کنید و حین برخورد با افراد دیگر یا

تماشای تلویزیون یا استماع رادیو وغیره درست دقت کنید و سعی کنید بتوانید بین حرف های خود فرد و سخن شیاطین تمایز نهید که این کار نمی شود مگر با تمرین و ممارستِ بسیار. چندان هم مشکل نیست، فقط کافی است بیش از پیش به احساس درونی خود اِتکاء کنید و این ندای درونی به شما خواهد گفت با یک فرد عادی سروکار دارید یا با فردی که شیطان بر سراپای وجودش مُسلط است. درخت را از میوه اش می شناسند: درخت خوب میوه خوشمزه می دهد و درخت بد میوه تلخ و شاید هر دو درخت درست شبیه هم به نظر برسند. علاوه بر استدلال ریاضی و برقی ما، به ندای درون خود گوش دهید. خداوند برای هر شخص یک حفیظ و نگاهبان گماشته و نیز درک و فُرقان را برای تشخیص درست و غلط قرار داده که اگر خوب بتوانید ندای وی را درک کنید به شما می گوید که با آدم عادی طرف هستید یا با شیطانِ خبیث.

اما بعد، هنوز کار ما به پایان نرسیده و نُکته ای هست که باید خلّ و فصل شود. چنانچه به خاطر بیاورید در شکل 7 گفتیم این تسلط شیاطین بر شبکه اعصاب فرد مشروط بدین است که خود فرد کاملاً بر اعصاب - یا بهتر بگوئیم بر «وجود» - خود مسلط نباشد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چنانچه به متن لعنت حجاب در پایان این کتاب مراجعه فرمایید در آنجا شرح داده ایم که چطور مافیای مذهبی باستانی حاکم بر سیاره زمین، از دیرباز اقوام و قبایل خاصی را با دگرگونی های ژنتیک خاصی پدید آورده که فاقد رشد کامل سلسله اعصاب مرکزی و عَدَمِ اتصالات برقی لازم در بخش هایی از مغز (و مشکلات عدیده در سیستم اندوکراین و غیره) می باشند و در نتیجه، همان خواست شیاطین حاصل شده و این موجودات در حقیرترین و پست ترین شکل حیات به سر می برند که همانا زندگی تحت سلطه دین و مذهب، آن هم مذهب شیطان پرستی می باشد. این کار به أنحاء مختلف صورت گرفته است. مثلاً با مهندسی ژنتیک که در داخل یوفوها یا در شهرک های زیر زمینی انجام می شد، ژن های Alien را غالب و ژن های «انسانی» را سرکوب می کردند و در سطح مولکولی در این موجودات تغییراتی پدید می آوردند. این مهندسی ژنتیک تا همین الان هم ادامه دارد و از جمله در پایگاه های نظامی سِری آمریکا موسوم به Area 51 و Dulce Base و شهرک های زیرزمینی دیگر دنبال می شود و موجوداتی خلق کرده اند که اگر ببینید از وحشت مدهوش می شوید.



شکل 8- انواع جاندارانی که از قدیم الایام توسط آجته و بیگانگان فضایی برای تحقیق و بررسی چگونگی تبدیل آدمی به موجودات پست تر تولید می شدند و این روال امروز هم در شهرک های زیر زمینی ادامه دارد و اخیراً ترکیب آدمیزاد با لوازمات کامپیوتری هم به آن اضافه شده که به این روش Transhumanism می گویند. اخیراً سالانه حدود 800 هزار نفر (2300 نفر در روز) در آمریکا و حدود 300 هزار نفر در انگلیس ناپدید می شوند که اکثراً پیدا شده ولی ده ها هزار نفر از آنها هرگز یافت نمی گردند که برای همین آزمایشات ر بوده می شوند.

یک شیوه دیگر این بود که بین انسان و خزندگان (هم زمینی و هم بیگانگان فضایی که شبیه خزندگان به نظر می آیند) آمیزش جنسی یا اختلاط ژنتیکی ایجاد می کردند.



شکل 9- ضحاک ماردوش که مغز فرزندان مردم را به خورد آفعی‌ها می‌داد. این نام، یک اسم تحریف شده است و مُعَرَّبِ نام پارسی وی یعنی اَزدهاک به معنی اَزدهایی می‌باشد.

روش دیگر، آمیزش بین انسان و بیگانگان فضایی بود که بدین ترتیب ژنوم آدمی دگرگون شده و با ژنوم پست تر بیگانگان فضایی درآمیخته و این مطلب در کتاب تورات در سفر پیدایش Genesis 6:4 و قبل از طوفان نوح، تصریح شده است.



شکل 10- آمیزش Nephilim (به معنی ساقط شده‌ها یا فرشتگان سقوط کرده یا بیگانگان فضایی) با دختران انسان قبل از طوفان نوح. از این آمیزش اهریمنی، مردانی غول آسا و نیرومند مانند هرکول و رستم دستان، و یا مردانی با موی سفید و چهره سرخ و غیر عادی مثل زال نریمان پدید می آمد. زال در پارسی به معنای سپیدمو است. وی پسر سام و پدر

رستم بود. سام از آن که پسرش با موی سپید و در شکل پری یا دیو به دنیا آمده بود ناخرسند بود. از این رو او را در پای کوهی که سیمرغ بر آن آشیان داشت رها کرد. سیمرغ نوزاد را یافت و به آشیانه خود برد و بزرگ کرد.

بنابراین، مطالب کتاب لعنت حجاب را در اینجا تکرار نمی کنیم و فقط بدانید این تشکیلات مذهبی که ساکنان سیاره را صدها هزار سال است بیچاره کرده، تَعَمُّداً چنین موجوداتی را پدید آورده و این روال بلوکه کردن دختران و زنان، پارچه پیچیدن و درانحصار درآوردن آنها، اجاره دادن آنان در قالب نکاح دائم، و جفتگیری پیاپی، فقط برای این اختراع شده که تعداد آن موجودات را به جایی برساند که عملاً سیاره در اختیار آنها و در حقیقت در اختیار شیاطین قرار گیرد.



شکل 11- اگر شیطان به شکل سمت راست نزد شما حاضر می شد و وعده یک ماه غسل دلپذیر را به شما می داد، نه تنها «قرارداد فروش روح» خود به وی را امضاء نمی کردید، بلکه پا به فرار می گذاشتید. ولی او که می داند آدمی چه خصوصیتی دارد هرگز چنین اشتباهی نمی کند و جلوی چشم شما آفتابی نمی شود. در عوض، به روش القای الکترومغناطیسی کنترل شبکه اعصاب یک عروس زیبا را در اختیار می گیرد و او را به شما معرفی می کند تا با شادمانی و طیب خاطر «قرارداد» را امضاء بفرمایید.

آمیدواریم بانوان محترم از تشبیه و تمثیل فوق آورده نشوند و پیشاپیش عذرخواهی نویسنده را بپذیرند چون به هیچ طریق دیگری نمی شد حق مطلب را اداء کرد و منظور را رساند. در حقیقت، آنچه در جشن نکاح دائم بالا می بینید یک «زن» به معنی یک زن استاندارد آدمیزاد نیست و یک موجود دورگه یا Hybrid، از نوع Alien-Human یا Reptilian Hybrid است و فقط ظاهرش شبیه آدمی می باشد و در واقع در باطن شیطانی بیش نیست. هرگز چنین چیزی نمی شود که یک دختر استاندارد انسان دچار این وضعیت پست شده و اسیر و برده شیاطین باشد بلکه کسانی که می خواهند به زور پارچه به دیگران بپنجانند چنین آند و چیزی جز عروسکهای بی اختیار در چنگ شیاطین نیستند. به هر حال شما، چه زن باشید و چه مرد، بهتر است هنگام عقد هر قراردادی، درست بنگرید ببینید طرف قرارداد شما کیست.

آیا تا کنون فکر کرده اید که زندگی روی زمین می توانست به نحو دیگری باشد، بدین معنی که مانند تمامی گونه های حیاتی جانوری و گیاهی دیگر، همه چیز به صورت عادی و طبیعی پیش رود؟ آیا تا به حال دیده اید گربه نری که روی دیواری با گربه ماده ای برخورد می کند با ممانعت و مشکل روبرو شود و طرف دیگر، مُجامعت با وی را به گذراندن روال های اداری (کتاب لعنت حجاب را ببینید)، حصول شرایط خاص، تضمین های ملکی و مالی، ارائه ضمانت هایی به شکل

مَسکوک طلا و نیز امضای «قرارداد» بخصوصی با شرایط ویژه و قوانین و مقررات مُفَصَّل و پیچیده موکول کند؟ و یا تاکنون دیده اید که وحوش جنگل، ماهیان دریا، پرندگان هوا، گیاهان و بقیه جانداران چنین موانع و مقرراتی برای خویش وضع کنند و می‌دانید اگر چنین می‌شد تا کنون حیات از روی این سیاره رخت بر بسته بود؟

آیا اصلاً می‌دانید که روزی از روزها **چطور شد که دختر و زن از زندگی آزادانه روی سطح سیاره محروم شده** و تحت انقیاد یک تشکیلات خاص درآمد و متوجه هستید که این همه موانع و شرایط و روال‌های اداری و ضمانت‌ها و از همه مهم‌تر، انعقاد یک قرارداد ویژه از کجا آمد و چرا شما این هفت خوان رستم را طی می‌کنید و این «قرارداد» را امضاء می‌نمائید؟ در عین حال، آیا می‌دانید چه رویدادی موجب شد در دوران باستان «پارچه» روی بدن انسان قرار بگیرد و در طول صدها هزار سال این قضیه ادامه یابد و افراد نسبت به این شیئی بیگانه که به تدریج تمام تنش‌ها را پوشاند، بی تفاوت شوند و نه تنها عکس العمل نشان ندهند، بلکه با اشتیاق، دائم پارچه‌های متعدد به خود بپنچند؟ آیا تا کنون یک اسب وحشی را دیده اید که در دامن طبیعت با گله اسبان به چرا مشغول است و اگر آن اسب را با کمند به دام انداخته و به زور بکشید و به اصطبل ببرید به هیچ وجه رضایت نمی‌دهد و دائم ناراحتی می‌کند؟ سپس اگر بخواهید آن اسب را «زین» کنید (مثل اینکه بخواهید روی بدن یک انسان استاندارد، پارچه قرار دهید) و سوارش شوید، چطور با قوت تمام لگد می‌زند و روی پاها به هوا بلند می‌شود تا شما و زین را به هر قیمتی شده از پشت خود به بیرون پرتاب کند؟ اما پس از مدتی، شبکه اعصاب آن اسب بیچاره تحت فشار و زور مداوم بدین وضعیت خو می‌گیرد و زین گذاشتن و سوار شدن بر پشت خود را می‌پذیرد و «رام» می‌شود. شما هم در حقیقت دیگر آن آدم سابق و قدیمی که در دل طبیعت می‌زیست و «آزاد» بود نیستید، بلکه اجازه داده اید شیاطین و آخوندها روی تن شما پارچه قرار دهند و سوار شما شوند و شما در حقیقت «رام» آنها شده اید. دیگر با تنفر و احساس انزجار این پارچه‌ها را از تن خود به بیرون پرتاب نمی‌کنید بلکه با کمال میل آنها را به دست خود بر تن می‌کنید. (البته منظور، پوشیدن پوست حیوانات در قدیم برای حفاظت از سرما یا گرما و غیره نیست و مقصود ما در اینجا روشن است.) اگر کعبه خدا مقدس است و نباید یک پارچه مشکی طلاکاری شده اهریمنی روی آن قرار گیرد، بدن آدمی هم به همان میزان مقدس است و نباید هیچ پارچه‌ای روی آن قرار داد.

آیا حقیقت ندارد که وقتی شما از بدو نوجوانی از ناراحتی به خود می‌پیچید و هر چه به دور و بر و اطراف می‌نگرید هیچ راهی برای شما نیست و طریقی برای شما باقی نگذاشته اند مگر اینکه رضا دهید و «تسلیم» شوید و «قرارداد» مورد بحث را امضاء بفرمائید؟ می‌بینید که یک تشکیلات شیطانی به بهانه وجود پپچیدن پارچه توسط شرع مقدس و منزوی کردن و زندانی نمودن زنان با هزار کلک و مقررات و لایه‌های امنیتی متعدد و راندن آنان از صحن اجتماع، آنها را تحت سلطه خویش درآورده و سپس شما را مجبور به امضای «قراردادی» با خود می‌کند! آیا یک **عروسک پلاستیکی** موسوم به Sex doll (یا یک Dildo) هم «ناموس» این موجودات به شمار می‌رود که نمی‌گذارند آن را از خارج وارد کنید؟ یعنی می‌گوئید نوامیس این موجودات با غیرت و با شرف، تا مشتقات نفتی و مولکول‌های پلیمری هم کشیده شده است؟ در کدام آیه قرآن و طبق کدام حدیث گفته اند که مشتقات نفت و لاتکس جزو نوامیس مردم است؟ پس بدانید و آگاه باشید چطور این تشکیلات اهریمنی تمام راه‌ها را به روی شما بسته و فقط راه امضای قرارداد را باز گذارده تا شما را نیز مانند دختران و زنان تحت سلطه بگیرد و نیات شیطانی خود را اجراء نماید.

نیک بنگرید ببینید این چه کسی است که از دهان زنان و دخترانی که تحت تمرینات شیاطین قرار دارند، حرف می‌زند؟ آیا این زن و دخترها اختیار زبان خویش را دارند یا بکلی نفس خود را به طاق نسیان سپرده و شخص دیگری هست که

دارد از دهان آنان حرف می زند؟ این ها گویی در مَحْضَرِ خداوند زمین و زمان که تمام مُلک هستی در یَدِ قُدْرَتِ اوست و ملائک طَبَقِ اَمْرِ او سَر به سَجده نهاده اند و یَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ، قَدْ بَرَأَفْرَاشْتَهُ وَ فَرِيَادِ مِي كِنَنْد:

- «من این پسری را که از گل و لای تیره آفریده‌ای همین طوری و به خودی خود و طبیعی و برهنه و پرتاب شده در متن هستی، قبول ندارم و من از او بَرْتَرَم. اگر می خواهی این پسر لایق من باشد باید در تشکیلات این جهانی (یعنی تشکیلات شیطان) بکوشد، تا جامه زرنگار بپوشد و جایی و جاهی و مقامی و عنوانی و شهرتی و ثروتی بیاندوزد تا من به وی روی خوش نشان بدهم و گرنه من این را همین طوری که هست قبول ندارم و به وی حالی نمی دهم.»

آیا این سخن آشنا نیست؟ به یاد می آورید این حرف را کجا شنیده اید؟

با اُمید این که مطالب این بخش برای خوانندگان گرمی مُثمرتر بوده و پرتویی بر اسرار و رموز پنهان دنیای اطراف ما افکنده باشد، این بخش را به پایان می بریم. سخن بسیار است و چنانچه بخواهیم ادامه دهیم مثنوی هفت من کاغذ شده و اگر آب دریا به مُرکب تبدیل شود باز هم برای تحریر تمامی آنچه لازم است بنویسیم کفایت نخواهد کرد. بنابراین، ضمن سپاسگزاری از شما که تا اینجا ما را همراهی کردید، توجه شما را به بخش بعدی یعنی درک صحیح و تشخیص بین شیطان و انسان جلب می کنیم.



بخش سوم - تمایز نهادن بین شیطان و انسان

دانتِه آلیگیری (دانتی آلیگیری یا درست تر بگوئیم: دانتی آلفائری) در اوایل اثر ادبی خود که زبان ایتالیایی امروزی مرهون آن است (همچنان که زبان پارسی مرهون شاهنامه فردوسی است) یعنی گمیدی (که لفظ الهی بعدها به گمیدی افزوده شد) در آنجا که می فرماید:

Nel mezzo del cammin di nostra vita, mi ritrovai per una selva oscura, ché la diritta via era smarrita

در میانه راه زندگانی ما، خویشتن را در جنگلی تاریک یافتم، زیرا که راه راست را گم کرده بودم

در جنگل با حیوانی خالدار شبیه پلنگ، یک شیر و یک گرگ ماده روبرو می شود که وی را امتحان می کنند تا ببینند آیا فریب می خورد، می ترسد یا به دام آنها می افتد. پلنگ نشانه حيله گری و دروغ و تقلب است، شیر نشانه خشونت و بیرحمی و شکنجه و ترس می باشد و گرگ ماده نشانه حرص و طمع، امیال نفسانی و شهوات دنیاست. این ها ابزارهای اصلی شیطان برای مُسلط شدن بر وجود شما هستند.

پس چنانچه تا اینجا مطلب را دنبال کرده باشید حتماً اطلاعات زیادی درباره شیاطین و آنچه کسب کرده اید. اکنون ببینیم افرادی که هر روز با آنان برخورد می کنید، چه وضعیتی دارند و شما از کجا می فهمید که آیا این یک فرد عادی است یا شیطان بر وجود وی مُسلط است و دارد حرکات وی را کنترل کرده و از دهان وی حرف می زند.

نُخستین و آشکارترین جنبه یک ذات شیطانی آن است که با خشم و خشونت و ایجاد دلهره و ترس همراه می باشد. اما نباید تصور کنید همیشه این خشم، و ترس در دل انداختن، آشکار و واضح است. ممکن است شخصی که دارد به شما مطلبی را می گوید یک پیرمرد یا پیرزن ظاهراً ضعیف و نحیفی باشد و با حالتی مهربان و دلسوزانه سخن بگوید ولی مایه گفتار و کردار وی همگی خشونت و ترس آفرینی بوده و نتیجه کار با زور و قهر حاصل می شود. این حيله شیطان است چون می داند اگر صراحتاً شما را بترساند یا به شما زور بگوید قبول نخواهید کرد.

گاه می بینید در تلویزیون یک پیرمرد شیطانی صفتی با لحن آرام و ملایم سخن می گوید و چیزهایی را به خدا و غیره نسبت می دهد و آن خدا را رحمان و رحیم می خواند ولی واقعیت این است که حرفهای وی بوی خون می دهد و در عمل، افراد مُسلح یا بدون سلاح او با خشونت، شکنجه، ایجاد ترس و وحشت در سطح اجتماع، و با زور همان مطالب ظاهراً دلسوزانه و ملایم را با شدت عمل و قساوت تمام اجراء می کنند. پس بدانید این شیطان است که دارد با شما حرف می زند. یک ماسک دروغین محبت آمیز به چهره زده و در قالب پیرمرد نحیفی در برابر شما ظاهر می شود تا ندانید قضیه چیست و اگر پرده بر آفتد و شما چهره حقیقی وی را ببینید از وحشت مدهوش می شوید.

یکوقت می بینید پیرزنی با ظاهر دلسوزانه و محبت آمیز تا سرِ کوچه آمده و با اضطراب منتظر شماست که دیر به خانه برگشته اید و با دیدن شما که از راه می رسید خوشحال شده و شما را تا درب خانه مُشایعت (اسکورت) می کند. می گوید: «مادرجون، کجا بودی اینقدر دیر کردی داشتیم دقّ می کردم. اینطور قلب مادرت (یا مادر بزرگت) را نلرزان و دیر به خانه نیا.» این حيله شیطان است زیرا می بینید با ظاهر فریبنده و با اظهار دلسوزی و نگرانی دروغین، می خواهد حقّ رفت و

آمد آزادانه را که از حقوق فطری بشر است از شما سلب کند. در حقیقت مانند این است که زندانبانی، به جای آن که زندانی را با مُشت و لگد به درون سلول پرتاب کند و بگوید: «برو داخل، بتمِ رگ»، با اظهار عجز و لابه و گریه وزاری و با لحنی دلسوزانه و تَوَسَّل به اینکه «قلب» وی ناراحت شده، بگوید: «آره مادر جون، بیا برو تو، چرا دیر کردی عزیزم؟» چون شیطان می داند که اگر ماسک دروغین دلسوزی و محبت از چهره پیرزن بیافتد و شما با چهره حقیقی و شیطانی او روبرو شوید آنگاه متوجه می شوید چه هیولایی در برابرتان ایستاده و شیطان زرنگ تر از این است که چنین اشتباهی بکند. دلیلش هم این است که حتماً در مشاجرات خانوادگی این حرف را از زبان این والدین یا بستگانِ ظاهراً دلسوز شنیده اید که در وسط دعوا بر می گردند می گویند: «بین حرف گوش کن! نگذار اون روی سگم بیاد بالا!» که به وضوح اشاره دارد به این که فرد یک «روی سگ» هم دارد که ممکن است «بیاید بالا» و آن همانا ذات حقیقی شیطانی آن شخص می باشد که خود، بدان مُعترف است. وی در حقیقت گرگی است در لباس گوسفند.

پس بدانید هر حرف و سخنی که با فطرت آدمی معارضه دارد و برای یک انسان استاندارد سنگین است و «حرف زور» به حساب می آید حتماً و قطعاً از دهان شیطان صادر شده و جُز این نمی تواند باشد.

- «ایوای مادر بزرگ، چرا گوشهات اینقدر دراز شده؟»

- «چیزی نیست، گوشامو تیز کردم بشنوم کی از راه می رسی.»

- «آخه مادر بزرگ، چرا ناخن هات اینقدر بلند و تیز شده؟»

- «چیزی نیست عزیزم، می خوام حالا که آمدی حسابی نوازش کنم.»

- «وای، مادر بزرگ، چه دندانهای تیز درازی داری.»

- «آخه نازنینم، دندونامو تیز کردم چون می خوام بخورمت!»

در همین رابطه، پیرزن مورد بحث، مطالب دیگری را به شکلی بیان می کند که شما متوجه نشوید کَلکِ قضیه کجاست و با حيله گری تمام که شیطان هم انگشت به دهان حیران می ماند مثلاً می گوید: «آره مادر جون، هر کدومشونو می خوای خودت انتخاب کن، ما اصلاً در زندگی تو دخالت نمی کنیم!» یعنی چند خواستگار وجود دارد و شما می توانید «هر کدومشونو می خواهید» و خوشتان می آید «انتخاب» کنید، در حالی که اصلاً قضیه چیز دیگریست و موضوع بر سر اصل نکاح دائم می باشد و هدف پیرزن و ایادی وی، این است که مقصود و غرض شیطان برآورده شود یعنی نکاح دائم انجام گیرد. برای شیطان چه فرقی می کند شما با چه کسی نکاح دائم کنید؟ او فقط خود نکاح دائم را لازم دارد. بنابراین، پیرزن با حيله گری نوعی «حَقّ انتخاب» را هم پیش پای شما گذاشته که مثل این است که جلوی فردی یک شیشه زهر قَتال، یک چاقو، یک طنابِ دار، و یک اسلحه کُلت بگذارند و بگویند: «آره عزیزم، هر کدومشونو می خوای خودت انتخاب کن و ما دخالتی نمی کنیم» و پس از این که مثلاً شیشه زهر را انتخاب کردید آن را به خورد شما بدهند و کارتان تمام شود.

ببینید دامنه فریب و حيله و تزویر تا کجاست که انتهایی ندارد. حَقّ انتخاب واقعی یعنی حَقّ داشته باشید با هر کس و در هر زمان که مایلید به هر شکل که مایلید رابطه داشته باشید. حَقّ آزادی رفت و آمد، انتخاب شکل و نوع پارچه یا اصولاً امتناع از قرار دادن پارچه روی بدن، آزادی بیان، آزادی روابط مدنی و اجتماعی نه رابطه با محارم، حَقّ پیشگیری از حاملگی به هر صورت طبیعی و پزشکی و برخورداری رایگان و آسان از تمام این امکانات، حَقّ انتخاب شیوه زندگی، حَقّ داشتن اطلاعات کامل و سانسور نشده درباره امور جنسی و بیماریهای مقاربتی و غیره همگی از حقوقی است که بدیهی می باشد یک فرد انسان آزاد باید از آنها برخوردار باشد.

{هم اکنون بنیاد Bill Gates یک پروژه در دست دارد که با گذاشتن یک وسیله ساده به ابعاد 20×20×7 میلیمتر زیر پوست، می توانید تا 16 سال، به میل خود امکان حاملگی را برقرار یا قطع کنید.}

بنابراین بدانید هر حرف و سخنی که از آن بوی زور و تزویر یا خشونت و ترس به مشام شما رسید قطعاً شیطانی است و او می خواهد شما را به زور زیر سیطره خویش نگاه دارد و هر گاه با چنین چیزی روبرو شدید فوری با خود بگوئید: «پناه می برم به خدا از شرّ شیطانِ رانده شده» و خدا کسانی را که «حقیقتاً» به وی پناه ببرند محافظت می کند و مطمئن باشید هیچکس نمی تواند آسیب جدی به شما برساند.

از دیگر خصوصیات یک ذات شیطانی این است که اصل سخنش دروغ یا قابل تأویل به دروغ است. شیطان پدر تمام دروغگوهاست. این افرادی که می بینید جملات شرطی یا گزاره های دارای مُقَدّم و تالی را به شکل خاصی بیان می کنند یعنی مُقَدّم را بدیهی گرفته و بعد از تالی نتیجه می گیرند، چنین دروغگوهایی هستند. یک نمونه این است که: «خدا گفته فلان» یا «رَسُولُ اللَّهِ (= یعنی فرستاده خدا) گفته بهمان». در این حالت مُقَدّم گزاره یعنی این که خدا یا فلان فرستاده اش چنین گفته اصلاً مبنا و اساسی ندارد که حالا می خواهد از آن نتیجه هم بگیرد! باید به وی بگوئید آیا خدا به تو چنین چیزی گفته و خدا کی و کجا با تو حرف زده؟ یا اینکه این شخص که می گوئید سفیر خداست اُستوارنامه اش کجاست و آن را نشان بده. و اگر بگویند همین مطالبی که بیان کرده خودش مُعجزه است و تو اگر می توانی یک یا چند آیه مثل آن را بیاور. باید بگوئید هر چند ما شیوایی سخنی را که یک فرد عامی گفته قبول داریم ولی این خِرَقِ عادت نیست و شاعرانی بوده اند که عامی یا بی سواد به معنی فَنّی کلمه بوده اند و عقل آدمی نمی پذیرد به صِرْفِ مُشَاعِرِه و برگزاری مجالس شعر و شاعری، صدها میلیون مردمان زمین را از حقوق فطری و انسانی خود محروم کرده و آنان را اسیر و برده نمود. در عین حال که این فرد 40 سال فرصت داشته و در مسافرت های مُتعدّد به شام و اقالیم دیگر با متون یهود و مسیحیان و غیره به خوبی آشنایی یافته است.

مُتَّصِلِ می گویند «خدا» چنین گفته ، «شَرَعِ مُقَدَّس» اینطور زر زده، «رَسُولُ اللَّهِ (= یعنی فرستاده خدا)» و فلان امام از قول خدا بعض مزخرفات را گفته در حالی که این یک دروغ شاخدار است و تمام آن چیزی که ما می دانیم این است که آن مطالب از دهان خدا (یا جبرئیل) خارج نشده یا اگر هم شده ما نمی دانیم، بلکه یک فردی که از تپّه ای پایین دویده این مطالب را گفته و حقیقتِ مُطَلَقِ این است که کلمات مزبور از دهان این فرد خارج شده. حالا می خواهند با شامورتی بازی و در آوردن خرگوش از کُلاه و شُعْبَدِه بازی اینطور به شما بقبولانند که این سخنان از جای دیگری صادر شده. همچنین می گویند خدا فلان گفته که گویی یک حقیقتِ مَحْض را بیان می دارند ولی البتّه شما نِسوانِ باهوش وطن به خوبی می دانید که این حرفها از دهان یک عرب بیابانگرد خارج شده و کسی نمی تواند بدین سادگی کُلاه به این گشادی و نیز پارچه های مُتعدّد را سر شما بگذارد. این طور نیست؟

دیگر این که فردی که روح خود را به شیطان فروخته وعده دروغ می دهد یا شما را بیش از اندازه معقول مُعْطَل می کند و قضیه را طول می دهد. اگر کسی را دیدید که به شما می گوید: «فردا پولت را به حسابت واریز می کنم» و این کار را نمی کند بدانید با شیطان طرفید. به صلاح شماست که هر چه سریعتر رابطه کاری یا تجاری خود را با وی قطع کنید زیرا اگر ادامه دهید چیزهایی بدتر از این هم بر سر شما خواهد آورد.

باز این که کسانی که روح خود را به شیطان فروخته اند جلوی چشم شما را می گیرند تا نبینید، و گوش شما را می بندند تا نشنوید، و مقابل دهان شما را می گیرند تا سخن نگویند. هر کس که می بینید جلوی چشم شما پرده کشیده و می گوید نمی گذارم این وب سایت را ببینی، یا این منظره را تماشا کنی، یا این گفته را بشنوی، یا فلان حرف را بزنی قطعاً شیطان است که می خواهد شما را از نور به سوی ظلمات هدایت کند و پس از این که عقل و هوش و چشم و گوش شما را بست، هر چه می خواهد بر سر شما بیاورد.

تا کنون متوجه شده اید که بسیار می توان از این مثال ها آورد و ما دیگر وقت شما را بیش از این نمی گیریم و بقیه را به خود شما موکول می کنیم. پس اکنون با شمشیری که حَقّ و باطل را می شکافد مُسَلِّح شوید، زرهِ حمایت الهی را دربر کنید، کلاهخود عقل و احساس را بر سر بگذارید و در راه حَقّ گام بردارید. خداوند پُشت و پناه کسانی است که حَقّ را می جویند و از باطل روی گردانند. بدین ترتیب و با اُمید این که مباحث ارائه شده روشنگر بوده باشد، این بخش را به پایان رساندیم و اکنون بخش نهایی، یعنی متن کامل کتاب لعنت حجاب تقدیم حضور شما می شود.

پایان کتابِ مَمْنوعَةُ چِرا اَجَنه و شَیاطین نامرئی هستند؟



چکیده مطلب

در اینجا کتاب لعنت حجاب با اصلاحاتی که برای رسایی بهتر انجام شده و با نثری منظم تر ارائه می شود. این نوشتار دو بخش دارد: یک بخش اصلی و یک بخش فنی. در بخش اصلی کوشش شده با ساده ترین بیان، ماهیت و عملکرد جمهوری اسلامی و مذهب شیعه و ادیان دیگر در رابطه با زنان تشریح شود. در بخش فنی، جزئیات فنی مطالب به زبان تخصصی برای کسانی که نیازمند روشنگری بیشتر هستند ارائه می شود تا منشاء این رفتار با زنان که یک تشکیلات شیطانی بسیار باستانی حاکم بر کره زمین می باشد، برای کسانی که تمام ابعاد قضیه را نمی دانند روشن گردد. لب مطلب این می باشد که درست است که عرب یک کتاب در اختیار دارد، ولی صاحب آن کتاب را در اختیار ندارد و صاحب کتاب، تضمینی به اعراب نداده که همیشه پشت سر آنان باشد. همچنان که به بنی اسرائیل هم چنین تضمینی نداده بود. این نوشتار، نوید دهنده عصر جدیدی در روابط بین الملل بوده و بشارت دهنده پایان حکومت اعراب بر کشور ایران و نیز خاتمه تسلط غرب بر منطقه خاورمیانه می باشد و در عین حال، ناقوس مرگ و انقراض خاندان عصمت و طهارت، آل قریش، آل هاشم، آل سعود و غیره، و نیز اخراج قطعی و حتمی اعراب از خاک ایران و محو کلیه آثار سیطره عرب بر این مرزوبوم را به صدا در می آورد. زیرا مهلت پروانه بهره برداری آنها از دنیا منقضی شده و پروانه (یعنی کتاب مزبور) به زودی لغو می گردد.

« نترسید، جواب این شیاطین پلید را بدهید، من پشت سر شما هستم. »

نقل قول از خدای مهربان

نویسنده: استیوارت

ای دختران و زنان وطن! هر کجا دیدید این موجودات وحشتناک شما را در کوچه و خیابان، در محفل و مجلس، در سفر و حضر، متوقف کرده و به زور می خواهند این پارچه های سیاه قبیح را بر سرتان شما بیچانند و مدعیند که اوامر الهی و دستورات خداوند را مجری می دارند، و این را با بوق و کرنا در هر شارع و چارسوق فریاد می کنند، خیلی ساده مطالب زیر را به آنان بگوئید. این که یاد شما داده می شود حق و حقیقت و واقعیت تاریخی وقایعی است که روی داده و آنچه آن جانوران بدان استناد می کنند تا شما را بدبخت کنند و حکومت قبیله کثیف وحشی متوحش خویش را مشروع جلوه دهند باطل و ناحق و غیر واقعی است:

بگوئید شما راجع به کدام خدا و کدامین دستورات خدا صحبت می کنید؟ آیا منظورتان این است که یک روز فرد عربی از بالای یک تپه ای مجاور مکه به پائین دوید و یقه هر کس را دید چسبید و گفت که من آن بالا در غارحر/ شبحی را مشاهده کردم که به من گفت بخوان و غیره و بعد گفت برو بگو فلان و بهمان. خوب این یعنی چه؟ مگر واقعیت جز این است؟ نه کسی خدایی را مشاهده کرده و نه آن شیخ کذائی (یعنی جبرئیل آمین) را دیده و نه هیچ اتفاق خاصی افتاده جز اینکه:

حقیقت این است که روزی فردی از تپه ای پائین دویده و گفته شبحی را دیده

و شبح به وی مطالبی را القاء کرده و چنین و چنان.

خوب حالا اگر من (استیوارت) بگویم روزی در بیابانهای فم به قصد حاجتی برون رفته بودم که ناگاه در پشت تپّه ای شبی را دیدم که به من گفت بخوان و غیره و سپس به من گفت برو دست فلان دختر را بگیر، پارچه ها را از سروتن وی برگیر و او را ببر گردش و هیچ اشکالی هم ندارد، آیا حرف من که لیسانس دارم و درس خوانده هستم را قبول ندارید ولی حرف یک عرب (به قول خود کتاب قرآن) اُمّی (یعنی عامّی و/یا بیسواد) را قبول دارید؟

ای نسوان وطن! نهراسید و جواب این جنّ پرستان حقیر را بدهید. بگوئید چه فرق است بین شما و آن عرب کذایی؟ بگوئید اگر این مطلب مبنا و استناد حقوقی و قانونی این همه ظلم و زور شنیع عجیب باورنکردنی است که شب و روز خاک وطن از آن گریان است پس چه می گوئید اگر من (یعنی شما دختر و خانمی که متوقف کرده اند تا به زور پارچه بیچانند) بگویم رفته بودم در پشت درختی به قصد حاجتی که ناگاه شبی بر من ظاهر شد و گفت بخوان و غیره و سپس گفت آنچه این جک و جانوران به تو گفته اند همگی پرت و پلاست و من از طرف خداوند قادر مطلق مأمورم به تو ابلاغ کنم برو هر چه دل نازکت خواست بپوش و هر چه دل تنگت خواست بگوی. آیا حرف من که خانم لیسانسیه دانشگاه مثلاً الزهراء هستم را قبول ندارید و حرف یک عرب به قول خودش بیسواد را آن هم در یک سرزمین دور و قرنهای پیش در یک بیابان قفر دهشتناک را قبول دارید؟ چرا مردمان احمق و بی شعور مکه از این فرد درخواست نکردند که **برو بالا در غار** به شبح بگو مردم می خواهند تو را مشاهده کنند و مستقیماً حرفهایت را بشنوند. لطفاً تشریف فرما شو، قدم رتجه کن، بالای کعبه جلوس بفرما و در ملاء عام درست با همه مردم صحبت کن و هر چه می خواهی بگو، آخر چرا در غار ظاهر می شوی؟ مگر ما گربه می باشیم تو موشی، چرا باید که روی از ما بپوشی؟ اگر مردمان آن زمان این قدر احمق بودند و **درخواست ملاقات علنی و حضوری شخص جبرئیل، ملک مقرب و امین وحی** را نکردند، آیا ما باید جورش را در خیابان های وطن بکشیم؟

درختی که اکنون گرفتست پای به نیروی شخصی، برآید ز جای
وَرش همچنان روزگاری هلی بگردنش از بیخ بر نگسلی
سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل

از کی تا حالا دنیا بدین صورت بوده که هر بی سروپایی از تپّه ای پایین بدود و مدّعی دیدن شبی بشود و سپس همگی بی چون و چرا و کورکورانه هر چه این فرد بگوید در حکم حقیقت مطلق بدانند؟ (که تازه رابطه آن شبح با خداوند قادر متعال خودش جای بحث دارد و آن شبح مثلاً چه مدرکی به این فرد ارائه کرده که از طرف خدا آمده!)

از چه موقع در این سیاره نگون بخت رسم شده که افرادی می توانند فی البداهه ادعای پیامبری کنند و مردمان اینچنین آبله و بی خرد و دیوانه باشند که به صرف یک ادعا، افسارشان را بدست وی بسپارند و او مثل گرگی درنده که گله معصومی را بی خبر از همه جا بدستش سپرده باشند آنان را به قتلگاه برده و همگی را سلّاحی کند؟

از کی ادعا و توهم و حرف جای مدرک و دلیل و برهان را گرفته و مردمان، حرف باد هوا را به جای مدارک متّمن گرفته‌اند؟ آیا عقل آدمی می پذیرد که سرنوشت ملل و کثیری از انسان ها را بدست یک فردی بدهند که فقط مدّعی است و پس از گرویدن قومی وحشی و خونخوار و دیوانه به وی، صدها مقرّرات خشن و غیر انسانی (که برخی عقده های شخصی و برخی القای شیاطین می باشد) را برایشان مقرّر کند؟

به این چرندپردازان شکنجه خوی بی شرف بی هویت بگو اگر عرب اینقدر وحشی و خونخوار و بی شعور و بی هویت است، **ما عرب نیستیم** و شعور داریم. ما انسانیم و احساس و درک و عقل و فُرقان و هویت داریم و سره را از ناسره خوب تشخیص می دهیم.

مگر نمی‌بینید این مافیای خاورمیانه پارچهٔ مشکی زردوزی شده ای را به بهای پنج میلیون و دویست هزار دلار موسوم به کسوه روی کعبه ای که ابراهیم نبی پی افکنده انداخته و در مراسم حَجّ و غیره به دور این پارچهٔ سیاه اهریمنی طواف می‌نمایند و هر روزه از اکنافِ گُرهٔ ارض رو به سوی این پارچهٔ مشکی نموده، علناً بدون هیچ شرم و حیایی این پارچهٔ تیره و تار که **نَمَادِ ظَلَمِ و زورشان است** را می‌پرستند؟ آیا این **مراسمِ جادوی سیاه** و وُودو (Voodoo) است یا مراسم خدایپرستی؟ همچنین حَجْرَ الْأَسْوَدِ و قابش را ببینید که شبیه «چشمِ هوروس» (Horus) درست کرده اند که پشت اسکناس یک دلاری آمریکا هم دیده می‌شود و یکی از علائم واضح و مشهور فراماسونری می‌باشد که به کعبه چسبانده اند.

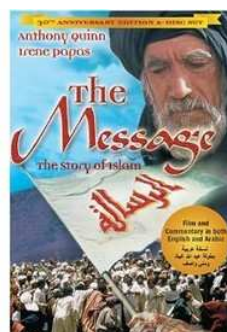
نترسید و جُرأت داشته باشید چون این سخن حَقّ است و حَقّ بر دل می‌نشیند و آن ظَلَمِ و سِئَمِ باطل است و باطل رفتنی است. بگو حَقّ آمد و باطل نابود شد، که باطل نابود شدنی است. اگر قرار باشد تمام آرکانِ مملکتی که قبلاً برای خودش یک امپراطوری عریض و طویل بوده بر اساس قول یک فردی که از تپه ای پائین دویده و مدّعی دیدن شبحی شده پایه‌ریزی شود وای بر آن مملکت و اوف بر ساکنانش که روزگارشان واقعاً گریه آور است.

مگر می‌شود تمام اصول ادارهٔ مملکت و مبنای حقوقی و قانونی مُحاکمات و دادرسی‌ها و روش زندگی مردمان و قوانین و مقررات یک کشور بر اساس ادّعای فردی که شبحی را دیده استوار شود؟ مگر بِالْکُلِّ دیوانه شده اید؟ مگر عقل و شعور ندارید؟

ای دختران و زنان هُشیار وطن! دل قوی دارید و جوابشان را بدهید چون خدای مُقتدرِ دانا به شما یاد می‌دهد چه بگوئید. بگو اگر به مُلاقات اشباح در غارها امور کشورها می‌گذرد پس من هم شبحی دیدم به من گفت برو هرچه خواهی ببوش و هر چه خواهی کُن فقط در پی آزارِ کس مَباش. ببینم اگر همین استدلال و بُرهان را در دادگاه‌های پلید خود این جانوران ببرید قبول می‌کنند؟ یعنی اگر سَر و کارت‌ان به مُحکمه نزد قاضیان افتاد و مثلاً شما متهم به قتل فلانکس شدید آیا می‌توانید بدین استدلال استناد کنید که در کوهی شبحی بر شما ظاهر شد و گفت از طرف خداوند پیامی دارد و آن اینکه برو فلانی را که در فلان خانه نشسته بکش. آیا دادگاه خود این موجودات چنین استدلالی را قبول می‌کند؟ بگو پس چطور به همین استناد می‌خواهید این پارچه‌های مُتَعَفَنِ مشکی را سَرِ من کرده و مرا سیاه بخت کنید؟ چطور استدلالی را که یک بچّهٔ عقب‌افتاده نمی‌پذیرد و اگر به دستگیرهٔ درب بگوئید به خنده در می‌آید و اگر روی صخره ای بگذارید تحت فشار مُزخرفات می‌ترکد اکنون اینجا در خیابان پهلوی گریبان مرا گرفته و با قُلْدَرِیِ گردن کُلفتانِ تَحْتِ السِّلاحِ و قُوّةٔ قَهْرِیّهٔ می‌خواهید مرا وادار به پذیرش آن تُرّهات کنید و این **کفن سیاه** و **یونیفورم شیطانی** را بر تن من نمائید و روح و جسم مرا بکشید؟

به همین نحو بگو فکر می‌کنید من کورم و نمی‌بینم رئیس و امام و رهبر (دست‌نشاندهٔ فراماسونری و سرمایه داری غرب) شما را رادیوی بی‌بی‌سی انگلیس غلّم کرد و با نمایشنامهٔ خیمه شب بازیِ اخراج از عراق و راه ندادن وی به کویت سرانجام سَر از حومهٔ پاریس در فرانسه در آورد تا بی‌بی‌سی، اِر-اِف-ئی و سایر رسانه‌ها با راحتی کامل به مُصاحبه‌های پیاپی و تبلیغات پُر جنجال مشغول شوند و انواع جانوران عجیب و غریب به رفت و آمد و قول و قرارهای آنچنانی با وی بپردازند، و نیز همزمان، فیلم مشهور آمریکایی - انگلیسی **مُحمّد رسول الله** یا **The Messenger** (زندگی پیغمبر این موجودات - 1977) با شرکت آنتونی کوین و ایرنه پاپاس جگرخوار را بواسطهٔ مُعَمَّرِ قَدّافی در لیبی (و مراکش) فیلمبرداری کرده تا وقایع سالِ بَعْد در ذهن مردم خاورمیانه و جهان مُجَسّم شود. همچنین کمی قبل از آن، ترتیبی داده شد که در مسابقات

جنگالی قهرمانی بوکس جهان که در صدر اخبار ایران قرار گرفت و حدود ساعت 5 صبح در ایران پخش مستقیم شد و همه مردم از خواب بلند شده بودند تا آن را ببینند، محمدعلی کلی سیاه‌مثلاً مسلمان شده، جو فریزیر که نماد غرب و آمریکا بود را شکست دهد و اذهان برای دگرگونی های آینده آماده شود.



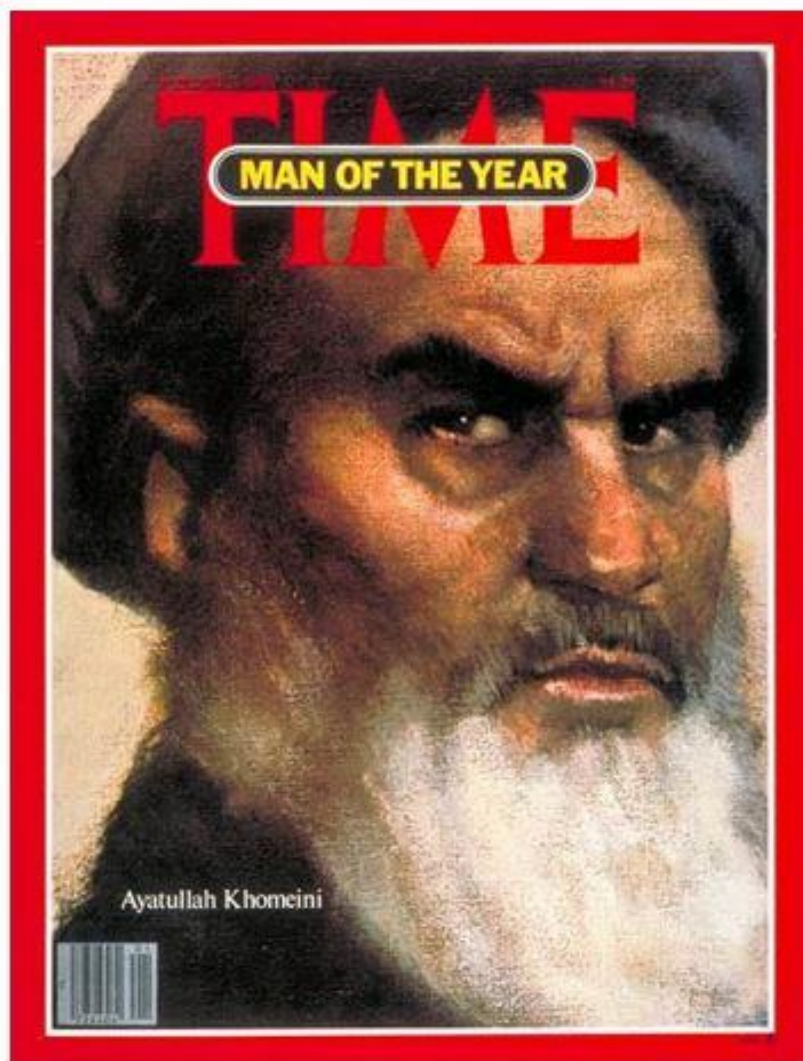
نیز بواسطه خود قرح پهلوی (دست نشانده مهم فراماسونری در دربار ایران) و رضا قُطبی پسر دائی وی که رئیس تلویزیون وقت بود، در جشنواره هنر شیراز، زنان لُخت اروپای شرقی را در پیاده روها نمایش دهند تا سروصدای بعضی ها را در آورند و در تلویزیون ایران سریال هایی مثل *سُلطان صاحبقران* و *دائی جان ناپلئون* پخش کنند و سلطنت 2500 ساله و سلاطین را مسخره نمایند و غیره که به این روش برنامه ریزی ذهن و روح مردم برای آماده شدن جهت پذیرش رویدادهای طرّاحی شده آینده توسط سینما و تلویزیون Predictive programming می گویند.

تا سرانجام این رهبر آدمکی کوک شده غرب را از پاریس سوار بر طیاره اِرفرانس و دست در دست خلبان فرانسوی به فرودگاه مهرآباد آورده و سوار خودرو بلیزر آمریکایی نموده و بگویند این جانور نجس کثافت را خداوند آورده است؟ و سپس باز با خیمه شب بازی های پیاپی و بهانه مریضی قلب (الْحَقُّ!) آن نجاست را ابتدا از قُم به بیمارستان قلب تهران مجاور تشکیلات تلویزیون در خیابان جام جَم آورده (تا همان داستان حومه پاریس و تبلیغات و مصاحبه های مداوم ادامه یابد) تا سپس ناگهان سر از نیاوران و جماران دریاورد و موجودی که در پاریس می گفت کاری به کار کسی ندارد و به قُم رفته و در خانه می نشیند...

«حضرت امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بنا به وعده‌ای که داده بودند، در اسفند 1357 ش. راهی قُم شده و در آن جا اقامت گزیدند. اما در اثر ابتلا به بیماری قلبی، در سوم بهمن 1358، مجدداً به تهران مراجعت کرده و پس از 39 روز مداوا در بیمارستان قلب تهران، ابتدا در منطقه دربند تهران و پس از آن در 27 اردیبهشت 1359، در خانه کوچکی در جماران مستقر شدند.» <http://www.dmsonnat.ir>

...ناگهان در مجاورت کاخ نیاوران بیتوته کرده و یک سلطنت شیطانی را موسوم به **ولایت مُطلقة فقیه** اعلام و بلافاصله به گشتار جوانان مردم و پارچه پیچیدن زوری به سروتن بانوان و خوردن تمام پول نفت و چاپ مداوم اسکناس بدون پُشتوانه مشغول شود تا دلار 70 ریال را به 30000+ ریال برساند. بگو یعنی جدّاً خیال می کنید من اینقدر احمق و نفهم هستم؟

Man of the year! 8 January 1980



و وَعَدْتَكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ



بگو آتش خشم خدا بر شما شعله ور شده و دود از نَفَسَش بر می خیزد، پس بدانید اَجَلتان فرا رسیده است. مگر نمی دانید هر قومی را اَجلی است که وقتی موعد آن برسد، یک ساعت زودتر یا یک ساعت دیرتر نخواهد شد؟ هیچ قومی و قبیله ای تا اَبَد حکومت نمی کند و این را از خرابهٔ تَمَدَن های بزرگی که کُن فیکون شدند عبرت بگیرید که شما یک هزارم آنها هم نیستید.

مگر در این کتابی که از آن درس می گیرید و به دیگران تعلیم می دهید نیامده که هر گاه خدا بخواهد قومی را هلاک کند درهای همه گونه نعمت و پول بادآوردهٔ نفت و سکونت در عماراتی که خود نساخته اند و غیره را بر رویشان می گشاید و هنگامی که به آنچه داده شده شاد می گردند بَعْتَهُ گریبان آنان را می گیرد و یکباره آمالشان را به باد می دهد پس ریشهٔ گروهی که ستم می کنند بَرکنده می شود. بگو اگر عذاب خدا به ناگاه یا با مُقَدِّمه چینی فرا رسد آیا جز سِتم پیشه‌گان کسی هلاک خواهد شد؟

بگو من شما و اولاد عبدالله و آمنه و همچنین اولاد فاطمه را از نسل شیطان می دانم و نطفهٔ شما همگی با دخالت شیاطین بسته شد. خدا را هزاران شُکر که فَکّ وفامیل دَرْتَدَهٔ وحشی شما در صحرای کربلا طُعْمَهٔ همجنسان خودتان یعنی گُرس و کَفْتار شد و مدتی خاک عراق و شام از لوٹ وجود نِکَبَتشان به دور ماند و گرنه همین بلائی را که بر سر وطن ما آوردید بر سر آن بیچاره ها هم می آوردید. بگو من شما را قبیلهٔ پَسْتِ قاتل خونریزی می بینم که هر گاه بر سرزمینی مُسَلِّط شوید فرزنانگان علم و دانش و صاحبان هُنر و معرفت را قتل عام می کنید و مابقی را به بلاد فرنگ فراری می دهید. سپس با مردمی که یوغ بندگی شما را برگردن گرفته اند مانند چارپایان در طویل رفتار می کنید. بدین ترتیب که با هزار نیرنگ و تَوَسِّل به خدا و پیغمبر ترتیبی می دهید که این مردم فقط در قالب نکاح دائم (ازدواج مادامُ العُمر) یک شیوهٔ خاص زندگی را دنبال کنند و با جفتگیری پیاپی، برای دوام قبیلهٔ جنایتکار شما تروریست، سرباز، نگهبان، کارگر، کشاورز و غیره زائیده، پرورش داده و تحویل دهند و سپس سَرشان را بگذارند زمین و بروند تا نسل بعدی نیز این زندگی طویله ای و دامداری را طی کند و اِلٰی آخر. چنانچه کسی در این میان بخواهد این روال نکاح دائم و جفتگیری و زایش و پرورش کُلْفَت و نوکر برای خاندانِ عصمت و طهارت را دور بزند، یا نخواهد نکاح دائم کند یا بخواهد به نحو دیگری عمل کند، بلادرنگ وی را به فِساد فی الارض مُتَّهَم و سنگسارش می کنید یا دارش می زنید یا به شَلّاق می کشید. بگو چطور اگر کسی نخواهد برای شما کُلْفَت و نوکر بزاید و پرورش و تحویل دهد آیا چنین کسی نیّت شیطانی دارد و با خدا و پیغمبر ضدّیت کرده است؟ پس نباید بروی زیر بار این زندگی مثل خوک در خوکدانی که صبح بلند شوی و در یک محیط شدیداً امنیتی یعنی یک حکومت نظامی اعلام نشده (آیا حقیقت ندارد که حکومت نظامی اعلام شده توسط اَرْتَشَبُد غلامرضا آزهاری در اَبان 1357 هرگز لَعُو نَشُد و تا امروز دهه هاست که ادامه دارد؟) تا شب هر دستوری می دهند اجراء کنی و برایشان بیگاری نمایی و شب تحت مقرّرات مَنع عبور و مرور شبانهٔ اعلام نشده به رختخواب رفته دوباره فردا همین روال را الی الابد

تکرار کنی و مُدام برایشان بچه تولید کنی و نامش را غلامِ فلان و عبدِ بهمان بگذاری و تحویلشان بدهی تا در مدارس جهنمی خود از وی تروریست و آدمکش و جانی و قاتل و مردم آزار بسازند. آیا می دانی در مدارس این جادوگران سیاه چه می گذرد و چه درس هایی به بچه می دهند؟ آیا اولین وظیفهٔ یک زن آزاده، یک انسان، این نیست که با کمال قوت از چنین بهره کشی آشکار و وقیحانه و رفتار مثل خوک در طویله سرپیچی نموده با صدای بلند فریاد کند: ای دیوان و شیاطین! من به خاطر اعتلای مقام انسان، به خاطر کرامت انسانی، به خاطر تمامی خوبی ها و به خاطر خدا، هرگز به این ذلت و پستی تن در نمی دهم و نمی گذارم جسم و جان مرا در زندان نکاح دائم به بند کشید و برای بقای قبیلهٔ پست خود مرا قربانی کنید؟

من می فهمم، تمام دروغ هایی را که از بچگی بار من کردید همه را می فهمم. من اکنون می دانم با جادوی سیاه مرا طلسم کرده بودید و چشم و گوش مرا طوری بسته بودید که هر چه می گوئید همان را باور کنم و هر کار می خواهید برایتان انجام دهم. من اکنون متوجه هستم از بچگی دائم در گوش من می خواندید که بکارت گوهر گرانبهایی است که باید پس از نکاح دائم به فقط یک نفر تحویل داده شود و من همچون مرواریدی در صدف هستم که فقط پس از نکاح دائم درب صدف را باز می کنند. همیشه در گوش من می دمیدید که بدون این گوهر گرانبها هیچ ارزشی ندارم و وجود و «ارزش» من فقط به این پردهٔ نازک بکارت بستگی دارد که اگر آسیبی ببیند مجازاتش مرگ و سنگسار است. می گفتید نباید دست بزنم چون «زشت و بد» است و جسم من اصولاً یک چیز تنفر انگیز و گناه آلود و شرم آور است که باید از اینکه وجود دارم و نفس می کشم خجالت بکشم. طوری اطلاعات حیاتی را از من مخفی کردید که اصلاً متوجه نشدم می توانم با یک تنقیهٔ ساده توسط لولهٔ شیر آب توالت با فشار کم و با وارد کردن آب ولرم به مقعد و خارج کردن آن و تکرار این کار و سپس شستشو با صابون مایع مُعطر، کاملاً آن را تمیز کنم و اگر روابط مَهَبلی را منع کنید، بدین ترتیب بتوانم یواشکی دور از چشم شما اندک معاشرتی با جنس مخالف داشته باشم. طوری این اطلاعات را از من پنهان کردید که توانستید بهترین سالهای زندگی را در اوج جوانی تباه کنید و کار خودتان را پیش ببرید. خلاصه به هر دوز و کلکی شده مرا از زندگی شاد و راحت و طبیعی بازداشته و در خانه زندانی می کردید و اگر مجبور به بیرون رفتن می شدم باید اسکورت مرا همراهی می کرد تا نکند آن گوهر گرانبها را از دست بدهم! ببینم آیا این گوهر دقیقاً برای چه کسی گرانبهاست، برای من یا برای شما؟ و اگر این گوهر را از دست بدهم برای چه کسی ارزش ندارم؟ برای خودم یا برای شما و این طویله و دامداری که درست کرده اید؟ بگو خیال کردید با بچه طرفید و فکر می کنید من نمی فهمم که از بدو تولد دائم در گوش من می خواندید که باید روزی عروسی (نکاح دائم) کنم و بلافاصله عروسک های رنگارنگ توی بغل من می گذاشتید و مرا به «مهمان بازی» در «خانه عروسی» همراه دختر بچگان سیه روز و بدبخت دیگر وا می داشتید و از همان دوران معصومیت کودکی، مرا با بچه داری در قالب نکاح دائم کاملاً مانوس می کردید تا فردا کُلَفَتی قبیلهٔ مافیایی شما را بنمایم؟ همان طور که به پسر بچه ها انواع شمشیر و سلاح و تُفنگ اسباب بازی می دادید تا برای شما تروریست ها و نگهبانان و قاتلان خوبی بشوند؟ جداً خیال کرده اید با بچه طرفید و می توانید با تَوَسُّل به قرآن و حدیث از قول فردی که شبی را در غار و جاهای دیگر مشاهده کرد، زندگی مرا به همین راحتی تباه کنید؟ بگو لَعْنَتِ خدا و لاعنین بر شما و اجدادتان که قطعاً همگی در آتش جهنم تا ابد مُخَلَّدید چون صدها میلیون زن را برای تداوم قدرت و حکومت قبیله تان تا اینجا فدا کردید ولی با من نمی توانید چنین معامله ای بکنید.

بگو به خدایی پناه می برم که مالک جسم و روح انسان است. بگو به خدا پناه می برم از شرّ شما و از وسوسهٔ شیطان آن هنگام که در گوشم زمزمه می کنید. بگو به خدا پناه می برم از وسوسهٔ هر وسوسه کننده در سینه های مردمان، چه از جنس آدمی و چه از جنس پری. بگو بدن من مال خودم است و من این گوهر گرانبها را از چنگ شما بیرون می کشم. بگو

می‌خواهم مثل هر دختر و زن آزاده ای از زندگی لذت ببرم و هر لحظه و در هر ساعت شبانه روز به هر جا دلم می‌خواهد بروم و هر قدر دلم می‌خواهد بمانم و به کسی حساب پس ندهم کجا بودم و چه کردم. بگو مایلم با هر کس دلم می‌خواهد عشق ورزی کنم و هر چه می‌خواهم بپوشم یا هیچ نپوشم بینم شما چکاره اید و فضولی دیگران را چرا می‌کنید و شما وکیل وصی من نیستید. بگو می‌خواهم شاد و سعادت‌مند زندگی کنم، تن برهنه و گیسوانم را در پارک یا کنار جاده یا کنار ساحل و دریای مَواج به نسیم جانبخش بسپارم و روحم را تازه کنم و بفهمم زنده بودن یعنی چه و تمامی لذت طبیعتی را که خداوند به این زیبایی آفریده روی بدنم احساس کنم زیرا خدا پُشت و پناه من است و این مطالب را به من می‌آموزد تا جواب شما موجودات ناقص‌الخلقه دوزخی را بدهم.

یک نمونه بخوانید از شدت حماقت و بی‌شعوری پیروان این جادوگران که به نقل از همان پیغمبر خودشان که گفت: «مردم گویی در خواب به سر می‌برند تا مرگشان برسد یا قیامتشان بر پا شود آنگاه بیدار و متذکر می‌گردند» و نیز گفت: «تمام آنچه در اُمت‌های پیشین رخ داده در اُمت من هم واقع می‌شود.» (منظور اینکه مانند اُمم سابق در شیطان پرستی و ظلم و گناه و فجور در می‌غلتنند تا اَجَلشان برسد). ببینید پیروان این موجودات، علاوه بر آنچه تا کنون خواندید، تا چه حدی تماس با واقعیت را از کف داده و در دنیایی از اشباح و خیالات به سر می‌برند.

نمونه این که پیروان این شیاطین فقط به صرف گفتن و به استناد حرف باد هوای رؤسای خود هر روزه به تعداد صدها هزار عازم اماکن زیارتی در مرکز خراسان و قم و سوریه و عراق و غیره می‌شوند و همراه زن و بچه مخارج زیادی را تحمّل می‌کنند که به زیارت دختر عموی خاله یکی از این ابالسه یا دائی عمه آن دیگری نائل شوند و فیض و صواب ببرند. خود شما می‌توانید گریه و زنجموره پیروان این اهریمنان را مثلاً روی اینترنت با وبکم‌هایی که در شهر اصلی خراسان و در حَرَم آنجا کار گذاشته اند ببینید که 24 ساعته صَبحه کنان معلوم نیست چه می‌خواهند و چرا بدست نمی‌آورند.

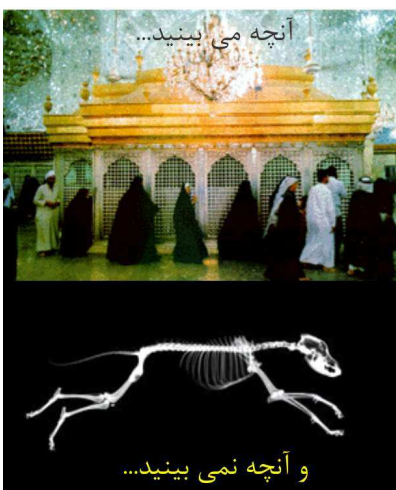
آیا در طول این قرن‌های دراز یکی از این میلیون‌ها پیروان شیاطین دلیلی و مدرکی دال بر دفن شدن نوه خاله فلانی یا دختر خواهر فلانکس در زیر این حَرَم‌ها مطالبه کرد؟ این همه تأسیسات و حَرَم‌ها و مساجد و این همه خرج و این حجم عظیم بازارها و هتل‌ها و غیره که حول این اماکن زیارتی برای خالی کردن جیب مردم احداث شده همگی بر این فرض ساده لوحانه و بلکه احمقانه قرار دارد که واقعاً فلانکس آنجا زیر خاک دفن شده است. غیر از این است؟ آیا تا کنون دلیل و مدرکی بر چنین امری مشاهده کرده اید؟ جسد ولادیمیر لنین رهبر (دست‌نشانده فراماسونری و سرمایه داری غرب) اِتِّحاد شوروی تا دهه‌ها در میدان سُرخ در مسکو در جعبه شیشه‌ای جلوی چشم همه بود و کسی به مُردن وی و وجود جسد شکت نکرد. در عوض چند تئوری هست که آدولف هیتلر رهبر (دست‌نشانده فراماسونری و سرمایه داری غرب) آلمان خودکشی نکرده و جسدش نسوخته بلکه وی را به پناه‌گاه‌های زیرزمینی در قطب جنوب یا شمال یا آمریکای جنوبی فراری داده اند چون جسدی در کار نیست.

پس ای دختران و زنان وطن! نترسید و جواب این مجانین کَرِیةَ الْمَنظَر را بدهید چون خدای بینای شنوا شاهد بر همه چیز است و به شما یاد می‌دهد چه بگویید. بگو آیا مطمئنید اگر زیر این حَرَم‌ها را بشکافید ناگهان با اسکلت یک شغال یا سوسمار برخورد نمی‌کنید؟ بگو آیا اصلاً اسکلتی در کار هست؟ اگر هست جلوی چشم رسانه‌ها و تحت نور نورافکن‌ها در وسط حَرَم، آن را بیرون بیاورند با روش کَرُبُن 14 یا DNA بررسی کنند ببینند اصلاً اصلتی دارد؟ بگو آیا یقین دارید زیر این اماکن مُقَدَّسه که با خرج زیاد زن و بچه را می‌برید و گریه‌زاری می‌کنید اسکلت الاغ و یابو دفن نشده است؟ مگر خودتان حدیث نقل نمی‌کنید که «امام زمان» شما مساجد را تخریب خواهد کرد و قبرها را خواهد شکافت؟ پس چرا از این سُخنان تَعَجَّب می‌کنید؟

توجه شما را جلب می‌کنم به فیلم *طالع نحس* یا *Omen* (1976) با شرکت گریگوری پک، که در آن وقتی قهرمان فیلم متوجه می‌شود بچه‌ای که به فرزندش قبول کرده اند بچه شیطان است می‌رود سر قبر مادر آن بچه تا اطلاعاتی بدست بیاورد و با برداشتن سنگ قبر ناگهان می‌بیند اسکلت یک شغال در آن قبر است.



در ضمن آیا متوجه هستید در دنیایی که درب کهنه عتیقه امامزاده بیخودی را از فلان دهات می‌کنند می‌برند انگلیس میلیونها لیره استرلینگ در حراجی می‌فروشند آیا می‌شود پذیرفت به فرض اگر زیر این حرم‌ها اسکلت‌های واقعی آن موجودات عجیب‌الخلقه مدفون بود (یعنی گنج طلا برای حراجی‌ها) مطمئنید تا کنون همه آنها را نبرده اند و در حراجی‌های مخفی ده‌ها میلیون لیره نفروخته اند؟ برای مثال بروید ببینید فقط یک جعبه سیگار چوبی متعلق به ژاکلین اوناسیس-کندی را در حراجی چند می‌خرند؟



این چند سطر را هم بخوانید به نقل از نامه‌ای به ویلاگی: «من و دوستانم، پنج شنبه‌ها، رأس ساعت پنج، به مدت پنج ثانیه، پوشش اجباری رو از سر بر می‌داریم و موهامون رو به هوایی می‌دیم. بعد غرق لذت... هرچند می‌دونیم حرکت خیلی خیلی کوچیکی بوده... اما با علم به این که داریم قدم‌های اولی‌ه راه طولانی رو برمی‌داریم... در حالی که ته قلبمون احساس غرور و شغف می‌کنیم به راهمون ادامه می‌دیم.»

نمی‌بینید در طول تاریخ مُشْتَوَمِ این سیاره، در هر جامعه‌ای که زنان و دختران به اسارت این شیاطین درآمده و بلوکه شده‌اند، روح زندگی در آن جامعه می‌میرد؟ نمی‌بینید شادی و نشاط، تَسَامُح و تَسَاهُل، خوش رفتاری و رَحْم و نودوستی، صداقت و پندار و گفتار و کردار راست از آن جامعه رخت بر می‌بندد، و سیاهی و ظلمات و تیرگی و دل‌چرکینی و قساوت قلب به جایش می‌نشیند؟ آمار فساد اداری و دولتی روی نقشه جهان را ببینید که هر چه به آفریقا و خاورمیانه می‌نگرید سیاه‌تر و کثیف‌تر است و هر چه به سمت اسکاندیناوی می‌روید فساد کم می‌شود. نمی‌بینید در هر جامعه‌ای که نکاح دائم، اجباری است و زن و دختر زندانی و از نظرها پنهان شده و در دسترس نیستند، خنده و شادی، تَحَرُّک و پویایی، زیبایی و سلیقه، رقص و موسیقی، و حُبّ و دوستی می‌میرد و جای آن را اَحْم و آندوه، رُکود و جُمود، بی‌رحمی و بی‌تفاوتی، و شقاوت و بدبختی می‌گیرد؟ انگاری که دیو سیاهی سرچشمه آب حیات آن جامعه را با صخره عظیمی مسدود و بلوکه کرده و این مَنَبِعِ فَيَضانِ لُطف و زیبایی، هُنر و سلیقه، پویایی و تحرک، شادی و خنده، و محبت و عشق و زندگی را در نطفه خُشکانده باشد. آیا متوجه حقایق نمی‌شوید و برای دانستن این واقعیت به استدلال نیاز دارید؟ آنچه جلوی چشم‌تان هست را نمی‌بینید؟ آیا برای درک و احساس آنچه الهی و خدایی است به نِسَبَتِ آنچه طاغوتی و شیطانی می‌باشد به دلیل و مدرک احتیاج دارید و آنچه عیان است را درک نمی‌کنید؟ پس این قلب و مغز و درک را به چه سَبَب به شما داده‌اند؟ چشم را داده‌اند که ببینید و گوش را داده‌اند که بشنوید و قلب را داده‌اند که بفهمید. درخت را از میوه‌اش می‌شناسند: درخت خوب میوه خوشمزه می‌دهد و درخت بد میوه تلخ، و دلیل و مدرک هم لازم ندارد.

سرانجام بگو اگر خدا، بینایی و شنوایی شما را گرفت تا اینچنین کور و کر شوید و بر دلهای سَنگِتان مَهرِ غَضَب زد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن چشم و گوش و قلب را به شما بازپس دهد؟ شما را چه شده که اینچنین از اندرز ناصحان روی گردانید و ذِکْرِ خدای راستین، آن خدای اصلی و قدیمی اوّلین و آخرین، بر گوش شما سنگین می‌آید؟

ای بانوان خردمند و ای زنان و دختران سَتَم کشیده وطن! به همگان بگوئید بیائید ریشه این دیو آدمخوار و خونخوار را بکنیم و دست وی را از سرچشمه آب حیات جامعه و کشور کوتاه کنیم تا ببینید چطور رودها و چشمه‌ها به جریان می‌افتد، آب از شکاف صخره‌ها و هر روزنه‌ای فُوران می‌کند، آبشارها سرازیر می‌شوند و این همه رودهای خُشک در جای جای وطن سرشار و مالا مال از آب حیاتبخش می‌شود، کِشت و زرع آباد شده و ثَمَرات صد چندان می‌شود. آنقدر انگور و خرما بر سر درختان می‌روید که تا سال بعد هم نمی‌توانید همه را جمع کنید. خُم‌های شراب سرریز شده، اغذیه از همه رقم فراوان می‌شود و گرسنگی به زُبَاله‌دان تاریخ می‌رود. زمین خُشک و تِشَنه سیراب شده و در سراسر بیابانها و کویرها علف و رُستنی‌های رنگارنگ می‌روید، جانداران و خزندگان و چرندگان و پرندگان از انقراض و خَمودگی بیرون شده و روی زمین پر از جُنبنندگان گوناگون می‌گردد. درختان، سبز و خُرم گشته و آکنده از انواع پرندگان رنگین پر و خوش‌الحن می‌شود. زمین جان گرفته و آنچه در دل دارد بیرون می‌دهد. آسمان از گرفتگی و حِزن خارج شده و هرچه می‌تواند باران و رگبار و برف می‌بارد. فصول سال مجدداً به شما روی آورده و آب و هوا از حالت گرما یا سرمای شدید

خارج شده و فصول مُعتدِل می گردد. آیا نمی خواهید بهاری که نسیم بهشت را با خود می آورد برای شما سه ماه تمام و بلکه بیشتر طول بکشد؟ هر دری که در زمین بگشائید همان درب در آسمان برای شما گشوده می شود.



ای نسوان آگاه وطن! مژده دهید که دیو ظلمات و سیاهی مغلوب شده و طلیعه پیروزی در اُفق مُشعشع است. فراموش نکنید که این پارچه های سیاه شیشه عمر این دیو پلشت است. باور دارید اگر خدایی هست آن خدا هرگز سیاه و کثیف و کژ اندیش و شکنجه گر و ظالم نیست. مطمئن باشید آن کسی که سیاه و کثیف و کژ اندیش و شکنجه گر و ظالم است شیطان است.

نیک بنگرید! ببینید چطور فرشته خداوند
دیو پلید سیاهی را شکست داد و اینک او
را با تمام پیروانش به قعر آتش دوزخ می افکند!



توجه: مطالب این بخش فقط برای متخصصان رشته های مربوطه می باشد و خواندن آن به شما توصیه نمی شود.

بررسی عمیق تر فنی و حقوقی قضیه بلوکه کردن نسوان

در حقیقت ما داریم درباره یک تشکیلات مافیایی صحبت می کنیم که بسیار قدیمی و بسیار گسترده است و این مافیای خاورمیانه فقط بخشی از بدنه کلی آن را تشکیل می دهد. در واقع مافیای مزبور آنقدر باستانی است که هیچکس متوجه حضور آن نیست. به زبان دیگر، آنچنان از دیرباز بر کل سطح سیاره زمین مسلط بوده که وجودش همچون آب و هوا و ابر و باد طبیعی به نظر می رسد در حالی که بسیار غیر عادی و Alien می باشد.

نکته دیگر این که مافیای مورد بحث ما (که اگر قبول کنید تحت کنترل ابلیس و شیاطین از دوران کهن شکل گرفته) از زمان های بسیار دور بافت جمعیتی و به عبارتی پروفایل جمعیتی سیاره را طوری تنظیم کرده که فقط اقوام خاصی با سوابق ارثی (ژنتیکی) مشخصی امکان بقا و تولید مثل یافته و مابقی را تقریباً نابود و ریشه کن نموده است. ویژگی های ژنتیک مورد علاقه این مافیا در جمعیت هایی جلوه می کند که دارای فعالیت مغزی و احساسی اندک به معنای وجود کارکرد های فقط پایه حیاتی و عملکرد بخش تحتانی ساقه مغز، Reptilian complex، بازال گانگلیا و در نهایت نخاع و شبکه اعصاب خودکار؛ رشد ناقص سلسله اعصاب در بخش لیمبیک سیستم، فوقانی و قدامی مغز؛ پروفایل عدد اندوکراین تحریف شده و در مجموع یک هموستاز و نقشه کروموزومی کاملاً غیر عادی نسبت به انسان نرمال استاندارد هستند.

در ضمن دقیقاً به سبب عدم رشد شبکه اعصاب و نرسیدن برق به بخش پیش قدامی مغز (Prefrontal)، این جمعیت ها فاقد درک گذر زمان (درک تمپورال) و نیز فاقد تماس با واقعیات (تماس با واقعیت جهان مادی سه بعدی اطراف) و همچنین عدم توان قضاوت، تصمیم گیری، مقایسه و سایر Executive functions هستند. (برای درک ساده عملکرد بخش پیش قدامی مغز و اینکه قطع برق این بخش، فرد را از کدام ادراکات محروم می کند به وب سایت ویکی پدیا: brain: Prefrontal رجوع کنید.)

ویژگی بارز این جمعیت تنظیم شده و به عبارتی یوجنیک (Eugenics) شده، قابلیت برنامه ریزی آسان توده عصبی، قابلیت شکل دهی انعکاسات شرطی غیر ارادی خودکار با سهولت زیاد، انجام دادن هر کار فقط با یک فرمان (مشابه مکانیزم هیپنوتیزم)، تحریک شدن موتور کورتکس با گفتن Keywords یا کلید واژه ها و انجام حرکات یکنواخت قابل پیش بینی با یک فرمان، زندگی در قالب های حقوقی (اشخاص حقوقی متشکل از چند میلیون فرد که به قبایل و سپس خانواده های گسترده تقسیم می شوند) به جای زندگی به شکل اشخاص حقیقی منفرد و مستقل، و طی کردن دوره زندگی از گهواره تا گور به خاطر رؤسای مافیا (که در زبان تخصصی به این گونه روابط رابطه Handler با Slave می گویند و کل این فرآیند Trauma-based mind control یا در اختیار گرفتن و کنترل ذهن با آزار دادن فرد نامیده می شود) به جای زیستن برای خود فرد و غیره می باشد. این شیوه زندگی را در فرقه ها یا Cult های بسته هم بخوبی مشاهده می کنید.

یک مثال درباره سوابق ژنتیکی که قابلیت برنامه ریزی توده عصبی را آسان می کند ارائه می شود (توجه کنید می گوئیم توده عصبی نه شبکه عصبی چون رشد طبیعی آن در این موجودات متوقف شده است):

یک دختر بچه به حالت آزاد و راحت نشسته و پاهایش را از هم باز گذاشته است. یک Handler در قالب والدین یا نزدیکان یا آخوند و غیره با تشریح و عصبانیت سرش داد می کشد: درست بنشین! بچه که جا خورده راست می نشیند و اگر سابقه ذهنی قبلی از همین رویداد و مفهوم درست نشستن داشته باشد درست می نشیند و اگر نداشته باشد متحیر نگاه می کند تا دوباره با توپ و تشریح به وی بفهمانند: پاهاتو ببند صاف بنشین.

منظور از پروفایل جمعیتی که به راحتی برنامه ریزی می شود این است که تعداد یا تواتر دفعاتی که لازم است Handler به بچه بگوید: درست بنشین! در این جمعیت بسیار کم است. به دیگر سخن، در این جمعیت یوجنیکی کافی است سه چهار بار اینچنین به بچه توپ و تشریح بزنند تا الگو یا Pattern عصبی مربوطه خیلی ساده در توده عصبی وی ایجاد شده (یعنی اتصالات لازم میان انتهای آزاد دندریتی یاخته های عصبی که این الگو را می سازد برقرار شود) و با تکرار، این اتصال عصبی به اندازه کافی جریان برق (آمپر) می کشد که به *آستانه خودگردانی* برسد و از آن پس بچه بدون اینکه کسی به وی بگوید در هر موقعیتی پاهایش به هم چسبیده است و این قضیه تا آخر عمر وی ادامه دارد. دقت کنید که این الگوی عصبی کاملاً ناخودآگاه بوده و با تحریک موتور کورتکس و Associate شدن آن با رفتار نشستن (Sitting behavior) در این نوع جمعیت، آمپر زیادی را در مسیر عصبی تحریک ماهیچه ای فعال سازی عضلات ران و پا و چسباندن دو پا به یکدیگر به جریان انداخته و در واقع پاها به شکل غیر ارادی توسط این آمپر زیاد محرک عضلانی به همدیگر چسبانده می شوند و این تا آخر عمر ادامه دارد. در عین حال بچه یک تجسم ذهنی از درست نشستن و نیز واژه درست (در مقابل غلط) به دست می آورد که بعدها با سایر تمریناتی که به وی می دهند ترکیب شده و در مجموع یک منش یا Character خاص برای بچه می سازد. در این حالت مفهوم درست و غلط برای بچه به شکل خاصی تعریف می شود چون این درست نشستن برای خاطر خودش نیست بلکه برای خاطر مافیای مورد بحث است. خودش می خواهد راحت بنشیند ولی مافیای مذهبی (که به بسته بودن پاهای وی و البته بسته بودن بسیاری چیزهای دیگر شدیداً علاقمند است) نحوه خاص نشستن را به زور جا می اندازد و آن را درست و غیر آن را غلط می خواند. بعدها با هزاران درست و غلط دیگر یک منش برای بچه برنامه ریزی می شود که هر چه برای خاطر مافیا باشد درست و غیر آن غلط قلمداد می شود. به همین ترتیب اگر در خیابان پسری ببیند و خوشش بیاید و طبق یک واکنش طبیعی بخواهد بپرد در بغل وی و پسر را ببوسد غلط بزرگی کرده (چون به خاطر خودش این کار را کرده) ولی اگر در برخورد با پسر با حجب و حیا بگوید: برو فردا با پدرمادرت و داداشت بیا منزل با بابا و مامانم و خالجون صحبت کن؛ امری درست محسوب می شود (چون به خاطر مافیا و در راستای طویله ای که قبلاً صحبت کردیم عمل می کند).

در اینجا به یک نکته بسیار عمیق دقت کنید. توجه کنید که این ساحران چطور با جادوی سیاه، هویت حقیقی وجود دختر را کاملاً محو و ناپدید کرده و هویت جعلی مورد نظر خود را که مثالی است از فاطمه و زینب و غیره در درون وی برنامه ریزی کرده اند یعنی فاطمه و زینبی که همیشه پاهایش به هم چسبیده، همیشه درون پارچه پیچیده شده، بدون اجازه دیگران بیرون نمی رود، با کسی حرف نمی زند و غیره. در این حالت، دختر به هیچوجه به شکل یک شخص حقیقی (یک موجود واقعی) عمل نمی کند بلکه یک هویت حقوقی یافته و پاسخدهی وی درست مثل Reception یک سازمان یا اداره دولتی است! به این مکالمه دقت کنید:

(پسری به دختری در خیابان یا پارک برخورد می کند) - به به، چطور خوشگله! بیا یک دقیقه بنشینیم روی این نیمکت با هم یک گپی بزنیم و حالی بکنیم!

(پاسخ دختر) - بله، نفهمیدم؟ برو فردا با پدر و مادرت و داداشت بیا منزل با بابا و مامانم و خالجون صحبت کن. (ترجمه به زبان آدمیزاد: بله، نفهمیدم؟ اگر کاری دارید لطفاً فردا با والدین و سایر بستگان درجه اول بروید به این ساختمان در این نشانی واقع در خیابان فلان، پلاک شماره فلان، با آقای فلان و خانم بهمان صحبت کنید تا شاید کارتان را راه بیندازند. { انگار قرار است بروند دادگاه، حکم انحصار وراثت بگیرند! })

(پاسخ پسر) - چی شد؟ یعنی چه؟ تو با آبوی و آخوی و مادرم چکار داری؟ بین جیگر، من با خود خودت کار دارم نه با آن بابای سبیل کلفتت، حالیه نازازی؟

(پاسخ دختر) - چه می گویی مگر دیوانه هستی، گمانم که عرق خوردی و مستی. برو هر وقت حالت خوب شد بیا. (و بی اعتنا می رود.)

در اینجا، آن خود خودت که پسرک با آن کار دارد دیگر برای همیشه پشت حصار لایه های امنیتی ناپدیدوگم شده است و یک شخص حقوقی که کپی برابر اصل پیرزنان و پیرمردان قبیله است جای آن را گرفته و از دهان دختر حرف می زند. از دیدگاه این موجودات فجیع الخلقه، اگر کسی هویت حقیقی طلب کند مست یا دیوانه است! لطفاً دقت فرمایید پاسخ صحیح یک دختر آگاه، بالغ و عاقل می توانست چنین باشد: «چون اگر اینجا بنشینیم و مأموران لباس شخصی حکومت با سلاح غیر مرئی که در پارک گشت می زنند ما را ببینند، اطلاع داده و دستگیر خواهیم شد و به بازداشتگاه انتقال می یابیم، پس فعلاً چاره ای نیست مگر به نکاح دائم اجباری تن در دهیم و بنابراین تو فردا با پدر و مادرت و داداشت بیا منزل با بابا و مامانم و خالجون صحبت کن.»

در مجموع، دختر تا بزرگ شود یاد می گیرد که هر چه برای لذت خودش و به خاطر رفاه و شادی وزندگی خودش بکند غلط، بد، اشتباه، گول خوردن از شیطان، اغفال شدن، نادانی و گناه است و هر چه برای مافیای مذهبی در راستای تداوم حکومت و سلطه آن به شکل یک کلفت و کنیز حلقه بگوش انجام دهد درست، خوب، صحیح، بندگی خدا، آگاهی، دانایی و صواب می باشد. در نهایت، خواست و اراده مافیای مذهبی دین و مذهب فرد را تشکیل می دهد و وی هر گونه خواست و فرمان این مافیا را خودبخود خواست و فرمان خدا و نیز خودش می داند. در هر حال غرض این بود که این مافیا جمعیت مورد بحث را در سطح سیاره طوری گزینش ژنتیکی کرده است که به سادگی و با چند بارتکرار به راحتی برنامه ریزی شده و تا آخر عمر نیازی به نظارت و کنترل ندارند و خودبخود طبق برنامه داده شده رفتار می کنند. در حالی که نقشه کروموزومی، ساختار ژنتیکی، پروفایل اندوکراین، رشد دستگاه عصبی و فعال بودن کلیه بخش های میانی، فوقانی و قدامی مغز و خلاصه کل هموستاز انسان نرمال عادی اصلاً چنین نیست و این طور نیست که یک دختر استاندارد انسان با چند توپ و تشر و تهدید تا پایان عمر پاهایش را به هم بچسباند و بدین راحتی برنامه ریزی شود و مانند روبات عمر بگذراند.

تا اینجا با اساس قضیه آشنا شدید. اکنون می توان یک نمونه بسیار آشنای پارچه پیچاندن به سروتن دختر بچه ها را نیز ذکر کرد. همان طور که می بینید این کار نیز با برنامه ریزی توده عصبی به شرح فوق صورت می گیرد. مشاهده می کنید که در جوامعی که امروزه بیشتر تحت سلطه این مافیا هستند از سنین کم مثل 4 سالگی به بالا به فرمان مافیا پارچه را به سروتن بچه می پیچانند تا با تکرار مداوم و عادت به این وضعیّت، الگوی اتصالات عصبی مربوط به پوشیده بودن شکل

گرفته و همان طور که گفتیم به سادگی قوت یافته و آمپر مورد نیاز را بکشد و الگو حالت خودگردان پیدا کند و بچه به طور ناخودآگاه و خودکار تا پایان عمر دائم این پارچه ها را به دست خود به سرتن خویش می پیچاند و نیاز چندانی به کنترل و مراقبت بعدی نیست. به شکلی که در بزرگسالی اگر زمانی بدون این پارچه ها باشد نوعی تنش خاص به وی دست می دهد که به تنش و خماری معتادان به مواد مخدر شباهت دارد و به هر قیمتی شده پارچه ای بدست می آورد و به خود می پیچد و حتی اگر زنی بدون پارچه ببیند پیگیری می کند تا به وی پارچه بپیچاند. مکانیزم این تنش همان مکانیزم خماری در اعتیاد به مواد مخدر و نرسیدن مواد است زیرا سیستم اندوکراین و سیستم عصبی عملکردهای مشابهی را در هر دو حالت نشان می دهند. بررسی دقیقتر این عملکرد از نظر بیولوژی و نقش سیستم عصبی و غدد درونریز در حدّ این مطلب نیست و شاید بعدها آن را با تفصیل بیشتری عرضه کنیم. همین واکنش در مورد مثال اول هم یکسان است و توده عصبی دختر مزبور پس از بزرگ شدن وی، چنانچه به دلیلی پاهایش بازماند ناآگاهانه و بلافاصله به هر قیمتی سعی در بستن آنها می کند و حتی اگر یک مرد قوی هیکل هم بخواهد به زور پای دختر را از هم بگشاید شاید موفق نشود چون در این جمعیت های خاص، آمپری که اتصالات برنامه ریزی شده توده عصبی می کشد زیاد بوده و باید مقدار ژول کار زیادی برای غلبه بر عملکرد موتور کورتکس تحت آمپراژ یاد شده به کار برد.

به هر حال دقت کنید که یک موضوع بسیار بسیار مهم این است که هرگز نباید پارچه را به تنهایی و جداگانه بررسی کرد بلکه پارچه پیچیدن فقط یک لایه امنیتی از چندین لایه امنیتی است که «گوهر گرانبهای» مافیای مذهبی را محافظت می کند. یعنی نباید پارچه را امری مستقل فرض کرد بلکه هر بحث در مورد آن باید در رابطه با تمام لایه های امنیتی دیگر مطرح شود. این لایه های امنیتی شامل دیوارهای قطور منزل به همراه اندرونی و پرده های حاجب دم درب منزل، ممنوعیت خروج، اجبار به پیچیدن چند لایه پارچه (فقط چادر نیست و مقنعه و برقع و روبنده و پستان بند و شورت و شلیته و پیراهن و مانتو و جوراب و غیره هم هست) که در حقیقت کار همان دیوارها را در خارج منزل می کند، اجبار به همراهی یک یا چند اسکورت، ممنوعیت هر تماس و مکالمه و ملامسه و مراوده با دیگران بیرون از منزل (زندانی ممنوع الملاقات)، استقرار مأمورین مافیای حاکم با یونیفورم و بدون سلاح مرئی (آخوند و کشیش و خاخام و کاهن و غیره) برای شستشوی مغزی مردم، استقرار مأمورین مافیای حاکم با یونیفورم و با سلاح مرئی (نگهبان و سرباز و پلیس و غیره)، استقرار مأمورین مافیای حاکم بدون یونیفورم و با سلاح غیرمرئی (مأمورین لباس شخصی که مثلاً در پارک یا خیابان زن و دختران تنها را آنقدر اذیت می کنند تا به خانه بروند و بیرون نیایند) و سرانجام و از همه بدتر استقرار مأمورین مافیای حاکم بدون یونیفورم و معمولاً بدون سلاح گرم (ولی با سلاح سرد) در داخل منزل یعنی والدین، بستگان درجه اول و دوم و غیره که کاملاً مراقب زن و دختر بوده و آنها را تحت نظر دارند و کنترل می کنند، بازجویی و تفتیش می نمایند، و در صورت ارتکاب تخلف، مرگ یا جراحت یا حداقل کتک خوردن بیرحمانه زن و دختر قطعی است. سایر لایه های امنیتی شامل قوانین مدون و مصوب، قوانین نانوشته، تهدید دایمی قتل ناموسی، ختنه کردن، عرف و سنت و روال عادی شکنجه خانه و طویله مزبور، همسایگان یا همکلاسان یا مسئولان مدرسه و دانشگاه یا همکاران خبر چین و سایر لایه های امنیتی می باشد. پس هرگز نباید پارچه را به تنهایی در نظر گرفت و پارچه فقط یک لایه از کل لایه های امنیتی است که نسوان را کاملاً تحت کنترل نگاه می دارد.

در عین حال درست توجه کنید این پارچه ها که اصولاً حالت لباس یونیفورم (مثل چادرومانتو) دارد یک مفهوم بسیار اساسی را القاء می کند و آن اینکه مافیای حاکم با پوشاندن یونیفورم به تمامی زنان، مالکیت خود بر آنها و وضعیت ممتاز خود در به غنیمت گرفتن و اسیر کردن مردمان مناطقی که بدانجا حمله کرده و پیروز شده را به نمایش می گذارد و همان

گونه که به تفصیل توضیح دادیم حالت بندگی و بردگی و کُلفتی کردن برای مافیای حاکم را از بچگی در آنها جا می‌اندازد. به عبارتی این مافیای مذهبی هر گاه بر سرزمینی مُسلّط می‌شود بلافاصله زنان و دختران آن کشور را ملکِ طَلقِ خود می‌داند و آنها را اسیر گرفته و یونیفورم پوشانده و برایشان نگهبان مُسلّح و غیر مُسلّح گذاشته و برای نکاح دائم و جُفتگیری و تولید سرباز و نگهبان و تروریست و کُلفت و نوکر آماده می‌کند و به طویله اعزام می‌دارد. درست همان طور که اگر سپاهی به سرزمینی حمله کند هرچه گاو و خوک و میش و اسب و قاطر و غیره ببیند افسار کرده به پشت جبهه ارسال نماید تا برای بکار گرفته شدن در طویله و اصطبل قوم مُهاجم اعزام شوند.

در همین رابطه به موضوع اجازه پدر برای «ازدواج» دختر و پدر را «ولی» دختر دانستن در قوانین مدنی دوره سلطنتی ایران و نیز همین دوره حکومت مستقیم مافیای مذهبی توجه کنید. {می‌گوییم «مستقیم» چون در تمام دوران سلطنتی ایران به ویژه با باز شدن پای فراماسونری در ایران و روی کار آوردن صَفویّه و احداث «سی‌وسه» پل اصفهان و غیره و نیز قطعی کردن حکومت دراز مدت شیعیان بر ایران: شاه اسماعیل یکم صفوی توانست در سال 880 در تبریز تاجگذاری کند و مذهب شیعه دوازده امامی را در ایران رسمی کند. پس از حکومت‌های محلی علویان (طبرستان)، اسماعیلیان، آل بویه و سربداران، سرانجام قزلباشها و تُرکان صفوی توانستند تَشیع را در ایران رسمی کنند} سلاطین جز عروسک‌های خیمه شب بازی این مافیای مذهبی یعنی کارگزاران غیر مستقیم آن نبوده‌اند. برای مثال مُحَمَّدرضا پهلوی خودش اعتراف می‌کند حین مراسم رسمی قبول مقام سلطنت سوگند خورده به دو چیز: یکی حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی و دیگری **حفظ و حراست مذهب شیعه اثنی عشری!**

این حقی که پدر و جدّ پدری در واقع مالک دختر محسوب می‌شوند و می‌توانند دختر را به قتل برسانند و مجازات نشوند (یا کمی مجازات شوند) از کجا آمده است؟ برخی با ساده لوحی می‌پندارند این به خاطر «نظام طایفگی» و «پدرسالاری» یا حتی «مردسالاری» است ولی اگر از آنان بپرسید معنی این اصطلاحات چیست نمی‌توانند جواب بدهند. چون در حقیقت این واژه‌ها معنی ندارند. واقعیت این است که در دوران ماقبل دولت مرکزی و حکومت‌های ملی (یعنی همین 250 سال پیش به قبل تا صد هزار سال) که تلگرام و رادیو و خودرو و طیاره غیره هم اختراع نشده بود و حکومت فئودالی یا قبیله‌ای (هر دو تحت نظر مافیای باستانی که گفتیم) دسترسی فوری و مستقیم به اشخاص حقوقی گماشته خود (طوایف و خانواده‌های گسترده) که هر یک در منطقه‌ای می‌زیستند نداشت تا مستقیماً (مثل الان در خیابان‌های وطن) کنترل طویله‌بانی را جاری کند، وظایف کنترل زنان خواهی خواهی و **تصریحاً** به رأس شخص حقوقی ساکن در منطقه یعنی پیرمردان طایفه سپرده می‌شد تا به نیابت از حکومت (و آن هم به نیابت از مافیای باستانی) اجرائیات این برنامه را عهده دار شوند. همزمان با این مکانیزم رسمی اداری، یک مکانیزم غیر رسمی مافیایی هم عمل می‌کرد بدین ترتیب که همان طور که به خوبی می‌دانید اگر پدری یا برادری و عمویی و غیره از حراست «ناموس» خود غافل می‌شد و سهل انگاری می‌کرد همان مأمورین لباس شخصی مافیای باستانی بدون یونیفورم و با سلاح غیرمرئی که در بالا اشاره شد و درون هر جامعه‌ای در طول تاریخ قرار داده شده‌اند؛ با تمسخر، مضحکه، طعنه زدن، نگاه‌های معنی‌دار و تحریک افراد قبایل مجاور به تحریم ازدواج و روابط اجتماعی با خانواده بدنام شده مورد بحث، به هر کُلکی که شده مردان ارشد و به ویژه پدر دختر یا شوهر زوجه را بر سر «غیرت» آورده و عصبانی می‌کردند تا کار یکسره شود و دختر و زن مزبور سر بُریده یا سنگسار یا خفه شود.

در ضمن متوجه هستید که این «ولایت» پدر برای دادن «اجازه ازدواج» به دختر چه رابطه تنگاتنگی با روال طویله گردانی مافیای مذهبی دارد و در واقع همان خواست مافیای مذهبی است که به دلایل گفته شده بر عهده مردان ارشد قبایل و خانواده‌ها گذارده شده بود چون اگر دقت کنید در این جا پدر یا جدّ پدری فقط می‌تواند برای «ازدواج» دختر

اجازه صادر کند (یعنی فقط نکاح دایم) نه اینکه مثلاً اجازه بدهد دختر برود با هر پسری هر کار خواست انجام دهد. یعنی نمی شود که پدر، دختری را (حتی با رضایت محضری) از یوغ ولایت خویش رها کند و دختر را آزاد بگذارد برود با پسران متعدّد هر برنامه ای داشته باشد. می دانید که اگر پدری چنین کاری بکند آنگاه مافیای مذهبی با تمام قوا از پس پرده بیرون جهیده و مستقیماً دختر را تحت کنترل قرار می دهد و به سوی «صراط مستقیم» یعنی نکاح دائم و تولید و پرورش تروریست و نگهبان و سرباز برای خود به طویلۀ اعزام می دارد. پس بدانید اجازه پدر و جدّ پدری فقط پرده نازک حیلۀ گرانه ای است که مافیای مذهبی پشت آن پنهان شده و فریب و نیرنگی بیش نیست. اگر پدر و غیره وظایف زندانبانی و تهدید و شکنجه مربوط به خود را درست انجام ندهند، دست مافیای مذهبی مستقیماً از آستین بیرون می آید و انجام این وظایف را عهده دار می شود.

دیگر اینکه همان طور که در مورد پیچیدن پارچه به سرتن زنان عنوان شد، بسیار مهم است که موضوع «قتل های ناموسی» را نباید به تنهایی بررسی کرد چون راه به جایی نمی برد بلکه این هم یک لایه امنیتی از چندین لایه امنیتی است که مافیای شیطانی باستانی از صبح ازل تا کنون مجری داشته و باید کلیت این مافیا و تمامی لایه های امنیتی آن را با هم در نظر گرفت که در بالا بدان اشاره شد.

خلاصه بین عزیز من، این تشکیلات شیطانی چنین عمل می کند. اول که بر منطقه ای مسلط می شود بلافاصله تمام زن و دختر های آن ناحیه را تملک کرده، یونیفورم خود را به آنان پوشانده و به درون خانه ها و گوشه اتاق ها سوق می دهد (یعنی پشت دیوار، زندانی و از دسترس خارج میکند)، سپس لایه های امنیتی فوق از قبیل پارچه، ختنه، نگهبان مسلح و غیر مسلح، اسکورت، بازجو، مفتش، مراقب، ولی، تهدید دائمی قتل ناموسی و... را پشت سرهم ردیف کرده و کاملاً تمام زن و دختر ها را از بقیه منفصل کرده، از صحن اجتماع رانده و مانند اسیر در حصن خود قرار می دهد. سپس این زن و دختر ها را یک به یک فقط به شرط نکاح دائم در اختیار مردانی که دستشان به هیچ کجا (از جمله به عروسک پلاستیکی Sex doll) بند نیست قرار داده و با انواع شرط و شروط و مهریه سنگین و تهدید زندان در صورت عدم پرداخت و لطایف الحیل دیگر به بند می کشد و به سمت یک مسیر غیر قابل اجتناب یعنی فقط جفتگیری و تولید و پرورش بچه در چارچوب نکاح دائم برای خدمت به حکومت سوق می دهد که البته تا پایان عمر ادامه دارد. این تشکیلات جهنمی از تولد تا مرگ مردم را کاملاً برنامه ریزی کرده و آنان را به نام خدا و پیغمبر زیر یوغ خود نگاه می دارد. هر هفته جمعه و شنبه و یکشنبه و... در مسجد و کنیسه و کلیسا و معبد و آتشکده و بُتخانه و پرستشگاه های دیگر، از طریق کارگزاران خود یعنی آیت الله و آخوند و کشیش و پاستور و خاخام و کاهن و غیره به گوش مردم می خواند که خدا و پیغمبر چنین گفته اند و این زندگی طویلۀ ای و کلفتی و نوکری حکومت را خداوند برای ایشان مقرر داشته و خواهی نخواهی باید بدان گردن نهند.

ای خواننده خردمند، چشم عقل بگشا و این پند را بپذیر و بدان غصب و بلوکه کردن زن و دختران و تملک آنان و سپس اجازه دادن آنان برای جفتگیری و پرورش بچه فقط در قالب نکاح دائم، قلب و هسته و مرکز و اساس این تشکیلات اهریمنی می باشد. بلوکه کردن زن و دختران، مبنا و پایه و شالوده و بنیان و تکیه گاه و زیربنا و نقطه عطف و شیشه عمر و آب حیات و چشمه زندگانی این تشکیلات شیطانی است. شیر فهم شد؟! ... و فراموش نکنید که این تشکیلات صدها هزار سال است بر تمامی سیاره زمین حکمروایی می کند و این مافیای خاورمیانه فقط جزء کوچکی از گستردگی این تشکیلات در تاریخ این سیاره می باشد.

توجه دارید که این برنامه ریزی مافیای مذهبی که مثال زدیم و قطره ای از دریاست، با مطالبی که خودشان هم بیان می کنند در تضاد کامل بوده و همین دلیل واضحی بر صحت اظهارات و توضیحات فنی ماست. بدین ترتیب که مثلاً فرض

بر این است که فرد باید ابتدا بزرگ شود و سپس اگر بخواهد به دینی مُتَدین شود یا اگر نخواهد نشود و اختیار با خود شخص است در حالی که در این جوامع پیداست که موضوع اختیار و این صُحبت‌ها نیست بلکه تمامی امور با زور و اجبار آن هم از سنین کم انجام می‌شود.

یک نکته بسیار جالب در این مورد خاص و در کشور ایران این است که در قانون اساسی آن شهروند باید به یکی از چند دین رایج متدین شود و امکان قبول ادیان دیگر و نیز نداشتن دین مُحال است. به عبارت دیگر یا به یکی از چند دین متدین است یا حق شهروندی ندارد و باید برود بمیرد! نکته بسیار جالب تر این که تمام این ادیان نام برده (و اصولاً تقریباً تمام ادیان موجود روی سیاره زمین) همان طور که در ابتدا گفته شد مُتعلق به فقط یک مافیای واحد بسیار باستانی و گسترده روی این سیاره است. اگر درست دقت کنید تقریباً تمام ادیان روی سیاره و به ویژه همان ادیان اصلی کذایی (ابراهیمی) همگی روال مشترک طویله بازی، نکاح دائم، جُفتگیری، زایش و پرورش بچه‌های مُتعدّد و تحویل دادن آنها به مافیای مزبور برای نگهداری و جنگیدن و کُلفتی و نوکری جهت حفظ قدرت و سُلطه این تشکیلات شیطانی روی سیاره را دنبال می‌کنند. مافیای قدیمی مُسلط بر سیاره در حقیقت یکی بیش نیست و در واقع **دین مردمان سیاره زمین فقط یک دین و یک مذهب با نام های متفاوت است**. تمام این ادیان زیر دست یک تشکیلات است و آن تشکیلات با حفظ این روال طویله بانی و خوچهرانی توانسته است صد ها هزارسال بر این سیاره حُکمرایی کند.

در ضمن فراموش نکنید که در مبنای قانون اساسی این شیاطین این اصل خودنمایی می‌کند: «در نظام ما خانواده {یعنی شخص حقوقی نه شخص حقیقی} اصل است.» اکنون به جای خانواده کلمه طویله را بگذارید و مُعمّاً حل می‌شود: «در نظام ما طویله اصل است.» برای نویسنده درست روشن نیست این جمله را چه کسی گفته باید آنجا بنویسند. همان طور که هیچکس نمی‌داند چه کسی گفته جمله زیر را 30 سال روی گذرنامه‌ها چاپ کنند: «دارنده این گذرنامه حق مسافرت به فلسطین اِشغالی را ندارد.» آیا این جمله قانون است؟ آیا چه نهادی آن را تصویب کرده؟ شاید اشباح و ارواح آن را تحریر کرده اند؟ آن فردی که این جملات را نوشته کیست و نام و نشانی وی چیست؟ نَکند دست ابلیس این جملات را درج کرده باشد؟

اکنون که با کلیات قضیه آشنا شدید اجازه دهید برخی مثال های دیگر را برای تأکید و روشنگری بیان کنیم. یک نتیجه بسیار جالب این گونه برنامه ریزی توده عصبی در کودکی و ماندگار شدن آن تا پایان عمر این است که فرد بدون اینکه کوچکترین درک و اطلاعی داشته باشد در سراسر عمر مانند یکی از مأموران حکومت عمل می‌کند و در واقع حکومت های مافیایی روی سیاره زمین، به ویژه در منطقه خاورمیانه تحت مدیریت همان مافیای باستانی که ذکر کردیم، طوری جوامع خاص را از نظر ژنتیکی انتخاب کرده و در طویله های خود پرورش داده اند که با برنامه ریزی توده عصبی و قراردادن برنامه های دلخواه، این موجودات عملاً به عنوان مأموران و عمّال، کارگزار و نماینده دولت یا حکومت زیست می‌کنند. در حقیقت با این تکنیک میلیونها کُلفت و نوکر بدست می‌آید که هریک بدون اینکه مستقیماً مواجهی از دولت حکومت بگیرند برای آن کار می‌کنند و اهداف آن را برآورده می‌سازند.

یک نمونه بسیار آشنا می‌آوریم. فرض کنید زن و مردی وارد مسافرخانه ای در مسیر جاده ای می‌شوند و اتاقی می‌خواهند. صاحب مسافرخانه به شکل کاملاً خودکار جواب می‌دهد چون فرد مذهبی و مُتدینی است به آنها اتاق نمی‌دهد مگر مطمئن شود که آنها /زدواج کرده اند. در نظر داشته باشید این سناریو به حال حاضر که حکومت رسماً نمی‌گذارد هتلداران اتاق به زن و مرد همراه همدیگر بدهند مربوط نیست بلکه منظور ما کُلّیت قضیه و شرایط عمومی است که در اکثر قریب به اتفاق مناطق این سیاره هزاران سال است ادامه دارد. بنابراین با توضیح پیشگفته، چنین مکالمه‌ای را بین زوج مسافر و مسافرخانه دار تصوّر می‌کنیم:

- یک اتاق با تخت 2 نفره برای خودم و این خانم می خواستم.

- ما افراد نماز خوان و مُتَدینتی هستیم بنابراین تا مُطمئن نشویم شما ازدواج کرده اید اتاق نمی دهیم. (یعنی به قول توضیح المسائل باید رابطه زوجیت بین آنها برقرار شود).

عبارت اول به اندازه کافی گویاست و توضیحی لازم ندارد. اما عبارت دوّم به هیچ وجه قابل فهم نیست و اکنون می خواهیم آن را به زبان قابل فهم برای آدمیزاد ترجمه کنیم. توجه می کنید که مسافرخانه دار مدّعی است فرد مذهبی و مُتدینتی می باشد و بدین سبب باید از ازدواج زوج مزبور مُطمئن شود. اگر از آنها سؤال کنید: منظور شما از کلمه ازدواج چیست تا ما شما را از وقوع این امر کاملاً مُطمئن کنیم و خیالتان تخت راحت شود، فکر می کنید چه پاسخی خواهند داد؟ اگر آنها بخواهند پاسخ درست و صادقانه ای بدهند باید بگویند منظور این است که یکی از نمایندگان رسمی تشکیلات مذهبی (عاقده، دفتردار، کشیش، خاخام، کاهن و...) باید به شما دو نفر اجازه بدهد که با همدیگر حرف بزنید و راه بروید (محرّم شوید) و نیز مُجامعت کنید (عقد نکاح را بین شما جاری کند). دقّت می کنید که منظور مسافرخانه دار این است که می گوید دین و مذهب خاصی دارد (و لذا نوعی خدای بخصوصی را می پُرسند) که طبق آن، تشکیلات مذهبی (یا تشکیلات دیوانی و اداری تحت آن) باید به دو نفر از اتباع حکومت اجازه بدهد با هم حرف بزنند یا هر کار دیگر بکنند. می بینید که مسافرخانه دار و سایر مردمان به شکل خودکار به صورت عمّال حکومت و مأمورین دولت عمل می کنند بدون اینکه مأموریت مزبور برای آنان تصریح شده باشد یا دستمزد صریحی از این بابت بگیرند و اصلاً به هیچ وجه متوجّه نیستند که چه حرف زور عجیب و باورنکردنی را دارند می گویند. در واقع این موجودات خودبخود به صورت چشم ها و گوش های حکومت، یک محیط اطلاعاتی - امنیتی ایجاد می کنند و همان گونه که به خوبی می دانید دائم مشغول سرک کشیدن و فضولی کردن در کار دیگران و همسایگان و غیره هستند که چه کسی وارد فلان منزل شد و چه زن و دختری با فلانکس در کوچه حرف زد و غیره.

اینجا دو مطلب جداگانه مطرح است. یکی برنامه ریزی حکومت مافیایی که افراد را طوری برنامه ریزی کرده که ناخودآگاه نسبت به امور حیاتی و مهمّ مورد نظر حکومت (یعنی تخطّی کردن از روال طویلله بانی و خوکچرانی) عکس العمل های آنی و شدید نشان می دهند و کار کردن برای حکومت را وظیفه دینی و مذهبی خود می انگارند. یعنی به زبان ساده، تشکیلات مذهبی مافیایی همانا خدای آنها و خواست آن تشکیلات خواست خدا و پیروی از این مافیا دین و مذهب آنان می باشد.

مطلب دوّم که به همان اندازه مهمّ است این است که اگر از آنها بپرسی: مگر فکر کردی من و این خانم کی هستیم که برای حرف زدن یا هر کار دیگر با همدیگر، احتیاجی به اجازه گرفتن از کسی و آن هم از تشکیلات مذهبی جنابعالی داشته باشیم و تشکیلات مذهبی تو بیخ ریش خودت باشد و به ما چه ربطی دارد؟ احتمالاً جواب این است که اتباع این کشور به نوعی/سیر و عنیمت برای تشکیلات مذهبی مافیایی هستند که باید بلافاصله آنها را برای انجام روال نکاح دائم و جفتگیری آماده کند تا هرچه نگهبان و سرباز و تروریست و نوکر و کُلفت بیشتری زائیده، پرورش داده و تقدیم خاندان عصمت و طهارت کنند. به دیگر سخن، شما اتباع این کشور به نوعی/سیر گرفته شده و به عنیمت برده شده اید و نه فقط در مورد معاشرت زن و مرد، بلکه در کلیه امور مهمّه و جزئیّه زندگی باید از تشکیلات مافیایی فوق اجازه بگیرید (یعنی در هر کار به توضیح المسائل رجوع کرده و اجازه یکی از سرکردگان مافیا را کسب کنید و خلاصه زندگی بدون اجازه نمی شود). از آنجا که مافیای خاورمیانه به این کشور حمله کرده و در نبرد پیروز شده و بر شما غلبه یافته، طبعاً شما/سیر محسوب می شوید و باید وظایف چارپایان در طویلله را برایشان انجام دهید.

پس سخن بدانجا رسید که مسافرخانه دار خودبخود به شکل مأمور مافیا و دولت عمل کرده و برای اتاق دادن به زوج مزبور باید مدرکی دال بر اجازه دادن یکی از نمایندگان مافیا را به وی عرضه کنید. بدون اجازه مافیای مزبور، دادن اتاق

غیرممکن است و این روال، دین و مذهب مسافرخانه دار را تشکیل می دهد. دیگر تمام مرزهای بین تشکیلات الهی و شخص خداوند با مافیای حاکم ناپدید می شود و خدا همان تشکیلات مذهبی حاکم است و دیگر تمایزی در کار نیست. البته بدیهی است که چنین مافیا و چنین حکومتی اگر در یک نمایشنامه خیمه شب بازی که فقط برای انتقال بودجه های عمومی غرب به سوی صنایع تسلیحاتی و رونق کارخانه های اسلحه سازی آنها و تست انواع سلاح های شیمیایی و غیره، و از همه مهم تر ایجاد تنش در منطقه و در نتیجه باز کردن پای آمریکا و انگلیس و مستقر کردن دائمی آنها در یکی از حیاتی ترین نقاط جهان، طراح و اجرای و اجرا شده شرکت کند، آن نمایش مسخره تبدیل به «دفاع مقدس» شده و اگر در جنگ گذشته ای بدهد فرد مقتول خودبخود و اتوماتیک شهید محسوب می شود و قبرستان این موجودات عجیب الخلقه موسوم به گلزار شهداء می شود. هر فرمان حکومت همان فرمان خداست و سرپیچی از آن، گناه و مستوجب حدّ زدن می باشد. خیلی عجیب است که چنین وحشیانی بدین حدّت و شدت دچار چنان عجب و خودبینی شده اند که انگار خدا را در جیب عقب شلوار گذاشته اند و اینقدر از خودشان مطمئن هستند.

اگر کسی نخواهد در این طویله نکاح دائم کند و برای حکومت بچه درست کند نیات شیطانی دارد و باید سنگسار شود یا شلاق بخورد. اگر کسی بخواهد با کسی حرف بزند باید از حکومت اجازه بگیرد. حتی اگر مردی بخواهد یک عروسک پلاستیکی موسوم به Sex doll از خارج وارد کند و شب های تار را در کنار این عروسک پلاستیکی بگذراند اعدام می شود. اگر زنی بخواهد یک Dildo وارد کند و لحظات تنهائی سترگ خود را با این وسیله پلاستیکی پُر کند نیز اعدام می شود. (اگر باور نمی کنید وارد کنید تا ببینید چه می شود!) هر کاری که به نحوی دور زدن، تخطی، سرپیچی و نادیده انگاری روال نکاح دائم و جفتگیری برای حکومت باشد بلافاصله آنگ شیطانی بودن خورده و با بیرحمانه ترین وجهی با آن برخورد خونینی می شود.

یک نکته

در یکی از این روایات (از وسائل الشیعه) آمده که عده ای از «سعد بن عباد» سوال می کنند که اگر تو به خانه بروی و ببینی همسرت در کنار مردی خوابیده، چه کار می کنی؟

می گوید: «والله من شمشیر می کشم و گردن آن مرد را می زنم.»

این خبر به پیامبر می رسد و پیامبر به او می گوید: «تو بدون اینکه چهار شاهد داشته باشی که خدا آن چهار شاهد را خواسته این کار را میکنی؟»

که او می گوید: «یا رسول الله وقتی که چشم خودم چیزی را می بیند و خدا هم به آن علم دارد، باز هم چهار شاهد می خواهد؟»

پیامبر می گوید: «بله، حتی اگر چشم تو هم دیده باشد، باز چهار شاهد لازم است، چرا؟ چون خداوند در صورتی که چهار شاهد وجود نداشته باشد عمل و فعل مذکور را برای مسلمانان مستور و پوشیده قرار داده است.»

آیا تاکنون فکر کرده اید: آقای پیامبر محترم، به استناد همین حرف خودت، چرا چهار شاهد نمی آوری که جنابعالی شبی را در غار و جاهای دیگر مشاهده کرده ای که به تو این مطالب را گفته است؟ به قول خودت: بله، حتی اگر چشم تو هم دیده باشد، باز چهار شاهد لازم است، چرا؟ چون در صورتی که چهار شاهد وجود نداشته باشد عمل و فعل مذکور برای مردمان مستور و پوشیده می باشد.

خدا دقیقاً چه می خواهد و شیطان دقیقاً چه کار می کند ؟

بدون اِتلاف وقت و بدون مُقدّمه، می خواهیم روشن کنیم که خدا دقیقاً چه می خواهد و شیطان دقیقاً چه کار می کند؟ بنابراین، اصل مطلب را چنین بیان می کنیم: خدا دُنبال حَقّ است و شیطان و دارو دسته اش دُنبال باطل. حَقّ فقط به معنی قانونی و حقوقی آن مطرح نیست. از جمله این که مثلاً می گوئید: «این نهر بین زمین من و زمین همسایه جریان دارد، پس نصف آب آن حَقّ من و نیم دیگر حَقّ همسایه است». در اینجا، حَقّ به معنای قانونی آن، به معنی نوعی احساس درونی از درک حکمت و عدالت، و درست بودن چیزهاست که چندان نیازی به استدلال ندارد. نیز حَقّ در معنای حقوق طبیعی به کار می رود که بین انسان ها مشترک است و همان احساس فوق را بیان می دارد از قبیل: حَقّ حیات که از امور فطری آدمی محسوب می شود یا حَقّ حرف زدن (آزادی بیان) که بدین معنی است که شخصی نمی تواند از حرف زدن شخص دیگری مُمانعت کند، چون حرف زدن در فطرت آدمی است و جلوگیری از آن مثل این است که گلوی فردی را در مُشت گرفته بفشارید و مانع از نَفَس کشیدن وی شوید که طبعاً آن فرد خفه شده و می میرد. در این حالت، مُمانعت از حرف زدن، نه جسم فرد بلکه «روح» فرد را می کُشد و در واقع با این کار آن فرد را به جسم فاقد روحی مُبدّل کرده اید که همانا نقض حَقّ حیات محسوب می شود. این گونه حقوق را حَقّ فطری یا Inalienable Rights (حقوق غیر قابل تفکیک از وجود آدمی) می نامند.

اما بعد، آنچه در رابطه با خدا و شیاطین مورد نظر ماست، مفهوم ساده تر حَقّ و باطل است که به «وجود یا عدم» دلالت می کند. یعنی وقتی می گوئیم فلان چیز وجود و عینیت دارد حَقّ یا حقیقتی را بیان کرده و وقتی می خواهیم چیزی را که وجود یا عینیت ندارد به طرف مقابل بقبولانیم امر باطلی را بیان کرده و در واقع داریم دروغ می گوئیم. شیطان پدر تمام دروغگوهاست. یعنی با اِلقای امور باطل که وجود خارجی ندارند مردمان را فریفته و زیر سُلطه خویش می کشد. در اینجا، چنین معنایی را از حَقّ اراده می کنیم چنانکه گفته اند: حَقّ یعنی وجود عینی، اعم از این که داریم یا غیر داریم باشد و داریم، اعم است از این که واجب الوجود باشد یا غیر واجب الوجود. مطابق این معنی، هر چیزی به علت وجود عینی خود، حَقّ است و آنچه به هیچ نحوی برخوردار از وجود نیست، باطل است.

اکنون می توانیم موضوع را بدین شکل بیان کنیم: آنچه روی زمین واقعیت عینی و وجود دارد حَقّ است و آنچه واقعیت عینی و وجود ندارد باطل است. بر مبنای این امر می توانیم ادامه دهیم و بگوئیم آنچه موجودیت حقیقی دارد حَقّ است و آنچه موجودیت حقوقی دارد باطل است. یعنی در مورد اشخاص:

شخص حقیقی حَقّ است (چون وجود دارد) و شخص حقوقی باطل است (چون وجود ندارد).

بسیاری افراد که با موضوع خدا و آفرینش برخورد می کنند با خود می گویند چطور ممکن است خدایی با اوصاف رحیم بودن و مهربان بودن و غیره وجود داشته باشد و بعد جهانی بیافریند که در آن این همه ظلم و بی عدالتی، بیماری و نقص عضو، درد و رنج، جنگ و کُشتار، گرفتاری و بدبختی و غیره دیده می شود و بدین ترتیب نتیجه می گیرند که خدائی در کار نیست و همه چیز الله بختکی پیش می رود. یعنی هر کی هر کی است و حساب و کتابی در کار نیست و در نتیجه، خودشان هم بر همین منوال زندگی می کنند و دست به هر ظلم و جنایتی می زنند. حالا اگر ما در اینجا روشن کنیم که

خدا چه منظوری دارد و چرا وضع بدین شکل است همه چیز معلوم می شود. ببینید، این دنیا جای آسایش و آرامش نیست و قرار بر این نبوده که همه چیز خوب پیش رود وگرنه چه لزومی داشت که وعدهٔ بهشت را بدهند؟ مهم ترین نکته‌ای که هر فرد روی این سیّاره باید بداند این است که:

این دنیا محل آزمایش و امتحان است تا خوب از بد جدا شود سپس خوب ها به بهشت و بدها به دوزخ می روند.

یعنی اینجا جای آرمیدن و لَهوَوَلَعِب نیست، بلکه هر حرکتی که واقع می شود و هر حرفی که گفته می شود یک حساب و کتابی دارد و برای آزمایش و امتحان است. اگر قرار بود که هیچ شرّ و بدی در این دنیا پدید نیاید از کجا معلوم می شد چه کسانی به دُنبال اهل شرّ (و به تَبَع آن، به دنبال اشخاص حقوقی باطل) هستند و چه کسانی اینچنین نیستند؟

اجازه بدهید با تصویری این مطلب را مُجَسّم کنیم. دنیا را همچون یک بازی کامپیوتری در نظر بگیرید. صحن این بازی با کاشی مَفروش شده و زیر برخی از کاشی ها یک چاله یا تَلِه (trap) قرار دارد. حالا شما به شکل طبیعی و برهنه بدون این که هیچ لباسی به تن داشته باشید در متن این جهان پرتاب شده اید.



راه برنده شدن در بازی این است که آیا می توانید همان طور که طبیعی و برهنه در صحنهٔ بازی پرتاب شده اید به همین شکل، یعنی طبیعی و برهنه، خود را به درب خروجی برسانید یا خیر.

در این بازی، شما باید مَحْوَطَهٔ بازی را از درب ورودی تا درب خروجی بپیمائید بدون این که درون تَلِه هایی که در این صحنه کار گذارده شده بیافتید. اگر درون هر یک از چاله ها بیافتید، در قعر هر چاله، انواع موجودات اهریمنی به سر می‌برند که بلافاصله «یونیفورم» خود را به شما می پوشانند و شما «یکی از آنها» می شوید و دیگر «خودتان» نیستید. باید با احتیاط قدم بردارید و از یک کاشی به کاشی بعدی بروید. اگر روی هر کاشی که زیر آن تله هست قدم بگذارید، بلافاصله کاشی پائین رفته و درون چاله می آفتید. این چاله ها (مثل تشکیلات مذهبی) برخی بسیار تاریک، تودرتو و پیچیده هستند و اگر در آنها بیافتید شاید تا آخر عُمر نتوانید یونیفورم اهریمنی را از تن خارج کرده و خود را بیرون بکشید و چون وقت بازی (یعنی طول عُمر شما) محدود است، باید بسیار تَقَلّا کنید تا خود را از چاله یا چاه بیرون کشیده و بتوانید همان طور که وارد شدید، یعنی برهنه و طبیعی، به درب خروجی برسید. این بازی بسیار مشکل است چون در جریان بازی همه چیز مرئی و هویدا نیست بلکه اصل آن موجودات اهریمنی به چشم شما نمی آیند و نامرئی هستند و شما فقط کارگزاران و نمایندگان آن موجودات را می بینید و چون این ها از نظر شکل ظاهری شبیه آدمیزاد هستند متوجه نمی شوید که در واقع با شیاطین سرو کار دارید. پس می بینید که کار مشکل است و مانند این است که بخواهید از روی پُلی که به باریکی مو و به تیزی شمشیر باشد عبور کنید و خود را به آن طرفِ دَرّهٔ آتش برسانید. به هر حال، اگر موفق شوید و بتوانید خود

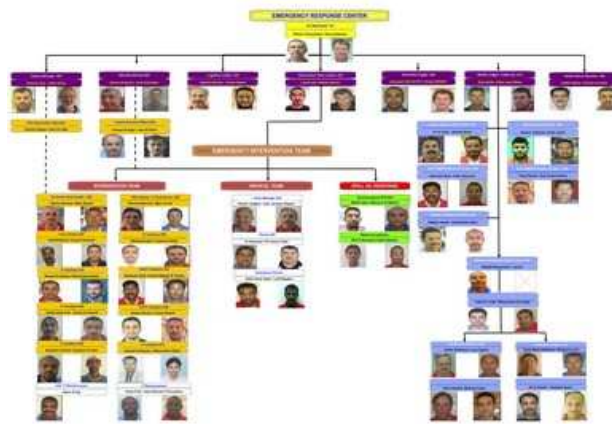
را به درب خروجی برسانید بدون اینکه یونیفورم یکی از این تشکیلات بر تن شما باشد، برنده شده و جایزه را دریافت می‌کنید.

می‌بینید که در این امر چندان مُختار هم نیستید و بسیاری از این تشکیلات اهریمنی به زور و اجبار هم که شده یونیفورم خود را بر تن شما می‌پوشانند تا شما هنگام رسیدن به درب خروجی واجد شرایط لازم نباشید و در امتحان مردود شوید. این یونیفورم‌ها که شما حین عبور از صحنه بازی مجبور به پوشیدن آنها می‌شوید یک معنی دارد و آن اینکه دیگر شما یک شخص حقیقی نیستید بلکه «عضوی از بدنه یک شخص حقوقی» شده اید و ماهیت حقوقی یافته اید. فرشتگان خدا آن طرفِ درب خروجی نشسته‌اند و به محض خروج، نگاه می‌کنند ببینند آیا برهنه هستید یا یونیفورم به تن دارید و در حالت اول شما را به سمت بهشت و در حالت دوم به سمت دوزخ هدایت می‌کنند. خدا (به گفته قرآن) هر گناه و خطایی را در این دنیا می‌بخشد فقط یک چیز را نمی‌بخشد و آن «شِرک» است. شِرک یعنی این که در امور جهان جز خدا چیز دیگری را هم شریک بدانید و نیروی دیگر یا تشکیلات دیگری را هم در تعیین سرنوشت خود مؤثر بپندارید. تقریباً همه انواع شِرک با اشخاص حقوقی سروکار دارند و اشخاص حقوقی خود امور باطلی بیش نیستند که در ادامه بیشتر توضیح می‌دهیم.



هر یونیفورمی که به تن شما برود و شما را تا حدّ زیادی در اختیار یک سازمان یا تشکیلات قرار دهد به معنی از دست دادن شخصیت حقیقی و کسب یک شخصیت حقوقی و در نتیجه باطل است و شما در امتحان مردود شده اید.

موضوع خیلی ساده است. فرض کنید شما در تشکیلات پلیس یا ارتش، یک اداره دولتی، یک شرکت خصوصی، یک تشکیلات مذهبی و غیره انجام وظیفه می‌کنید. این تشکیلات یک شخص حقوقی است یعنی موجودیت حقیقی و واقعی ندارد بلکه یک ساختار اداری «هرمی» می‌باشد که زمانی توسط «یک فردی» تعریف شده و دستورات از بالا به پائین صادر می‌شود و یک «چارت سازمانی» خاص دارد که پست سازمانی افراد، وظایف مربوط به هر پست، روابط اداری بین آن افراد (پست‌ها) و سایر مسائل سازمانی را مشخص می‌کند.



شما در این چارت، یک جای خاص، عنوان و سمت خاص، وظایف ویژه و غیره دارید و روابط شما با سایر افراد (سایر پُست ها) طبق این چارت سازمانی (یعنی توسط برنامه ریز سازمان) تعریف شده و انجام می گیرد. اگر شما بخواهید رابطه ای بجز روابط تعریف شده اداری با فردی برقرار کنید، این یک «تخلّف اداری» و یک مسئله انضباطی محسوب می شود و شما «توبیخ اداری» و تنبیه یا جریمه می شوید. مثلاً اگر شما در پُست معاونت پژوهشی ارتش قرار دارید و بخواهید بروید در اتاق بایگانی با بایگان گپ بزنید یا بروید داخل بخش حسابداری و دفاتر شرکت را دزدکی نگاه کنید، این یک تخلّف اداری بسیار ناجوری محسوب می شود و عواقب سختی خواهد داشت. چرا؟ چون در چارت سازمان و برای پُست شما هیچ رابطه‌ای با بایگانی یا حسابداری تعریف نشده و شما نمی توانید سر خود چنین روابطی برقرار کنید و در غیر این صورت تنبیه می شوید. شما فقط می توانید طبق روابطی که در چارت سازمان تعریف شده با دیگران ارتباط برقرار کنید، مثلاً در پُست معاونت پژوهشی ارتش می توانید به آزمایشگاه رفت و آمد کنید یا با بخش پژوهش یک شرکت تسلیحاتی در خارج کشور مکاتبه نمایید. علاوه بر این که روابط شما کاملاً محدود و موقّت به چارت سازمانی است، در عین حال اعمال و کردار شما هم در قید همین برنامه است و باید دستوراتی را که از بالا می رسد بدون چون و چرا اجراء نمایید و نیز دستورات خود را به رده پائین تر انتقال دهید و گرنه تخلّف اداری محسوب می شود و تنبیه می گردید.

می بینید که این سازمان، تحت چارت سازمانی آن که روزی «یک فردی» تعریف کرده، به کار خود مشغول است و شما فقط مثل یک پیچ و مهره یا یک آهرم هستید که در ماشین عظیم تشکیلات سازمان مانند سایر پیچ و مهره ها و آهرم ها و چرخ دنده ها در حال انجام وظایف خود می باشید و کار دیگری نمی توانید بکنید. دستورات از بالا صادر می شود و شما باید اطاعت کنید. اعمال، رفتار، گفتار و روال زندگی شما را سازمان تعیین می کند و کلیه امورات شما تحت فرمان آن می باشد و به زبان دیگر، شما جزئی از سازمان هستید و «یکی از آنها» به شمار می آید و دارای ماهیت حقوقی سازمانی بوده و یونیفورم آن را به تن دارید. آیا اگر پس از مرگ یقه شما را بگیرند و بگویند این سازمانی که در آن بودی یک تشکیلات شیطنی (و حقوقی باطل) بود و اکنون تو را به جهنّم می فرستیم، می توانید بگوئید که مأمور بودیم و معذور، و از آن سازمان درخواست کنید که بیاید جلو و به جای شما جواب داده و حساب و کتاب پس بدهد؟

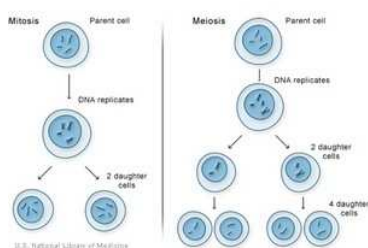
پاسخ پیروان مذاهب و از جمله آنچه در ایران می گذرد به این پرسش «بله» است. یعنی می پندارند که این سازمان ها و تشکیلات باطل (یعنی فاقد وجود حقیقی) در روز قیامت و صحرای محشر هم همچنان پابرجاست و رؤساء و برنامه ریزان سازمان و بدنه سازمان در روز قیامت همچنان برقرار می باشند و سازمان فی الحقیقه و برآستی می آید جلو و به جای

اعضای سازمان جوابگو می باشد. در حالی که مثلاً در کتاب قرآن به صراحت و به کرات می خوانیم که کَلِيَّةُ اشخاصِ حقوقی در روز محشر مُنحل و تصفیه شده و ناپدید می گردند و هرگز هیچ شخص حقوقی قدم به صحرای محشر نخواهد گذارد. در اینجا برای اینکه سخن به درازا نکشد از قرآن مثال نمی آوریم و علاقمندان می توانند خود، این مطالب را که مکرر تکرار شده در این کتاب بیابند و کار دشواری نیست.

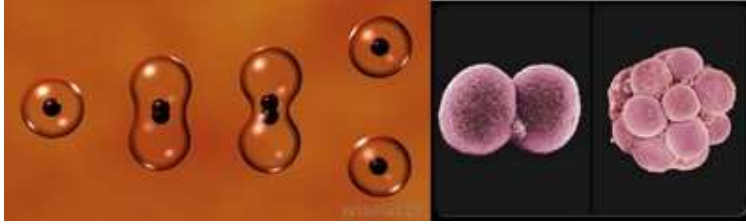
این بسیار مهم است که بدانیم: در صحرای محشر و در روز قیامت، هیچ شخص حقوقی وجود ندارد و فرشتگان خدا فقط با اشخاص حقیقی سروکار دارند و به این اهمیت نمی دهند که در دنیا در چه تشکیلاتی به سر می بُردید و به صورت یک شخص حقوقی (دارای فلان سمت و مقام) با شما برخورد نمی کنند بلکه فقط خود شما هستید که یگانه و تنها باید جواب اعمال خود را بدهید و هر قدر این طرف و آنطرف بدوید و فریاد بزنید تا آن تشکیلات حقوقی که در دنیا برای شما خانه و زندگی و خودرو و مقام و شهرت و غیره فراهم کرد بیاید و جواب اعمال شما را (که به سبب فرمانبرداری از آنها انجام می دادید) بدهد، هیچکس پیدا نخواهد شد و دست شما خالی می ماند زیرا کَلِيَّةُ اشخاصِ حقوقی در روز قیامت مُنحل و تصفیه می شوند و مُطلقاً وجود خارجی نخواهند داشت تا بیایند به جای شما جواب بدهند. این دقیقاً بر عکس چیزی است که مذهب یون و بویژه دین اسلامی که می بینید و جمهوری اسلامی تجویز و توصیه می کند.

اکنون که با وضعیت اشخاص حقوقی آشنا شدید و دانستید که شخص حقوقی یک موجودیت واقعی نیست بلکه فقط طبق خواست برنامه ریزان سازمان و چارت سازمانی پدید می آید و عملاً یک چیز باطل است، اکنون برای ادامه مطلب با کمک استعاره ای از زیست شناسی به بقیه داستان می پردازیم.

می دانید که در تولید مثل سلولی، یک سلول از وسط به دو نیم شده و سپس به تدریج به دو سلول تبدیل گردیده و دو سلول مستقل پدید می آید که سپس از هم فاصله گرفته و جدا می شوند. این سلول های نوپدید، هر یک موجود کامل و تمامی محسوب می شوند و در واقع «یک واحد حیاتی» را تشکیل می دهند که می تواند به خودی خود و بدون وابستگی با دیگری به زندگی ادامه دهد.



نکته اینجاست که در موجودات غیر انسانی و بلکه ضد بشری که بدنه حکومت جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند (یعنی خاندان عصمت و طهارت) و نیز اصولاً در قوم عرب، ترک و بسیاری اقوام دیگر که تحت برنامه دگرگونی سطح مولکولی و یوجنیک Eugenics شیاطین و بیگانگان فضایی در دوران باستان قرار داشته اند و مثالهایی از آن را در بخش دوم بیان کردیم این تقسیم سلولی درست انجام نمی شود. بدین معنی که این موجودات هرگز درست تقسیم نشده و از همدیگر جدا نمی شوند بلکه همواره به یکدیگر چسبیده اند و معادل آن در علم زیست شناسی این است که سلول ها تقسیم شده ولی هرگز زندگی مستقلی را دنبال نکنند و همیشه مسائل حیاتی آنان به یکدیگر مرتبط باشد (مثل سلولهای یک اندام خاص یا اعضای یک شخص حقوقی) که این تا پایان عمر ادامه دارد.



در سمت چپ یک سلول به دو سلول مستقل تقسیم می شود که هریک از نظر حیاتی استقلال دارند و به زندگی عادی ادامه می دهند. در سمت راست، این سلول ها پس از تولید مثل همچنان به هم چسبیده اند گویی که اصلاً تولید مثل صورت نگرفته باشد و از نظر حیاتی و ادامه زندگی کاملاً به یکدیگر وابسته می باشند.

برای نمونه، ژنرال های آمریکائی در حمله به عراق در 20 مارس 2003 با شگفتی متوجه این به هم چسبیدگی اعراب شدند و آن را Arab rule of five یا قاعده خمس عرب نام نهاده بودند بدین ترتیب که عراقیان به آنان حالی می کردند اصل، رَحْم است (مُعَادِلِ «در نظام ما، خانواده اصل است» یعنی مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی) یعنی افراد توسط یک رَحْم به یکدیگر وصل هستند و جدایی ناپذیر می باشند. عراقیان به آمریکائی ها توضیح می دادند که اعراب از ناحیه رَحْم به یکدیگر وصل بوده و فی المثل اگر یکی را بکشند کسانی که از ناحیه رَحْم به وی متصل هستند می آیند و انتقام وی را می گیرند که «أرحام» وی و نیز «اولیاء دم» نامیده می شوند. آنان می گفتند: «من و پدر و برادرم علیه پسر عمو - و من و پدر و برادرم و پسر عمویم علیه غریبه» یا «غیر» که واژه «غیرت» هم از اینجا می آید. منظور از غیر کسی است که جزو ارحام (یعنی فامیل) طرف نباشد. به عبارت دیگر، این موجودات چیزی به نام عدل و داد و حق و ناحق نمی شناسند بلکه «اصل» برای آنها اتصال از ناحیه رَحْم (یا به قول جمهوری اسلامی «خانواده») می باشد و همگی از این ناحیه به یکدیگر چسبیده اند و غیر قابل تفکیک می باشند. اگر برادری کشته شود، اگر پدری مورد اهانت قرار گیرد، اگر کسی با دختری یا خواهری خارج از قید نکاح دائم مُجامعت کند؛ این موجودات غیر انسانی بلافاصله از حالت معمول خارج می شوند (به علت پروفایل ویژه اِندوکرین در پلاسمای خون که توسط آنچه و بیگانگان فضایی طراحی شده) و شدیداً عصبی یا غیرتی شده و بلافاصله چند نفر از ارحام (فامیل) خود را جمع آوری کرده و به قبیله طرف مقابل هجوم می برند و هر چه بدست بیاورند تخریب و نابود نموده و آتش می زنند، افراد آن قبیله را اسیر می گیرند و به زنان تجاوز جنسی می کنند (که همین عدم رعایت اعتدال و عدم تحقیق و بررسی قانونی برای دانستن این که حقیقت امر چه بوده و آیا برادر یا پدر مزبور در واقع گناهکار اصلی بوده یا دختر به میل خود مجامعت کرده یا خیر، و غارت و گشتار فراوان به خاطر یک حادثه گاه بی اهمیت موجب شده بود آیات قصاص بر عرب نازل شود تا شاید کمی کوتاه بیایند). این البته مُنحصر به عرب نیست کما اینکه در بنی اسرائیل به خاطر تجاوز جنسی به دو مسافر مرد که به قبیله ای از بنی اسرائیل سفر کرده بودند قوم آن دو نفر حمله گسترده ای صورت داده و تمام هست و نیست قبیله متجاوز را ویران و صدها نفر را به خاک سیاه می نشانند هرچند که در تورات برای آنان حکم قصاص مُقرر شده بود. درست است که امروز تراکم جمعیت این موجودات غیر زمینی را بیشتر در ناحیه خاورمیانه، آسیا و آفریقا مشاهده می کنید ولی همین چند صد سال پیش (یعنی قبل از انقلاب صنعتی) به عقب، این وضعیت هزاران سال بود که در سراسر سیاره زمین ادامه داشت و تصور نکنید که مثلاً اروپائیان یا آمریکائیان قدیم هم موجودات «بی غیرتی» بوده اند.

برای تجسّم بهترِ مطلب، نمونه یک دخترِ آزادِ نُرمال و استاندارد انسان را با مثلاً «دختر» این موجودات مقایسه می کنیم. منظور از دخترِ آزاد، دخترِ غربی نیست چون آنها هم به شکل مُشابهی اسیر این قضیه هستند که متأسفانه به علّت کمبود وقت جای توصیف آن در این کتاب نیست و شاید بعدها در این باره صحبت کنیم چون مطلب، بسیار مُفصّل و فنی می باشد. پس در اینجا منظور ما یک دختر استاندارد انسان است که ماهیت حقوقی ندارد و یک شخص حقیقی محسوب می شود.

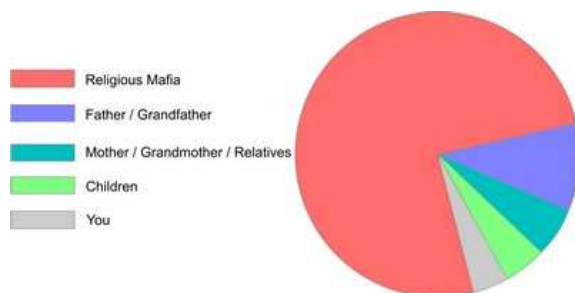


در سمت راست یک دختر بالغ و عاقل را می بینید که آزاد و سرفراز روی سطح سیّاره در هماهنگی کامل با محیط زیست به سر می برد، از هیچکس دستور نمی گیرد و فقط تابع قانون مدّنی است و حقّ و ناحقّ را می شناسد. در سمت چپ یک مثلاً دختر را می بینید که از ناحیه رَحْم به دیگران چسبیده است (همچنان که بقیّه شان هم به یکدیگر چسبیده اند) و مانند بنده و برده صغیر و مهجوری که هیچ سودی به صاحبش نرساند، فقط به شکل یک ماشین انجام وظیفه می کند و چیزی به نام عدل و داد نمی شناسد و تنها چیزی که می فهمد، تفاوت بین مَحْرَم و نامَحْرَم می باشد.

آیا شما با عقل سلیم می پذیرید که فرد سمت راست را یک دختر بنامید و فرد سمت چپ را هم یک «دختر» محسوب کنید؟ آیا موجودی که از چند سمت وسو از ناحیه رَحْم به دیگران چسبیده و هر جا می رود این چسبندگی و وضعیّت حقوقی را با خود یدک می کشد می توان یک انسان نامید؟ در عین حال، این موجودات که مانند عکس فوق، تعداد زیادی پارچه به سَرُوتن خود پیچیده اند ظاهراً خوشحالند که «نامَحْرَم» تن و بدن آنها را ندیده و از این امر کاملاً اطمینان دارند. در حالی که وقتی به منزل و اتاق خود باز می گردند و این پارچه ها را از تن خارج می کنند، تعداد کثیری از اجنه و شیاطین آنجا نشسته اند و راحت تن لُخت آنها را بازدید می کنند و هر کار که در تختخواب یا حمام و غیره انجام دهند را با دقّت تماشا می کنند! یعنی این ها تن و بدن خویش را از هم نوع خود پنهان کرده اند ولی در معرض دید زدن اجنه قرار می دهند و هیچ مُشکلی از این بابت ندارند. ظاهراً اجنه و شیاطین برای این ها نامَحْرَم نبوده و مَحْرَم محسوب می شوند!

جالب اینکه مردانی که دستشان از همه جا کوتاه است و حتّی به یک عروسک پلاستیکی هم بند نیست، وقتی می بینند که شیاطین این مثلاً دخترهای تحت اسارت و واجد ماهیت حقوقی را به آنان معرفی می کنند تا اجباراً مُرتکبِ نکاح دائم شوند، در آرزوها و رؤیاهای خود اینطور می بینند که سرانجام دختری را به چنگ آورده و می توانند با او تا آخر عمر مُجامعت کنند و دختر کاملاً در اختیار آنهاست. در حالی که این آرزوی باطلی بیش نیست. دختر مزبور یک موجود

مُسْتَقِل و جداگانه نیست که تصوّر می کنید در بست در اختیار شما قرار دارد بلکه یک «شخص حقوقی» است به ترتیبی که در شکل ملاحظه می کنید.



نمودار تقریبی سهامداران مالک وجود «دختر» به نسبت تعداد سهامی که در اختیار دارند، ترسیم شده است. می بینید که شما کمترین سهام را در اختیار دارید و بقیه همگی بر شما اولویت دارند.

همان گونه که ملاحظه می کنید، این دختر یک ماهیت حقوقی دارد و یک شرکت Incorporated می باشد. سهامدارانی که در وجود این دختر سهم دارند در شکل دیده می شوند. بزرگترین سهامدار البته تشکیلات مذهبی اهریمنی است که مالک حقیقی دختر محسوب می شود. سپس ارحام (فامیل) دختر هستند که هر یک به نسبت خود سهامی را در اختیار دارند و بعدها بچه ها هم به این سهامداران اضافه می شوند. این سهامداران به نسبت تعداد سهامی که دارند بر وجود دختر مالکیت دارند و نیز به همان تعداد، صاحب «رای» هستند و هر یک بنا به اقتضاء در مورد دختر نظری می دهند و شیوه پندار، گفتار، و رفتار وی را معین می کنند و برای دختر تکلیف تعیین می کنند. پس بدانید پس از هزار گرفتاری و شرط و شروط و عقد قرارداد، چیزی را بدست آورده اید که فقط خیال می کنید مال شماست و بیهوده شادمان نشوید. در حقیقت شما یکی از سهامداران جزء و بسیار بی اهمیت در این برنامه هستید و نقش شما منحصراً به حامله کردن دختر و سپس مراقبت از وی و پرورش فرزندان است که تشکیلات مذهبی شدیداً برای جنگیدن، نگهداری، کلفتی و امور جاری کشور نیاز دارد. تشکیلات مذهبی با بلوکه کردن دختران و در اختیار شما قرار دادن آنها در چارچوب انحصاری نکاح دائم، فقط اهداف خود را دنبال می کند و برای کارایی هر چه بیشتر این برنامه، زنان را فقط به ماشین تولید و پرورش بچه برای خود تقلیل داده و شما در واقع فقط «مُتصدی» این ماشین هستید.



ماشین و آپراتور و تولیدات (بچه) به رنگ نارنجی.

فَرِیب بزرگ آنجاست که آنچه تحویل شما شده یک «دختر» نیست، بلکه یک ماشین بی روح و بی عاطفه و بی احساس است که کارش فقط تولید و پرورش و تحویل بچه به خاندان عصمت و طهارت می باشد (فراموش نکنید که همین چند دهه پیش به عقب، حتّی چهره و اندام وی را نمی توانستید قبل از نکاح دائم ببینید و زنی از ارحام شما باید می رفت، می دید، و برای شما تعریف می کرد) و اگر می بینید این ماشین با شما خوش و بِش می کند، کنارتان می نشیند و لبخند می زند، آشپزی می کند، رُفت و روب و خانه داری می کند، فقط و فقط بدین سبب است که شما به اصل نکاح دائم پایبندید لیکن شما با خوش خیالی می پندارید که او شما را «دوست» می دارد و این کارها را دارد برای شما می کند! امتحان کنید ببینید اگر روزی به وی اظهار کنید به اصل نکاح دائم پایبند نیستید یا علائمی دالّ براین معنا به وی نشان دهید چطور بلافاصله از این رو به آن رو شده، لبخندها ناپدید گشته و آخم و خشونت جای آن را می گیرد. اگر طلاقش بدهید برای او هیچ مسئله مُهمّی نیست چون این یک ماشین است و فقط برنامه ریزی ای که درون وی شده را پی میگیرد و چنانچه فرد دیگری ببیند که به اصل نکاح دائم پایبند باشد بلافاصله خود را در اختیار وی قرار داده و نکاح دائم انجام می شود.

اصولاً دوست داشتن چه ربطی دارد به نکاح دائم؟ مگر هر کس دیگری را دوست دارد باید بلافاصله نکاح دائم کند و به تولید بچه برای خاندان عصمت و طهارت پردازد؟ بچه درست کردن چه ارتباطی دارد با دوست داشتن و عشق ورزیدن و حال کردن؟ شما در حقیقت وسط یک زندگی رُویایی «سیندرلایی» یا یک Matrix به سر می برید. اگر بانگ ناقوس در نیمه شب شنیده شود می بینید که چطور کالسکه طلایی، اسب های اَصیل، پیشخدمت های دستکش بدست و غیره تبدیل به کدو حلواوی، موش، خیار و گوجه می شوند و جواهر گرانبهایی که در دست کرده اید و به خود آویخته اید مُبَدّل به خاکستر می گردد.



پس بیهوده خیال پرداز می کنید چون این موجودات غیر انسانی و دچار دگرگونی در سطح مولکولی، شما را دوست ندارند بلکه «نکاح دائم» را دوست دارند و به خاطر آن هر کاری می کنند. یادتان نیست تا موقعی که «تسلیم» نشده بودید و به نکاح دائم رضا نداده بودید همین دختر چطور با سردی و بی اعتنایی و یا با محبّت تَصَنُّعی برای کشاندن شما به وسط دام با شما رفتار می کرد؟ آنچه سردی را به گرمی و بی اعتنایی را به لبخند مُبَدّل کرد خود شما نبودید بلکه «تسلیم و گردن نهادن» شما به نکاح دائم بود.

نمونه هایی از این دست در جریان زندگی روزمره بسیار است. از جمله می توان از بنی اسرائیل مثال آورد و به حَرَمَسَرای شائول اشاره کرد که در پی نبردها و جنگ و گریز طولانی، به دست داوود (پدر سلیمان) افتاد و وی هزاران زن درون حرمسرا را تصاحب کرد. این زنان هیچ اهمیتی به عَزَلِ شائول نمی دادند چون اصلاً وی را دوست نداشتند بلکه دنبال همان زندگی در قصر بودند و در واقع تخت سلطنت را می پرستیدند نه اینکه گوشه چشمی به شائول داشته باشند. لذا با

پیروزی داوود همگی دور وی جمع شده و روال حرمسرا بدون وقفه ادامه یافت انگار نه انگار که تا دیروز همین «محبّت‌ها و لبخندها» را تحویل شائول می دادند. همین داوود پیامبر خداپرست، به آن لشکر زن در حرمسرا اکتفا نکرده و عاشق زن شوهرداری شد و برای آن که شوهر را از سر راه بردارد، دستور داد وی را به خطّ مُقَدَّم جبهه جنگ اعزام کنند و آن بدبخت در هجمه دشمن گشته شد (یا مأموران طبق فرمان داوود وی را گشتند و به گردن دشمن انداختند)، تا این مرد خدا با آسودگی کامل همسرش را هر شب در بر بگیرد.

یک نمونه دیگر داستان فریدون و ضحاک ماردوش می باشد. ضحاک علاوه بر حرمسرای خود، دختران جمشید به نام شهرزاد و آرنواز را در اختیار گرفته بود. وقتی فریدون بر ضحاک چیره شد، طبق معمول حرمسرای وی را هم به غنیمت برد و این دو خواهر انگار نه انگار که تا دیروز در آغوش ضحاک به سر می بُردند، با اشتیاق کامل یکی در جانب چپ و دیگری در جانب راست فریدون نشستند و به معاشره با وی مشغول شدند گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده است. هر کس بگوید آنها جبراً در خدمت ضحاک بوده اند و چاره نداشتند بدانند که اگر آنان با ضحاک درستی کرده و از اظهار لطف خودداری کرده بودند، ضحاک همان شب اول آنها را سر بُرده بود و چندان هم پخمه نبود که لبخند واقعی را از دروغین تشخیص ندهد. وانگهی ضحاک که رفت چه اجباری بود که کنار فریدون بنشینند. پس بدانید آنها هم در حقیقت تخت و تاج را می پرستیدند و کاری به اینکه چه کسی بر آن تخت جلوس کند و آن تاج را بر تارک نهد نداشتند.



در شکل بالا این موجودات را مشاهده می کنید که می توان آنها را به یک کیسه زباله پلاستیکی مشکی تشبیه کرد که سرش را بسته باشند و دو پا هم داشته باشد و راه برود. آیا این موجود که می بینید مانند بادمجان به نظر می رسد هیچ شباهتی به آدمیزاد دارد؟

از سوی دیگر در شکل زیر یک فضانورد در محیط کره ماه دیده می شود که لباس فضایی به تن دارد. علت پوشیدن این لباس فضایی آن است که محیط مزبور یعنی روی سطح ماه آنچنان با حیات آدمی متضاد است که باید محافظت زیادی از اورگانیزم انسانی در قبال محیط بسیار نامناسب سطح ماه به عمل آورد و در نتیجه شکل فضانورد به این هیأت که می بینید در می آید. حال وضعیت این موجودات را که روی سطح زمین قرار دارند با فضانورد فوق الذکر مقایسه کنید. می بینید که آنها هم چیزی شبیه لباس فضایی به تن دارند گوئی محیط عادی و طبیعی سطح سیاره زمین برای آنان یک محیط بسیار نامناسب می باشد و خود را در نوعی زره محافظت کرده اند. در کنار این موارد هم نمایشی از دختران نرمال آفرین محسوب نمی گردد بلکه کاملاً با متن محیط زیست هماهنگی دارند. همین مقایسه بصری و ساده کافی نیست تا ناظر متوجه شود با موجودات غیر زمینی و بیگانه ای سروکار دارد که محیط سیاره زمین برای حیات شان نامناسب می باشد و اهل این سیاره نیستند و مانند فضانورد روی ماه، در لباس پیچیده ای خویش را محافظت نموده اند؟



کانون شیطانی خانواده

پس تا اینجا گفتیم دنیا محل آزمایش و امتحان است و طبعاً شرّ هم در آن وجود دارد تا معلوم شود چه کسانی به دنبال شرّ و چه کسانی در جستجوی رستگاری هستند. توضیح دادیم نجات و رستگاری فرد مشروط بدین است که در طول حیات خود در تله اشخاص حقوقی نیافتد و استقلال خویش را حفظ کند چون فقط خودش باید پای حساب و کتاب و جواب اعمالش را بدهد و طبق بیان قرآن، چشم و گوش و قلب و غیره همگی مسئولند. یعنی فرد، مسئول آنچه می بیند و می شنود و می جوید است و **نمی تواند این مسئولیت را به دیگری واگذار کند** و نمی تواند بگوید مأمور و معذور بوده و یک شخص حقوقی نباید به جایش جواب بدهد چون در قیامت اشخاص حقوقی وجود ندارند و چون موجود نیستند چطور می توانند بیایند به جای کسی حساب و کتاب پس بدهند.

حالا می خواهیم بدانیم اصلاً علت این اصرار عجیب تشکیلات مذهبی برای اقامه نکاح دائم و تولید بچه در چارچوب خانواده هسته ای یا گسترده چیست؟ گفتیم که پیگیری شدید حکومت مذهبی و مافیای شیطانی باستانی از دیرباز در راستای تقلیل دادن زنان به ماشین های تولید و پرورش بچه برای خود بوده تا آنها را برای افزایش جمعیت خود، جنگیدن با قبائل مجاور، نگهبانی، کلفتی و نوکری خاندان عصمت و طهارت و نیز سایر امور جاری کشور بکار گیرد. خوب، این بچه درست کردن را به روش های مختلف می توان انجام داد و مثلاً با تلقیح مصنوعی در یک مؤسسه (چیزی شبیه مُرغداری) دائم بچه (جوجه) تولید کرد. پس چرا این تشکیلات اینقدر مُصرّ است این کار حتما در چارچوب نکاح دائم و ساختار خانواده صورت گیرد؟ پاسخ این است که همانطور که قبلاً شرح دادیم، خانواده برای این تشکیلات اهمیت بسیار فراوانی دارد از آنجا که خانواده همان نهادی است که برنامه ریزی های لازم به روش کنترل ذهن با آزار دادن Trauma-based mind control تحت رابطه Handler با Slave با مشارکت ارحام (فامیل) بچه صورت می پذیرد. **آنها به خانواده احتیاج دارند** چون بچه طیّ سالیان دراز در این نهاد تحت برنامه ریزی توده عصبی قرار می گیرد و برنامه لازم برای تداوم حکومت و سلطه تشکیلات مذهبی و مافیای باستانی در درون نهاد خانواده در وجود بچه برنامه ریزی می شود.

هر پژوهشگری که در این باره مطالعه کند بدون تردید بدین نتیجه می رسد که وجود خانواده در چارچوب نکاح دائم از دوران باستان تا کنون، و به تبع آن رواج شیرک و کُفر و پدید آمدن مافیاهای خانوادگی و قبیله ای، موجب 80 الی 90 درصد تمامی قانون شکنی ها، پایمال کردن حقوق حقه مردم، فساد اداری و اجتماعی، رُشه خواری، درگیری ها و جنگ ها، جرائم و جنایات، مشاجرات و زد و خوردها، چاقو کشی و جدال، ضرب و شتم و مجروح شدن افراد، اخاذی، آدم ربائی،

سرقت، قتل، شکنجه، تجاوز جنسی (به سبب منع دسترسی به دختر توسط خانواده)، تجاوز به حقوق بشر، درد و رنج شدید، نومیدی و درماندگی، تخریب روحیات، دروغ‌گویی و فریبکاری، گشتار بی رویه دختران و زنان، مصائب و بدبختی های عظیم و حتی اعتیاد، بیماری، و مرض جسمی و روحی می باشد. به عبارت دیگر، این بودجه های عظیم که در جهان صرف مبارزه با فساد، جرائم و جنگ می شود همگی در طول تاریخ بشر به هدر رفته است و هیچ نتیجه ای عاید نمی گردد زیرا:

ریشه تمام بدبختی ها و گرفتاری های بشر در ساختار خانواده و ذات نکاح دائم نهفته

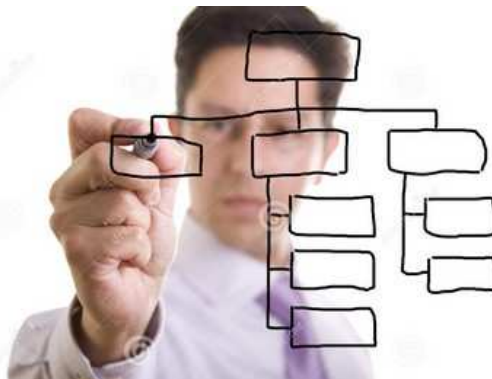
و تا ریشه کنده نشود، هرس کردن بسیار گرانبه‌تر شاخه های این درخت کاملاً بی ثمر می باشد. تا ریشه شجره خبیثه خانواده کنده نشود باید همیشه در ترس و وحشت و در میان قتل و خون به سر برید و دائم بر میزان تسلیحات و تعداد پادگان ها، زندان ها و مراکز پلیس بیافزایید و این داستان هرگز تمامی ندارد.

حالا ببینیم چرا خانواده در چارچوب نکاح دائم، در حقیقت یک نهاد شیطانی است و در واقع شیطانی ترین نهاد ممکن می باشد. همان طور که در بالا شرح دادیم بدترین اتفاقی که ممکن است برای یک فرد در دنیا بیافتد این است که از حالت آزادی و استقلال فطری یعنی شخص حقیقی خارج شده و در دام یک شخص حقوقی گرفتار شود. بدترین و دهشتناک ترین شخص حقوقی که فرد ممکن است در دام آن اسیر شود خانواده است. خانواده به عنوان یک واحد سازمانی دولتی، یک نهاد حقوقی است که دارای چارت سازمانی خاص خود بوده و پست هایی در آن تعریف می شود. هریک از این پست ها عنوان خاص خود را دارد و برای آن وظایف ویژه ای تعریف شده است. در ضمن، روابط بین این پست ها نیز در چارت سازمانی مشخص شده است. توجه کنید که تمام این اقسام، یعنی پست ها، عناوین این پست ها و روابط بین این پست ها در چارت سازمانی خانواده توسط «یک فردی» یک روزی تعریف شده است. بچه وقتی چشم باز می کند بدون این که خود خواسته باشد در میان یک «واحد سازمانی» (که به آن «خانه» می گویند) قرار دارد و اطراف وی را افرادی گرفته اند که در حقیقت هیچ رابطه خاصی با هم و با وی ندارند مگر همان روابطی که چارت سازمانی تعیین نموده است. یعنی بچه از همان ابتدای کار و به شکل زوری در یک شخص حقوقی قرار دارد که در آن، روابط بین محارم، اهم امور زندگی به شمار می رود و «شیرک» و «مشرک بودن» از همان روزهای اول زندگی به بچه آموخته می شود. همان گونه که می دانید تمام امور در این تشکیلات با زور پیش می رود.

به عبارتی بچه چشم باز می کند و خود را در یک واحد سازمانی، میان کارکنان سازمان می بیند که هر یک پست و سمتی دارند و عنوان شغلی مشخصی داشته و روابط سازمانی آنها در چارت سازمانی خانواده که روزی «یک فردی» طراحی کرده تعیین شده است. او در اتاق یک اداره دولتی میان کارمندانی قرار دارد که هریک پشت میز خود نشسته اند. وقتی به اطراف می نگرد می بیند روی هر میز یک پلاک قرار دارد و بر روی آن عنوان پست سازمانی آن شخص به چشم می خورد. مثلاً عناوین سازمانی این افراد بدین قرار است: عنوان پست سازمانی = پدر، عنوان پست سازمانی = مادر، عنوان پست سازمانی = برادر، عنوان پست سازمانی = خواهر، عنوان پست سازمانی = عمو، عنوان پست سازمانی = خاله، عنوان پست سازمانی = دایی، عنوان پست سازمانی = مادر بزرگ و غیره.

نکته بسیار مهم این است که این نهاد یا واحد سازمانی هیچ وجود خارجی ندارد یعنی فقط یک شخص حقوقی است و حقیقتی در آن نیست. موجودیت این شخص حقوقی فقط روی کاغذ و در چارت سازمانی که روزی «یک فردی» آن را طراحی کرده وجود دارد و وجود خارجی ندارد. این اشخاص که در واحد سازمانی گرد آمده اند هیچ رابطه حقیقی با یکدیگر ندارند. تنها رابطه حقیقی بین این افراد این است که مثلاً بچه یا برادر یا خواهرش از نظر زیست شناسی از یک

فردی که عنوان پُست سازمانی = مادر را دارد پدید آمده اند و آن مادر را فردی که عنوان پُست سازمانی = پدر دارد باردار کرده است. به جز این رابطه زیستی و بیولوژیک، هیچ رابطه حقیقی دیگری بین این افراد نیست و هر رابطه دیگر فقط توسط چارت سازمانی که روزی «یک فردی» آن را تعریف کرده پدید آمده که ماهیت حقوقی دارد و در نتیجه باطل است یعنی وجود خارجی ندارد.



این شخص که می بینید، چارت سازمانی خانواده تحت نکاح دائم را در صُبحِ ازل طراحی کرده است. آیا می توانید حدس بزنید این آقا کیست؟

مثلاً ببینیم برای عنوان پُست سازمانی = برادر در چارت سازمان چه وظایفی تعریف شده است؟ برای عنوان پست سازمانی = برادر طبق چارت سازمانی، رابطه ای بین این پست و عنوان پُست سازمانی = دختر تعریف گردیده و از جمله وظایف تعریف شده برای عنوان پُست سازمانی = برادر یکی هم «اسکورت کردن» می باشد. بنابراین، هر گاه لازم باشد دختر بیرون برود یکی از کارمندان که دارای عنوان پُست سازمانی = برادر است طبق وظایف اداری باید وی را اسکورت کند.

اگر دختر از حالت حقوقی خارج شده و ماهیت حقیقی پیدا کند و برگردد به این شخص بگوید: «چرا سایه به سایه مرا تعقیب می کنی، الان پلیس را خبر می کنم.» طرف جواب می دهد: «چون برادرت هستم و اگر پلیس را هم خبر کنی وقتی بداند من برادرت هستم کاری با من ندارد و می رود.» این جواب «چون برادرت هستم» به این معنی است که در چارت سازمانی خانواده که روزی «یک فردی» طراحی کرده، از جمله وظایف عنوان پُست سازمانی = برادر هم یکی اسکورت کردن می باشد و اگر پلیس را خبر کنند که این مزاحم را دستگیر کرده و مجازات نمایند، چون پلیس هم «یکی از آنهاست» با اطلاع از این که سِمَتِ کارمند تعقیب کننده در چارت سازمان عنوان برادر را دارد از دستگیری وی صرف نظر می کند. توجه کنید این **وظیفه اسکورت کردن به طور مادرزادی در فردی تعیین نشده** و این وظیفه فقط در چارت سازمانی خانواده توسط «یک فردی» تعریف شده و ماهیت طبیعی یا وجود خارجی ندارد، یعنی امری باطل و ساختگی می باشد.

مثال دیگر، در عنوان پُست سازمانی = مادر یا پدر، برای این پُست وظایفی از جمله زندانبانی و بازجویی تعریف شده است. این وظایف مادرزادی نبوده و در طبیعت وجود ندارد و هیچ **جانوری چنین نمی کند** و حیوان هم‌نوع خود را خودسرانه زندانی و بازجویی نمی نماید و اصولاً چنین امری وجود خارجی ندارد و فقط در چارت سازمانی تعریف شده است. اکنون دو حالت داریم: اگر دختر بخواهد جایی برود، کارمندی که عنوان پُست سازمانی = مادر(پدر) را دارد از خروج وی مُمانعت

می کند. این بر خلاف اصول پذیرفته شده بین‌المللی دربارهٔ منع بازداشت های خودسرانه در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر موصوب 1948 می باشد (و در غیر این صورت تحت معاهدهٔ ژنو در 1949 دربارهٔ رفتار با اُسرای جنگی قرار می گیرد) و اگر دختر بگوید: «چرا از خروج من ممانعت می کنی و من الان پلیس را خبر می کنم.» جواب این است که: «چون مادرت هستم.» این جواب «چون مادرت هستم» به این معنی است که در چارت سازمانی خانواده که روزی «یک فردی» طراحی کرده، از جمله وظایف عنوان پُست سازمانی = مادر، یکی هم بازداشت کردن و محبوس نگاه داشتن دختر می باشد و اگر پلیس را خبر کنند که این مُجرم را به جُرم بازداشت خودسرانهٔ افراد دستگیر کرده و مجازات نمایند، چون پلیس هم «یکی از آنهاست» با اطلاع از این که سِمَتِ کارمند بازداشت کننده در چارت سازمان عنوان مادر را دارد از دستگیری وی صرف نظر می کند.

در حالت دیگر، دختر توانسته به هر ترتیبی از بازداشتگاه خارج شود و جایی برود. در این حالت کارمند دارای عنوان پُست سازمانی = مادر پس از بازگشت وی به واحد سازمانی (خانه) وی را مورد بازجویی همراه با توهین و ضرب و شتم احتمالی قرار می دهد. در این حالت اگر دختر بگوید: «چرا مرا بازجویی می کنی و مورد توهین و ضرب و شتم قرار می دهی و من الان پلیس را خبر می کنم.» طبق معمول جواب این است که: «چون مادرت هستم.» مجدداً اگر پلیس را خبر کنند که این مُجرم را به جُرم تَجَسُّس در حریم خصوصی و توهین و ضرب و شتم افراد دستگیر کرده و مجازات نمایند، چون پلیس هم «یکی از آنهاست» با اطلاع از این که سِمَتِ کارمند بازجویی کننده در چارت سازمان عنوان مادر را دارد از دستگیری وی صرف نظر می کند.

به همین ترتیب برای عنوان پُست سازمانی = پدر اختیاراتی در چارت سازمان تعریف شده که از جمله اختیار به قتل رساندن دختر می باشد. اگر دختر برگردد بگوید: «چرا بازجویی می کنی و در حریم خصوصی من مداخله می کنی و به تو چه ربطی دارد که کجا بودم و چه کردم؟» با تهدید قتل با سلاح سرد و گاه سلاح گرم روبرو می شود و اگر پلیس را خبر کند چون پلیس هم «یکی از آنهاست» با اطلاع از این که سِمَتِ کارمند تهدید کننده در چارت سازمان عنوان پدر را دارد از دستگیری وی صرف نظر می کند. حال چنانچه پدر، دختر را (یا زوج زوجه را) به قتل برساند یا کاری با وی ندارند و یا معمولاً برای آنکه قضیه زیاد تابو نشود گاهی قاتل را اندک زمانی محبوس می کنند و بعد آزاد می نمایند.

می بینید که این حقّ بازداشت خودسرانه، بازجویی، تَجَسُّس در حریم خصوصی، تفتیش، اسکورت کردن زندانی، ضرب و شتم، قتل و غیره فقط در چارت سازمانی این نهاد اهریمنی خانواده توسط «یک فردی» تعریف شده و هیچ مبنای طبیعی و الزامی ندارد بلکه یک فردی که حالا می توانید حدس بزنید چه کسی می تواند باشد این حقوق و وظایف سازمانی را برای این پُست های اداری تعریف کرده و این موارد هیچ مبنا و اساسی جز آنچه دلخواه برنامه ریز سازمان بوده ندارد.

در عین حال همان برنامه ریز سازمان برای برای عنوان پُست سازمانی = دختر روابط مشخصی را با پُست های سازمانی دیگر تعریف کرده (مثل روابطی که در چارت سازمانی برای سِمَتِ معاونت پژوهشی در بالا ذکر شد) که همگی به ارحام (فامیل) دختر مربوط می شوند. دختر فقط مَوْظَّف است با این پُست های سازمانی که در چارت سازمان تحت نام عمومی محارم نامیده می شوند ارتباط داشته باشد و اگر با غیر محارم (نامحرم) ارتباط بگیرد (مثل اینکه معاونت پژوهشی برود در بایگانی که این رابطه در چارت سازمان برای پست سازمانی وی تعریف نشده) یک تخلف اداری محسوب می شود و مورد توبیخ و تنبیه انضباطی که می تواند بسیار شدید بوده و به مرگ دختر بیانجامد قرار می گیرد.

بدیهی است که هیچ دختر سالم و نُرمالی نمی تواند در این محیط اداری دولتی امنیتی شبیه وزارت اطلاعات و اداره آگاهی یا زندان اوین، در کنار این کارمندان دولت که به مشاغلی همچون زندانبانی، بازجویی، تَجَسُّس، تفتیش، تهدید

جانی، شکنجه، قتل، اسکورت زندانی و غیره مشغول هستند زندگی سالم و نرمالی داشته باشد و اگر پایه ارثی (ژنتیکی) قوی نداشته باشد در برابر این همه فشار و آزار 24 ساعته، در هم می شکند و خرد می شود و سرانجام «یکی از آنها» می گردد. امیدواریم تا کنون متوجه شده باشید که آن «یک فردی» که چارت سازمانی این واحد اداری را طراحی کرده و این وظایف را برای پُست های سازمانی مستقر در آن مقرر نموده کیست و چه منظوری دارد.

این را بدانید و مطمئن باشید هیچکس نمی تواند در هیچ شرایطی یک دختر استاندارد انسان را **حتی به مدت یک دقیقه** در بازداشت خودسرانه نگاهداری کند مگر این که دست و پای وی را با دستبند و زنجیر ببندد. اگر دختری را می بینید که بدون غل و زنجیر های مکانیکی و مرئی، خودبخود در حالت بازداشت به سر می برد و اقدامی برای رهایی خود نمی کند بدانید که وی «یکی از آنهاست» و ارزشش را ندارد که دل به حالش بسوزانند و در پی رهائیش باشند. همچنین یقین داشته باشید که هیچکس نمی تواند به هیچ قیمتی یک پسر استاندارد انسان را **ولو برای 10 ثانیه** وادار به اسکورت یک زندانی تحت بازداشت خودسرانه کند مگر آن پسر یک موجود غیر انسانی و «یکی از آنها» باشد و طبق وظایفی که در چارت سازمان برای وی تعریف شده انجام وظیفه کند.

حقیقت این است که اسامی ای مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو، دایی، مادر بزرگ، پسرخاله و غیره فقط عناوین پُست های سازمانی در یک تشکیلات اداری ساختگی می باشند و هیچ مبنا و منشاء **حقیقی** ندارند. این ها فقط سِمَت های اداری در یک ساختار تشکیلاتی حقوقی هستند و در نتیجه امور باطلی می باشند که موجودیت خارجی ندارند. در دنیای واقعی چیزی به نام پدر، مادر، برادر و غیره وجود خارجی ندارد به جز اینکه نوعی رابطه بیولوژیک را نشان می دهد. فراسوی این روابط زیست شناسی، چیزی به نام پدر، مادر، برادر و غیره وجود ندارد بلکه فقط اشخاص حقیقی وجود دارند که با نام خود شناخته می شوند نه اشخاص حقوقی که با عناوین پُست های اداری خود شناخته می گردند. این ها فقط سِمَت های اداری هستند که یک فردی برای ساختار خانواده تعریف کرده است. به زبان دیگر، اگر روال اداری نکاح دائم اصولاً وجود نداشت، این سِمَت های اداری هم از بیخ و بُن وجود نمی داشت. بنابراین، واحد خانواده فقط صرفاً ماهیت حقوقی دارد و در نتیجه، امر باطلی بیش نیست.

اگر دختر روزی در پیشگاه حساب و کتاب روز رستاخیز حاضر شود، خودش به تنهایی باید جواب تمام اعمال و کردار خود را که همگی تحت کنترل دیگران انجام شده بدهد و اگر این واحد سازمانی خانواده تمامی حرکات و زندگی دختر را در دنیا تحت کنترل داشته باشد، دختر در پای میزان **نمی تواند از خود سلب مسئولیت کند** و بگوید مأمور و معذور بوده و جواب اعمال خود را به واحد سازمانی مورد بحث موکول کند و بگوید آنها می آیند و بجایش جواب می دهند. چون در صحرای محشر هیچ شخص حقوقی محلی از اعراب ندارد و تمام اشخاص حقوقی در قیامت مُنحل و تصفیه می شوند و کسی نیست که بیاید بجای دختر جواب زندگی او را بدهد و نامه سیاه اعمال وی را بشوید و سفید کند. **این همان امانت الهی است** که به یکایک افراد بشر سپرده شده و هر فرد باید به تنهایی و مستقلاً این امانت را حفظ و حراست کند و جواب اعمال خود را بدهد و کسی بار گناه کسی را به دوش نخواهد کشید هر چند از محارم باشد. در آن روز شوهر از زن، فرزند از والدین، پدر از پسر و مادر از دختر فرار می کند (و کانون شیطنی خانواده مُنحل می شود) تا مگر بار گناه وی وبال گردنش شود. همچنان که در صحیفه های موسی و نیز ابراهیم آمده که که هیچ باردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد.

حال با این تفصیلات آیا می توان پذیرفت که خدا در این جهان فرمان دهد افراد (بویژه زن و دختر) تحت کنترل کامل دیگران بسر برند و تمام افعالشان با نظارت و تجویز دیگران صورت گیرد و سپس در آن دنیا، آنها را به تنهایی پای حساب بکشند و بازخواست بنمایند؟ آیا چنین خدایی دیوانه و مَخْبَط نیست؟ آیا این چه خدای ستمگر و غیر عادلانه است که از یک طرف تمام فرامینی که به وی نسبت می دهند در راستای نکاح دائم، چسبیده بودن به دیگران از ناحیه رَحْم برای تمام عمر، زندگی بین محارم و دوری جُستن از نامحرم، و (در عمل) اولویت دادن به روابط بین محارم به جای اولویت دادن به حَقّ و عدالت در امور روزمره باشد، و از سوی دیگر وقتی کار تمام شد و خَر از پُل گذشت، دختر را تنها گیر بیاورد و از وی حساب و کتاب بکشند؟ قطعاً چنین خدایی یا مجنون و شوریده است و یا بسیار ظالم می باشد و گویی دنیا را بازبچه و سرگرمی فرض کرده و از ضدّ و نقیض گویی و سرکار گذاشتن دیگران لذتی شیطانی می برد و از درد و رنج مردمان بی خبر است.

مثالی از تجارب شخصی نویسنده در اینجا خالی از لطف نیست. نویسنده زمانی بین این موجودات به سر می بُرد و می دید که روزهای هفته صبح سوار خودروی خود می شدند و به سازمانهایی که محل کارشان بود می رفتند و عصر به واحد سازمانی مسکونی خود (خانه) باز می گشتند و دیگر (بجز موارد معدودی) بیرون نمی آمدند تا روز بعد. سپس در تعطیلات آخر هفته مشاهده می شد که این افراد دائم به منازل محارم خود رفته یا محارم آنها به منازل آنها می آمدند و این داستان همیشه ادامه داشت. این موجودات غیر زمینی به جز روال فوق یعنی روابط سازمانی شغلی و روابط سازمانی با محارم، هیچ رابطه دیگری با هم نداشتند و اصولاً تصوّر چیزی به نام روابط انسانی یا روابط مدنی که ما انسان ها می شناسیم برای آنان غیر ممکن بود. مگر فرد با کسی غیر از محارم هم می تواند رابطه ای داشته باشد؟! مشاهده می شد همین موجودات چنانچه دختری در خانه داشتند این دختر همواره زندانی بود و بجز موارد بسیار استثنایی (رفتن تا سر خیابان برای خرید از بقالی) نه بیرون می رفت و نه کسی را می دید و نیز کسی وی را مشاهده نمی کرد و کاملاً ممنوع الملاقات بود. هنگام رفتن به مدرسه، وی را با خودرو اسکورت نموده و هنگام برگشتن باید دم درب مدرسه منتظر می ماند تا خودرو برسد و وی را مجدداً تا خانه اسکورت کند. اگر لباسی یا چیزی لازم بود برایش بخرند حتماً با اسکورت روانه بازار می شد و با اسکورت بازگردانده می شد. این مشاهدات عینی خود نویسنده از وضع زندگی کثیف این موجودات ضدّ بشری می باشد.

این موجودات اصولاً قادر به تصوّر چیزی به نام شخص حقیقی نیستند و به عبارتی نسبت به اشخاص و اشیاء حقیقی کور هستند. اگر به پدری یا برادری بگوئید این شخص (یعنی دختر و خواهرشان) که می بینید یک شخص حقیقی واجد حقوق فطری انسانی است نمی فهمند چه می گوئید و آن فرد برای آنان فقط یک سمّت اداری حقوقی می باشد که تحت عنوان دختر یا خواهر تعریف مُشخصی شده است و غیر از این تعریف اداری که برنامه ریز سازمان به دلخواه تعریف کرده، ماهیت دیگری برای شخص مزبور نمی شناسند.

در اینجا می خواهیم به یک واقعیت مهم اشاره کنیم:

در فضای ساختگی یک سازمان حقوقی،

روال های اداری جانشین زنجیره علت و معلولی در فضای سه بُعدی واقعی می شوند.

یعنی همان طور که ما انسان ها به جهان سه بُعدی اطراف خود التفات داریم و موجودات واقعی مستقر در این فضا را به شکل اشیاء حقیقی درک می کنیم و بین این اشیاء واقعی، رابطه علت و معلولی واقعی را درک و بررسی می کنیم، این موجودات هم در جهان خیالی سازمانی و حقوقی خود، به موجودات خیالی و حقوقی (پدر، مادر، دایی، و...) التفات دارند و در این جهان، **روال های اداری** به جای **زنجیره علت و معلولی** نشسته و روابط بین این اشیاء خیالی (پدر، مادر، دایی، و...) در این دنیای حقوقی را تعیین می کنند.

برای مثال اگر به یک انسان نرمال بگویند به طرف ساختمانی در فلان شهر برود و در آنجا گریه وزاری کرده و برگردد رابطه علی این مطلب را جویا می شود و مثلاً می خواهد بداند آن ساختمان چه فرقی با سایر ساختمان ها دارد و چرا باید در آنجا گریه وزاری بنماید و اینکه آیا چه اسکلتی در زیر آن ساختمان دفن شده یا خیر (بخش اول همین کتاب را ببینید). ولی اگر به یکی از این موجودات بگویند به طرف ساختمانی در فلان شهر برود و در آنجا گریه وزاری کرده و برگردد وی به دنبال رابطه علی این قضیه نیست (چون اصلاً چنین چیزی را درک نمی کند) بلکه روال اداری سازمانی، یعنی فرمان رئیس و مافوق را اجراء می کند و چون از ناحیه رحم با ارحام خود چسبندگی دارد به تنهایی عازم نشده بلکه افرادی که به وی چسبیده اند را هم همراه می برد. وی اصلاً درکی از اشیاء و اشخاص حقیقی ندارد که بخواهد موضوع را جویا شود بلکه برای او روال های اداری جانشین زنجیره علت و معلولی شده و او این روال های اداری باطل (نه زنجیره علت و معلولی در جهان حقیقی) را واقعیت و «حَق» می پندارد. این قضیه آنقدر وخیم و شدید است که به یقین اگر حیوانی می توانست حرف بزند مطمئن باشید چنانچه چنین فرمانی به آن حیوان می دادید قطعاً پرس و جویی می کرد و علت چنین فرمانی را جویا می شد ولی این موجودات را حتی با جانوران هم نمی شود مقایسه نمود. مثلاً اگر این مطلب را به الاغ بلعام باعور که به حرف آمد می گفتید، به احتمال قریب به یقین سؤال می کرد به چه علت باید به طرف آن ساختمان برود و در آن ساختمان چه چیزی وجود دارد.

اجازه دهید در همین جا مطلب را به پایان بریم چون اگر قرار باشد ادامه دهیم هیچ گاه به آخر نخواهد رسید. با سپاس فراوان از شما که تا اینجا ما را همراهی کردید، پیروز و سربلند باشید.

پایان



G = Geometry